تهران مصور

شماره ۵۳۶ | جمعه ۲۹ آبانماه ۱۳۳۲ | تکشماره ۶ ریال

در قلعه فلك الافلاك مشاجرات شدیدی بین تبعید شدگان رویداد

آیا دکتر مصدق نامه‌ئی برای سپهبد زاهدی فرستاده؟

روز دهم بهمن فرمان شروع انتخابات صادر میگردد

برای پنج وزارتخانه بی‌وزیر، وزرائی انتخاب میشود

از معاون رئیس جمهور امریکا استقبال خواهد شد

انگلستان نامه دیگری برای دولت ایران فرستاد

رای دادگاه

با اینکه دردو هفته اخیر موضوع محاکمه دکتر مصدق تمام مردم را بخود مشغول داشته وسایر جریانات سیاسی را تحت‌الشعاع قرار داده ولی مسائلی وجود دارد که هر کدام از آنها نیز بنوبه خود شایان اهمیت است .

درباره نتیجه دادرسی دکتر مصدق وسرتیپ ریاحی، محافل قضائی از نحوه محاکمات نظامی عقیده دارند : رای دادگاه بدوی همانست که دادستان درکیفر خواست خودتقاضای آن‌راکرده‌است ، وحتی گفته می‌شود که دادگاه تجدید نظر نیز رای دادگاه بدوی را تأیید خواهد کرد .

شایعه نامه دکتر مصدق

ولی عقیده عموم برآنست که این آراء در باره هیچیك از دو متهم اجرا نخواهد شد زیرا ممکن است مورد عفو اعلیحضرت همایونی قرار بگیرند - بطوریکه درجلسات دادرسی شنیده شده‌از روز شروع محاکمه تاامروز دونامه از طرف دکتر مصدق بعنوان سپهبد زاهدی نخست‌وزیر نوشته شده وبطوری که میگویند در این نامه‌ها مشارالیه بمطالب مهمی اشاره نموده است

مقامات رسمی ونزدیکان بدولت وصول این نامه‌ها راتکذیب میکنند ولی ضمنا اظهار میدارند که ممکن است وی درباره پاره‌ای ازمسائل سیاسی نامه‌ای برای نخست‌وزیر فرستاده باشد

هشتم بهمن شروع انتخابات

انتخابات دوره ۱۸ مجلس شورایملی نیز موضوعی است که از هم‌اکنون دولت خودرا آماده کارمی کند .

یك منبع رسمی بخبرنگار ماگفت: بطورمسلم روزهشتم بهمن ماه یعنی یکماه ونیم‌دیگر فرمان شاه دائر بشروع انتخابات مجلس هیجدهم صادر وبدولت ابلاغ میشود .

البته در این تاریخ‌دیگر هیچگونه مانع قانونی وجودندارد و دولت انتخابات کلیه نقاط کشور راطبق قانونی که هم اکنون در دست است بتدریج شروع خواهد کرد تادر پایان دوره ۱۷ مجلس ۱۸ آماده کار باشد .

با اینکه موضوع انتخابات هنوز رسماً اعلام نشده ولی کاندیداهائی که بانتظار نشسته‌اند ازهم اکنون‌مشغول زمینه‌سازی و بندوبست محلی هستند وحتی عده‌ای بحوزه‌های مورد نظر رفته و دست بفعالیت زده‌اند .

کابینه ترمیم میشود

در میان این جریانات از نزدیکان دولت شنیده میشود که در آینده نزدیك کابینه ترمیم وتکمیل خواهد شدحتی گفته میشود ممکن است که چندتن از نمایندگان غیر مستعفی یا از سناتور های خارج شده ،بکابینه دعوت شوند اکنون پنج وزارتخانه بدون‌وزیر است که معاونین آنهاکارها رااداره میکنند .

این پنج وزارتخانه عبارتند از فرهنك - پست وتلگراف - کشور ، کار واقتصادملی .

ضمنا نخست‌وزیر اظهار داشته‌است که فعلا فکر تأسیس سه وزارتخانه جدیدکه یکماه پیش خبرآن انتشار یافت درمیان نیست واصولا دولت چنین تصمیمی ندارد .

این موضوع فقط پیشنهادی بوده که بصورت طرحی‌درآمده وفعلا چون بااشکالات‌زیادی مواجه‌شده بلااجرا مانده است

نامه جدید ازدولت انگلیس

درمیان تمام این گفتگوها هنوز مسئله نفت وفعالیتهائی که در واشنگتن ولندن میشود مورد توجه محافل سیاسی قرار دارد .

از موقعیکه هوور مشاور نفتی وزارت‌امورخارجه امریکا از لندن بواشنگتن بازگشته است تاکنون سه‌بار هندرسن سفیرکبیر امریکا در تهران باوزیرامورخارجه ملاقات کرده‌همچنین‌دو بار «الفرداشر» وزیر مختار سویس که‌حافظ منافع انگلیس درایران‌است با عبدالله انتظام دیدن نموده است ، تمام مفسرین سیاسی داخلی وخارجی معتقدندکه این ملاقاتها فقط مربوط بمسئله نفت وبرقراری روابط سیاسی بین ایران وانگلستان بوده است .

حتی نزدیکان بسفارت سویس بعد از ملاقات اخیر وزیر مختار سویس‌با انتظام گفتند : نامبرده حامل نامه‌ای ازطرف دولت انگلستان بوده‌که آنرا بوزیر امورخارجه ایران تسلیم کرده‌است .

فرانسه ونفت ایران

در باره مندرجات این‌نامه وهمچنین موضوع ملاقاتهای پی درپی سفیرکبیر آمریکا هنوز خبررسمی داده نشده ومقامات رسمی‌در پاسخ‌مخبرین‌میگویند: موضوع‌مذاکرات دراطراف‌مسائل‌جاری‌است!

دراین هفته بدنبال حل‌قضیه نفت‌از طرف روزنامه لوموند فرانسه موضوع تشکیل‌یك‌شرکت بین‌المللی برای استخراج‌وفروش نفت‌ایران عنوان شدکه دولت فرانسه نیزتمایل خودرابرای‌شرکت در این موضوع اعلام‌کرده وسفیرکبیر آندولت در ایران نیز این مطلب راطی مصاحبه‌ای تأیید نموده است .

در انتظار نیکسن

مقامات سیاسی ایران عقیده دارندکه موضوع نفت و مسئله برقراری رابطه سیاسی باانگلیس ودریافت کمك بیشتری‌از امریکا تمام اینها مربوط است بمسافرت «نیکسن» معاون‌ریاست جمهوری امریکا بتهران که قراراست اواسط ماه آینده از پاکستان بتهران وارد شود.در سفارت امریکا میگویند : هنگامیکه نیکسن‌ازواشنگتن بخاور دور مسافرت‌کرد وتا موقعیکه ازاین رفت قرارابود بایران بیاید ولی‌پس از ورود هوور بواشنگتن وتسلیم گزارش‌مسافرت‌وی ناگهان نیکسن درتوکیو اعلام کرد که با نبودن فرصت‌وکمی وقت مع الوصف بدستور ایزنهاور بایران مسافرت خواهد کرد تا با شاهنشاه و نخست وزیر ایران ملاقات نماید .

فعلا قرار است نیکسن سه‌روز در تهران اقامت نماید ولی گفته میشودکه چون بعد ازایران بواشنگتن باز میگردد ممکن است مدت اقامتش تمدیدکرده وبرای بررسی ومطالعه بیشتر مدت زیاد تری در ایران بماند.

استقبال از معاون رئیس جمهوری

بقرار اطلاع هنگام ورود معاون ریاست جمهوری امریکا یکی از والاحضرت شاهپور ها بنمایندگی از طرف اعلیحضرت همایونی و شخص نخست وزیر و هیئت دولت در فرودگاه از وی استقبال خواهندکرد ومشارالیه درتمام مدت اقامت‌خود در تهران میهمان دربار ایران خواهدبود. محافل سیاسی پیش بینی میکنندکه پس از مسافرت نیکسن مسائل سیاسی ایران تااندازه‌ای‌روشن‌شود وهمچنین‌کمکهای بیشتری‌بدولت ایران‌داده‌شود .

میسیولی از ترکیه بایران میآید

درکریدورهای وزارت امور خارجه گفته می‌شودکه بعد از مسافرت معاون ریاست جمهوری امریکا میسیولی از کشور ترکیه بایران خواهد آمدکه هنوز مدت اقامت ومنظور این هیئت معلوم نیست وحدس زده میشودکه این میسیون همان هیئتی است که‌تصمیم دارند برای مطالعات ومذاکرات نظامی بیایند وخبر مسافرت آنها را روزنامه‌نگاران ترك هنگام اقامت درتهران دادند .

تغییر مأمورین سیاسی

همچنین در کریدورهای وزارت امور خارجه اظهار میشود که از هفته گذشته برای تغییر و تبدیل سفرا و نمایندگان سیاسی ایران درکشورهای خارج که درزمان دولت سابق گمارده شده‌اند مطالعاتی جریان دارد و ممکن است تا یکی دوهفته دیگر بسیاری‌از مأمورین دولت‌شاهنشاهی در خارج عوض شوند وحتی شنیده‌میشود که امکان دارداز‌اشخاصی‌که جزء کادروزارتخارجه نیستند‌بمأموریت های سیاسی خارج اعزام گردند.

مذاکره شوروی باایران

موضوع دیگری که در وزارتخارجه در میان مسائل سیاسی مورد بحث است اصرار و مراجعات مکرر نماینده‌سفارت شوروی برای‌تجدید مذاکرات می‌باشد.

بقیه‌درصفحه۲۳

روی جلد

خبری که دردوهفته‌اخیر، درکلیه محافل داخلی‌غوغای‌عجیبی برپاکرده ، ماجرای‌فرار لاهوتی از شورویست‌لاهوتی شاعرانقلابی ایران دراواخر سلطنت احمدشاه ازایران بشوروی رفت، در آنجا در استقرار رژیم کمونیستی زحمات زیادی کشید وبعالیترین‌درجاتی که یکنفر غیر روسی ممکنست برسد ارتقاء یافت . با اینحال وی‌از زندگی‌دربهشت!!کمونیزم‌بجان آمدوچندی پیش باوضع اسرارآمیزی از شوروی بافغانستان و از آنجا بپاکستان فرارکرد ودرآن‌کشور کتابی منتشر نمود که نسخه‌هائی ازآن برای بسیاری ازنویسندگان ومقامات ایرانی فرستاده شده است (مقاله‌صفحه۵رابخوانید)

اخراج خبرنگار فرانسوی

بقرار اظهار یك‌منبع موثق، ازطرف دولت برای‌سومین‌بار به «گاستون فورینه» رئیس خبرگزاری فرانسه در ایران اخطار شده است‌که خاك‌کشوررا ترك‌کند . زیراگاستن فورینه مدتی‌است گزارشهائی به‌خبرگزاری‌خود مخابره میکندکه‌خلاف‌حقیقت‌ومخالف رویه دولت جدیداست .

بهمین جهت فرانسواکوله سفیرکبیر فرانسه روز شنبه هفته گذشته باوزیر امور خارجه ملاقات نمود وازاو درخواست کردکه یکماه بمشارالیه مهلت دهند تاکارهای خودرا انجام دهد و سپس از ایران خارج شود .

دستگیری یك جاسوس زبردست

اخیراً مأمورین انتظامی موفق شده‌اند یکی ازاتباع‌شوروی را بنام (ایوانف)که بکار جاسوسی اشتغال داشت دستگیرکنند. این شخص دومین تبعه شورویست‌که در عرض دوماه اخیر دستگیر شده است ، با بازداشت ایوانف اطلاعات ذیقیمتی از فعالیت عمال و جاسوسان شوروی درایران بدست مأمورین دولت افتاده و عدهٔ زیادی ازآنها شناخته شده‌اند.

ایران و پیمان دفاعی غرب

یك‌خبر خصوصی حاکیست‌که مسافرت معاون رئیس‌جمهوری امریکا بایران ، علاوه برارتباطی‌که باحل مسئله‌نفت وتجدیدرابطه باانگلیس دارد ، بموضوع الحاق ایران به پیمان دفاعی غرب نیز مربوط می‌باشد .

این خبر ضمناً حاکیست‌که نیکسون معاون رئیس جمهوری امریکا ضمن ملاقاتی‌که بااولیای دولت ایران خواهد کرد ازطرف دولت متبوع خود پیشنهاد خواهد نمود که ایران هم مانند ترکیه به‌پیمان دفاعی غرب بپیوندد و در عوض دولت امریکا تعهد خواهد کردکه ارتش ایران‌را بصورت مجهزترین ارتش‌های دنیا درآورد ومقادیر زیادی هواپیمای جت و توپهای دور زن وکشتی جنگی و تانکهای نوع جدید بایران بدهد و کمکهای اقتصادی شایان بکند.

برای تزلزل وضع بانك

بقرار اطلاع پس‌ازاقداماتی‌که ازطرف‌دولت برای‌برداشتن سقف بازار صورت‌گرفت وعده‌ئی ازبازاریان هم‌که درتعطیل روز پنجشنبه بازار دخالت داشته‌اند بازداشت شدند جمعی‌ازاین‌تجار در صددبرآمده‌اند پولهای موجودی خودراازبانك بگیرند وبدینوسیله بانك‌ملی‌را درمضیقه بگذارند ولی‌محافل بانکی اظهارعقیده می‌کنند این‌عمل هیچ‌گونه تأثیری دروضع بانك نخواهد داشت.

یك‌منبع مطلع اظهارداشت‌که‌تاکنون عده‌ئی ازاین‌بازرگانان موجودی خودرا ازبانك گرفته‌اند ، ولی درباره اینکه این‌اقدام چه تأثیری در وضع بانك داشته هنوز اطلاع دقیقی در دست نیست . گفته‌می‌شود تصمیم اخیربانکملی دائر باجازه ورود اسکناس‌ازخارج کشور بایران عکس‌العملی‌است‌که دولت در اینباره نشان داده‌است.

تغییر لحن مطبوعات شوروی

گزارشی‌که ازسفارت ایران درمسکو رسیده حاکیست‌که از هفته قبل لحن جراید و رادیوهای شوروی نسبت بایران و دولت زاهدی عوض شده وحملات مستقیمی نسبت بدولت نمیکنند .

تغییرلحن جراید ورادیوهای شوروی درتعقیب تصمیمی‌است که درتهران گرفته شده وسفارت شوروی بوزارت امور خارجه آن کشور اطلاع داده‌است‌که اکنونکه مذاکرات بین دو کشور تجدید میشود حمله بدولت ایران بصلاح شوروی نیست .

خرید دلارهای امریکائی

گزارش رسیده بمقامات دولتی حاکیست که از یکماه قبل دلالهای اداره‌بازرگانی شوروی دربازار تهران شروع بجمع‌آوری و خرید دلارهای امریکائی‌حواله بانکهای‌امریکا نموده‌اند. بطوری که گفته شده‌در عرض‌هفته گذشته بیش‌ازچهارصد هزار دلاربوسیله دلالهای شوروی‌خریده‌شده و حواله‌ها وچك‌های آن بدلالها تسلیم شده است.

گفته میشود شورویها باعجله اسکناسهای موجوده درخارج کشور را بایران آورده و بجای‌آن دلارتهیه میکنند و برای‌مخارج مورد نظر بامریکا حواله میدهند

خبرنگار رویتر در ایران

دیروز «راجامانی» خبرنگار رویتر در ایران‌که ازیکسال پیش بتهران آمده بود تهران راترك‌گفت وبهندوستان رفت.

یکسال قبل که‌دولت سابق پروانه اقامت «هرمن» خبرنگار انگلیسی خبرگزاری رویتر رالغوکرد ونامبرده رااز ایران اخراج نمود ، بلافاصله راجامانی از طرف شعبه خبرگزاری رویتر درهلی بعنوان خبرنگار رویتر هندوستان بتهران آمد ومشغول‌انجام‌وظیفه شد . اینك‌که نامبرده بهندوستان بازگشته گفته میشودکه قراراست مجدداً خبرنگاردیگری از انگلستان بعنوان خبرنگار رویتر بتهران بیاید .

دادستان ارتش را تهدید به‌قتل کرده‌اند

روز چهارشنبه گذشته یکی از نزدیکان سرتیپ آزموده ، دادستان ارتش به‌بعضی از خبرنگاران جراید گفت : اخیراًضمن‌نامه هائی‌که برای دادستان‌رسیده چند نامه تهدیدآمیز هم باامضاءجعلی ویا بدون امضا برای او فرستاده شدکه بواسطه سختگیری سرتیپ آزموده در تعقیب متهمین نامبرده را تهدید بقتل کرده‌اند همچنین گفته میشودکه زن وبچه واقوام سرتیپ آزموده‌را هم‌تهدیدبه‌قتل نموده‌اند . بهمین مناسبت گفته میشودکه دادستان‌ارتش‌اخیراًدرحفظ جان‌خود وکسانش نهایت مراقبت را بکار می‌برد .

استدعای افسران ازپیشگاه شاهنشاه

عده‌ای ازافسران بوسیله تهران‌مصور از پیشگاه شاهنشاه و مقامات ارتشی تقاضاکرده‌اندکه ترتیب اعطای‌درجات و ارتقاءآنها راهمانطورکه درزمان اعلیحضرت فقیدمرسوم بوده اول‌فروردین‌هر سال تعیین‌نمایند، واینکه‌ازچندی پیش اینکار به‌مهرماه محول‌شده حق عده‌ئی ازافسران راتضییع کرده است . باینجهت انتظار دارند که استدعای آنان‌مورد قبول اعلیحضرت‌همایونی قرارگیردو دراین‌باره اوامر لازم‌را صادرفرمایند

چند صحنه از محاکمه تاریخی دکتر مصدق در دادگاه نظامی سلطنت آباد

پس از مدافعات دکتر مصدق و اظهارات وکلای مدافع سرتیپ ریاحی دائر بر عدم صلاحیت دادگاه، محکمه نظامی باتفاق آراء رأی بصلاحیت خود داد

هفته گذشته محاکمه دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی در یك محیط هیجان انگیز همچنان ادامه داشت . پس از اظهارات دکتر مصدق وسرتیپ ریاحی و وکلای مدافع آنها دائر برعدم صلاحیت دادگاه ، دادستان ارتش مطالبی دررد اظهارات متهمین بیان کرد و سپس دادگاه وارد شور شد وآنگاه باتفاق آراء رأی بصلاحیت خود داد .

پس از آن سرتیپ آزموده دادستان نظامی شروع بصحبت کرد و دراطراف ادعا نامه خود توضیحاتی داد و گفت (دکترمصدق درنظر داشت یا رئیس جمهوری شود ، یا مصدق شاه) دراینموقع دکترمصدق که سر خود را روی دستهایش نهاده بود ناگهان سر بلند کرد و گفت «احسنت !»

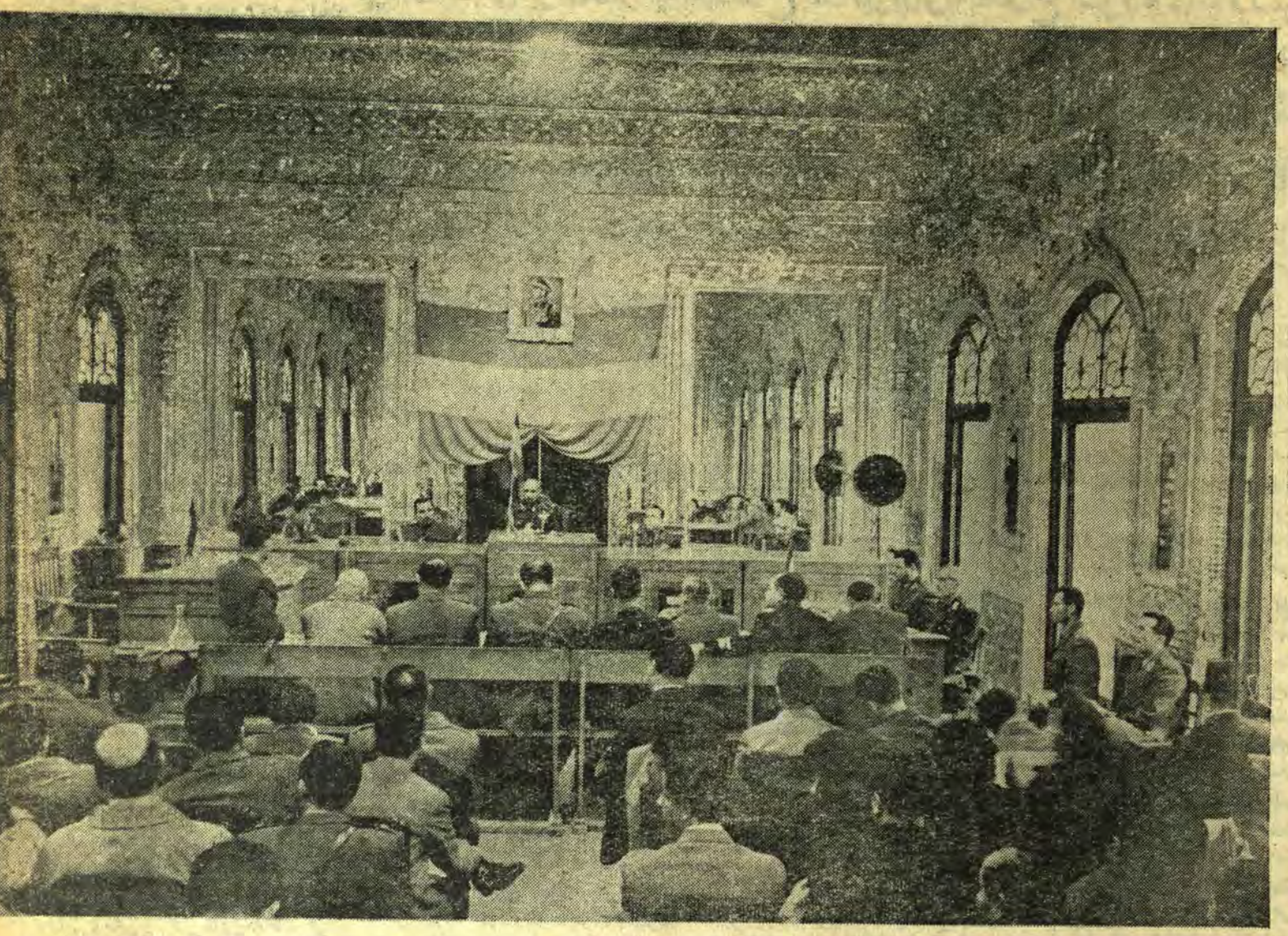

منظره ئی از دادگاه نظامی سلطنت آباد درتالار آئینه وجایگاه اعضاء دادگاه ، دادستان ، متهمین و وکلای مدافع آنها و تماشاچیان

اعضاء دادگاه نظامی پس از شور باتفاق آراء رأی بصلاحیت محکمه دادند

دکترمصدق درحالیکه سخت خسته بنظرمیرسد سرخود را روی شانه سرهنگ شاهقلی گذاشته است

دکتر مصدق بادقت باظهارات منشی محکمه دائر بصلاحیت دادگاه گوش میدهد

هنگام دفاع سرهنگ شاهقلی دکترمصدق چهره خود را در میان دو دست پنهان کرده وفکرمیکند

آیت الله کاشانی گفت: تشکیل مجدد سنا توهین بشاه و مجلس شورا است

پیمان نظامی ایران و ترکیه نه بصلاح ملت ایران و نه بصلاح کشورهای خاورمیانه است

اگر انگلیسها بخواهند در یك شرکت بین المللی برای اداره نفت ایران شرکت کنند بسر همه کلاه خواهند گذاشت

ملت ایران حاضر نیست حتی یك کارشناس انگلیسی در تأسیسات نفت کار کند

بقائی گفت اگر انگلستان تضمین کافی برای حل مسئله نفت بدهد تجدید رابطه با آنکشور اشکالی ندارد

تجدید رابطه سیاسی

مدتی است که موضوع تجدید رابطه سیاسی بادولت انگلیس وحل مسئله نفت مورد بحث و گفتگوی محافل داخلی و خارجی قرار دارد، مسافرت هوور متخصص نفت وزارت امور خارجه امریکا بایران و مذاکرات او بامقامات دولت ایران و همچنین اظهارات دالس و ایدن وزرای امور خارجه امریکا وانگلیس دراین باره یکبار دیگر این موضوع رادرراس مسائل روز قرار داد و بر اهمیت آن بیش از پیش افزود.

در خلال این احوال نخست وزیر ضمن مصاحبه ای که بایکی ازخبرنگاران نمود بطوررسمی اظهارداشت پس ازسر وصورت گرفتن موضوع نفت دولت برای تجدید رابطه مانعی نخواهد دید وباین ترتیب اعلام شد که دولت ایران قبل از روشن شدن موضوع نفت در بر قراری رابطه مجدد بادولت انگلیس اقدامی به عمل نخواهد آورد.

موضوع تجدید رابطه و حل مسئله نفت واینکه کدامیك از این دو موضوع مقدم بریکدیگر است موردبحث نمایندگان ومحافل داخلی واقع شده و نظریات مختلفی ابرازگردیده است

از دو موضوع فوق که بگذریم عقد یك پیمان نظامی بین ایران وترکیه که روزنامه نگاران ترك بدان اشاره نمودند و کمك دولت امریکا بایران وموضوع تجدید فعالیت مجلس سنا ومحاکمه دکترمصدق نیز از جمله مسائلی است که در محافل مختلف مورد بحث است. ازاین رو خبرنگار تهران مصور دراین هفته با آیت اله کاشانی ومکی ودکتر بقائی ملاقات کرد وسئوالاتی از آنان نمود که متن آن ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد

نظر آیت اله کاشانی

آیت اله کاشانی درمورد تجدید رابطه با دولت انگلیس وحل مسئله نفت واینکه کدامیك ازاین دوموضوع بایدمقدم بر دیگری قرار گیرد بخبرنگار ما اظهار داشت برقراری رابطه سیاسی بین ایران وانگلیس موقعی میسر است که علل و موجباتی که سبب قطع رابطه با دولت انگلیس گردید برطرف شود وبعقیده من تا قضیه نفت حل نشود و رفع محاصره اقتصادی نگردد، ومامورین انگلیسی که برای خدمت درسفارتخانه خود به ایران می آیند التزام ندهند که درامور داخلی کشور مستقل ایران دخالت نخواهند کرد تجدید رابطه عملی نخواهد شدو ملت قهرمان ایران حاضر بتجدید رابطه با دولت انگلیس نخواهد بود

من معتقدم که مشکل نفت باید حل شود و این ثروت بی پایان خدا داد ببازارهای جهان برای فروش عرضه شود، اما هر طریقی که مغایر باقانون ملی شدن صنعت نفت و قانون ۹ ماده‌ای باشد مورد قبول ملت ایران و من نخواهد بود.

مخالفت با شرکت بین المللی

رئیس اسبق مجلس شورای ملی در پاسخ این سئوال که آیا با ایجاد یك شرکت بین المللی برای اداره نفت ایران که کمپانی سابق نفت هم در آن سهیم باشد موافقت دارد یا خیر؟ گفت چون شرکت انگلیس ها در یك شرکت بین المللی موجب خواهد شد که شرکای خود را مغبون نمایند و باصطلاح کلاه سر آنان بگذارند باینجهت ایجاد چنین شرکتی بصرفه وصلاح ملت ایران نیست ومنهم با آن مخالفم.

کمك آمریکا

آیت الله کاشانی در باره کمك دولت آمریکا و اینکه مبلغ ۴۵ میلیون دولاری که آمریکا قبول کرده بایران بدهد کافی است یا نه اظهار نمود این مبلغ جزئی تا اندازه‌ئی برای عمران و آبادی مملکت مفید است ولی امیدواریم با حل مسئله نفت که مورد علاقه کامل ملت قراردارد محتاج باین کمك جزئی هم نباشیم.

مخالفت با پیمان نظامی ایران و ترکیه

آیة الله کاشانی سپس از پیمان نظامی ایران وترکیه که در این روزها مورد بحث وگفتگواست و در صفحات روزنامه های داخلی و خارجی نیز منعکس شده است صحبت کردواظهار عقیده نمود که من در مصاحبه هائی که باخبرنگاران کشورهای مختلف ازجمله آمریکا، آلمان، فرانسه، مصر، یونان، هند، پاکستان وخودترکیه نموده ام صراحتاً گفته ام که صلاح ملت ایران و بلکه صلاح کلیه ملل خاورمیانه اینست که بی طرفی کامل اختیار کرده و داخل هیچیك از دوبلوك شرق وغرب نشوندتا ببرکت این بی طرفی هم خودشان

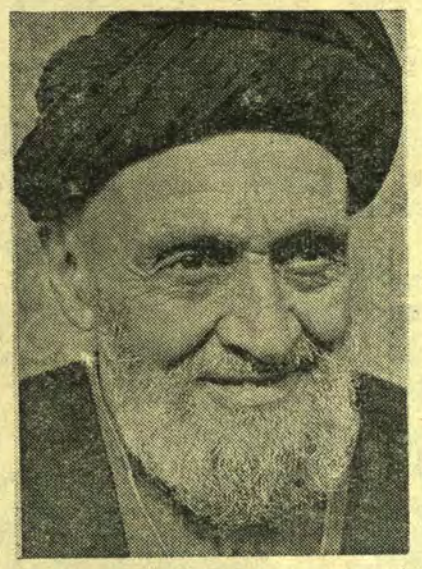

آیت الله کاشانی

توهین بشاه ومجلس

آیت اله کاشانی سپس اضافه کرد اگر این آقایان بخواهند همان مجلس رادوباره بکار اندازند باید بدانند که هم بامضاء وتوشیح اعلیحضرت وهم بمجلس شورای ملی توهین کرده‌اند، ازاین رو باید برای رعایت احترام این دومرجع انحلال مجلس سنارا تمکین کنندواز اجتماع بدور یکدیگر بنام مجلس سنا خود داری نمایند رئیس پیشین مجلس شورای ملی ضمنا اضافه کرد امیدوارم بهمدستی و همداستانی ملت ایران که در این مدت امتحان خودرا داده است وکوی افتخاررا دردنیا ربوده بازهم باکمال اتحاد و اتفاق نگذارند استعمار در این مملکت تجدید گردیده و ملت ایران اسیر پنجه های بیگانگان گردد من دراعلامیه ای که دو هفته قبل منتشر ساخته ام نظریات خودرا مشروحاً شرح داده ام وامید وارم همگی از آن اطلاع حاصل کرده باشند.

نظریات مکی

حسین مکی درمورد تجدید رابطه با انگلیس وحل مسئله نفت اظهارداشت من همانطور که درنامه سرگشاده خودکه به عنوان نخست وزیر فرستاده‌ام گفته ام اول باید مسئله نفت حل شود و بعد راجع به تجدید رابطه بادولت انگلیس اقدام نمائیم اینرا هم باید اضافه کنم که حل مسئله نفت باید طبق قانون ملی شدن صنعت نفت و قانون نه ماده ئی انجام گیرد، ملت ایران هرگز حاضر نخواهد بود یك نفر کارشناس انگلیسی مجدداً درمؤسسات نفت ایران مشغول خدمت شود.

رسیدگی بدعاوی طرفین

عضو سابق شورایعالی نفت سپس اظهارداشت ملت ودولت ایران ادعاهائی ازشرکت سابق دارد واوهم غراماتی از دولت ایران خواستاراست که بایدنشست وبه آن رسیدگی کرد. ما درتأسیساتی که شرکت سابق درخارج کشور دارد خودرا سهیم میدانیم، بعلاوه درذخیره «جنرال رزرو» مبالغ هنگفتی لیره داشتیم، همچنین چند ماهی از بابت همان حق الامتیاز و

دکتر بقائی

محفوظ بمانند وهم مانع بروز جنك سوم بشوند، این عقیده من است که بارها گفته ام وحالا هم همین نظریه را تکرار میکنم.

سنا منحل شده است

آیة الله کاشانی در باره مجلس سنا گفت سنا در موقع خود طبق رأی مجلس شورای ملی منحل شده و انحلال آنهم بتوشیح اعلیحضرت شاه رسیده و فرمان تجدید انتخابات آن راهم صادر کرده‌اند بنابراین مجلس سنا بازیچه ای بیش نیست و با این وضعی که دارد بی اعتبار میباشد و در این باب هم در مصاحبه های گذشته خود و هم درذیل ورقه ای که باتفاق سایر نمایندگان مجلس شورای ملی برای وزارت مالیه فرستاده شده متذکر گردیده ام حقوقی باین عده که خودرا سناتور می‌خوانند نباید پرداخته شودواگر بخواهند مجلس سنا تشکیل شود باید مجددا انتخابات سنا تجدید شود وسنا رسما افتتاح گردد

موایدی که بما میدادند از شرکت سابق طلبکار هستیم، آنها هم دعاوی دارند که بایدپس ازرسیدگی کامل آنها را تصفیه نمود

برای کارهای عمرانی

مکی در مورد کمك امریکا اظهار عقیده نمود که اگر این کمك بمصرف کار های عمرانی وتولیدی برسد و یك جاودریك قسط بدولت ایران تسلیم گردد که بتوانیم کارخانه های مورد احتیاج خود راوارد کشور نموده و برای از دیاد محصولات کشاورزی بکاراندازیم باآن موافقم.

سناتور ها دیگر سمتی ندارند

مکی سپس ازمجلس سنا صحبت کرد وگفت تشکیل جلسات مجلس سنا اصولا غیرقانونی است وعلت اینکه آنها تاکنون نتوانسته اند در طالارجلسه علنی مجلس شورایملی اجتماع کنند بواسطه مخالفت من بوده است. همانطوریکه قبلا نیز گفته‌ام مجلس سناطبق رأی مجلس شورای ملی که بتوشیح اعلیحضرت همایونی رسیده منحل شده واین آقایان دیگر سمتی ندارند واجتماع آنهاهم برخلاف قانون میباشد.

مکی در مورد پیمان نظامی ایران و ترکیه گفت مصلحت ایران این است که درحال حاضر بی طرف بماند.

مکی

نظریات دکتر بقائی

دکتر بقائی در پاسخ سئوال مربوط بتجدید رابطه با انگلیس گفت: تجدید رابطه باانگلستان نمی تواند مقدم برحل مسئله نفت باشد، ولی اگر اختلافات دیگری که مسبب قطع رابطه شده حل شود و درعین حال از طرف انگلستان تضمین کافی داده شود که مسئله نفت را بطرز شرافتمندانه‌ای طبق قوانین مصوب حل کنند. ملت ایران حاضر خواهد بوددست دوستی که بطرف او درازشده بپذیردولی برای اینکه این دوستی واقعاً پایدارباشد لازمست عوامل و جهانی که باعث قطع رابطه گردیده از بین برود.

جنگ بدون اعلان جنگ

دولت انگلیس در دعوی و اختلافی که بین دولت ایران ویك شرکت خارجی رویداده جانب حق و عدالت و انصاف را نگهدارد وثابت نماید که اعمال گذشته خود را پسندیده نمیداند و حق این را نداشته است که ایران را محاصره اقتصادی نماید، واموال و موجودیهای ایران رادر انگلستان ضبط کند وحالت «جنگ بدون اعلان جنگ» را بین دو کشور بوجود بیاورد، وملت ایران رابا بترازو کشتی جنگی تهدید نماید، علاوه برآن سخنگوی رسمی دولت انگلیس هم مانند سخنگوی رسمی دولت ایران باید اعتراف کند که هیچگونه خصومت خاصی بین دولتین ایران وانگلیس در میان نیست وملتین ایران و انگلیس نیز اختلاف مملکتی ندارند و موضوع نفت هم یك مسئله اقتصادیست بین دولت ایران ویك شرکت انگلیسی که امید میرود بارعایت قانون ملی شدن نفت حل گردد. دراین صورت بدیهی است که دولت ایران دست دوستی دولت انگلیس را خواهد فشرد و ملت ایران نیز درمقابل حسن نیت محسوس انگلستان بشرط اینکه از دایره حرف بمحیط عمل در آید سعی خواهد کرد گله های گذشته رافراموش کند.

راه حل مسئله نفت

دکتر بقائی سپس اضافه کرد. ما مسئله نفت راقابل حل می‌دانیم ومعتقدیم که کاملا ممکن است در حدود قانون نه ماده و بترتیبی که دنیا پسند باشد این مسئله را حل کرد ولی تاوقتی که سیاست کارتل‌های نفتی وپیروی ازسیاست انگلستان براین قرار گرفته که میخواهند ما را از لحاظ اقتصادی بزانو درآورند تاشرایط سنگین وغیر شرافتمندانه‌ای را بملت ایران تحمیل نمایند ما معتقدیم که بایستی دولت سیاست اقتصادی خود را منحصراً در اقتصاد بدون نفت قرار دهد.

مسئله غرامت نفت هم یك موضوع فنی وحساب داری است که نه درکاخ سفید واشنگتن ونه درخانه شماره ۱۰ داونینك استریت ونه در وزارت امورخارجه ما قابل حل نیست، بلکه این کار باید بوسیله متخصصین فنی حل وفصل شود و بنظر ما تاموقعی که مسئله فروش نفت ازمسئله غرامت تفکیك نشود این موضوع قابل حل نخواهد بود وموکول کردن مسئله فروش بمسئله غرامت عیناً مثل موکول کردن حل قضیه نفت بتجدید روابط سیاسی باانگلیس است. یعنی دراینکار دورتسلسل ایجاد می‌شود. بنابراین برای اینکه امکان داشته باشد این مسائل دریك محیط آرام وخالی ازتشنج حل شود بایستی مسئله غرامت را از موضوع خودش جداکرد و موضوع فروش را بطرز شرافتمندانه ای طبق قانون ۹ ماده‌ئی حل نمود تاضمناً ترتیبات لازم برای رسیدگی بمسئله غرامت نیزداده شود

تاریخچه دست دادن

روشی که اکنون دوستان و آشنایان در موقع بر خورد با یکدیگر بکار میبرند یعنی فورا دست های راست یکدیگررا بنرمی یا بسختی میفشارند نتیجه یکی از عادات قدیمی هاست که امروز باین شکل درآمده است، سابقا یعنی صد سال پیش که مردان شمشیر وپاقمه با خود حمل میکردند هنگامی که یکدیگر میرسیدند برای ابراز دوستی و برای اینکه نشان دهند قصد سوئی نیست یکدیگر ندارند دست راست خود را قدری بطرف یکدیگردراز می‌کردند واین عمل در ملاقات دودوست ویاآشنایشتر وصمیمانه تراجرامیشد بدینمعنی که دستهای خودرا بیشتر بطرف یکدیگر درازمینمودند، بمرورزمان این عمل بردن دودست بهم، لمس کردن دستها وبالاخره بفشردن دست هامبدل شد.

مردی که از «تاریکی» به «روشنائی» پناه آورد

چگونه لاهوتی از «بهشت کمونیزم» به «جهنم آزادی» فرار کرد

لاهوتی درقم گروهبانی رااعدام کرد، وهیئتی راکه برای رسیدگی حادثه آمده بودند بقتل رساند، سپس در تبریز پرچم سرخ را برافراشت

مقامات شوروی لاهوتی را بنخست وزیری «جمهوری سوسیالیستی ایران» تعیین کرده بودند

مأمورین شوروی پیشه وری را پس از حادثه اتومبیل، باآمپول کشتند

روسها پس از وقایع آذربایجان، میخواستند خراسان را ضمیمه شوروی کنند

آیالاهوتی ازشاهنشاه، تقاضای ورود بایران راکرده است

شرح زندگانی من

بقلم

ابوالقاسم لاهوتی

ابوالقاسم لاهوتی، شاعرانقلابی که ازشوروی بافغانستان و از آنجا به پاکستان فرارکرد

«الهامی» است نه «لاهوتی»

ابوالقاسم لاهوتی۶۸ سال قبل در کرمانشاه بدنیاآمد.

شهرت اصلی وی «الهامی» بوده، ولی بعدها چون تخلص شعری خود را «لاهوتی» انتخاب کرد، بهمین نام معروف شد لاهوتی بعدها، بدستور پدرش بمدرسه ژاندارمری وارد شد و پس از اتمام دوره آن بریاست ژاندارمری قم و کاشان منصوب شد، ولی در همان پست نسبت بیکی از گروهبانان که گزارشی علیه وی داده بود خشمگین شد ودستور داد او را اعدام نمایند، اعدام این گروهبان موجب سرو صدای زیادی شد وهیئتی ازتهران برای رسیدگی باین موضوع عازم قم گردید، ولی لاهوتی تمام اعضاء هیئت را (ماژور کنت سوئدی، ماژور حصن السلطنه شقاقی و سیف الله خان) در میان راه قم وتهران بقتل میرساند، و پس از آن توسط هیئت دیگری که ازتهران مأمور رسیدگی شده بود دستگیرمیگردد

ولی در این گیر و دار موفق بفرار میشود و از راه بغداد باستانبول میرود درخلال این احوال محکمه نظامی لاهوتی را غیاباً محاکمه ومحکوم باعدام می نماید

اولین آشنائی باپیرام کمونیسم

هنوز انقلاب اکتبر بوقوع نپیوسته بود که لاهوتی دراستانبول مغازه کتابفروشی باز نمود ودر آنجا باعده‌ای ازایرانیان که عقیده کمونیستی داشتند آشنا شدو چون دارای روح سرکش و ماجراجوئی بود، باین مرام میگرود وسپس بتوصیه دوستان کمونیست خود بباد کوبه میرود ودر کنگره حزب کمونیست شرکت میکند مقارن همین ایام درروسیه براثر انقلاب اکتبر حکومت کمونیستی روی کار میآید ولاهوتی در بادکوبه اقامت میکند. چندسال بعد، بعلت انقراض سلسله قاجاریه وروی کار آمدن سردار سپه، اقوام لاهوتی درتهران حکم اعدام وی رالغو میکنند ولاهوتی پس ازشنیدن این خبر بنابدستور حزب کمونیست عازم ایران میگردد وبریاست ژاندارمری تبریز منصوب میشود.

پرچم سرخ در تبریز

لاهوتی چندماه پس از آنکه بریاست ژاندارمری تبریز منصوب میشود، دست بیك انقلاب کمونیستی زده وپرچم سرخ را در آنشهر بالا میکشد. ولی ازطرف مردم وقوای مرکزی شکست میخورد و ناچار بفرار بطرف شوروی میشود.

بقراری که لاهوتی درکتابش مینویسد بمحض ورود از طرف دولت شوروی دستگیر وزندانی میگردد که چرا بدون دستور از مسکو خود سرانه باین انقلاب دست زده است.

«لاهوتی در همان زندان غزلی را که بعضی از ابیات آن درزیر نقل میشود میسراید:

«غیر بامن دشمن است و یارهم بامن بداست
وای برحال دلم، دلدار هم بامن بداست
تازه بر کفرم امام شهر فتوی داده است
بخت بدبنگر که این مردارهم بامن بداست»

پس از مدتی بعلت احتیاجی که باین گونه اشخاص داشتند وی را از زندان آزاد نموده وی را به «تاشکند» می فرستند تا تعلیمات لازم را در مدرسه کمونیستی فرا گیرد.

پس ازشش ماه تحصیل در سال ۱۹۲۳ بمسکو منتقل میشود و در اداره محرمانه شرق میانه کمیساریای امور خارجه مشغول خدمت میگردد.

این شعبه مخصوص امور ایران بود وگزارشهائی را که جاسوسان شوروی درایران میفرستادند لاهوتی میبایست آنها را بروسی ترجمه نماید. لاهوتی درکتاب خود راجع بکسانیکه برای شوروی خدمت میکردند، مطالب زیادی نوشته و اسرار کلیه فعالیت‌های اولیه آنها را فاش کرده است. لاهوتی در باره پیشه وری و رضا روستا که از روسیه بایران اعزام شده بودند چنین می نویسد:

«... از پیشه وری انتظارات زیادی داشتند، بنابراین در ۱۹۲۱ به ایران اعزام وریاست حزب کمونیست ایران بعهده او واگذار شد. ولی دستور اکید باو داده شد که تمام عملیات خود را مخفی نگهداشته و نگذارد کسی متوجه شود که کمونیست‌ها از جنبش کارگران پشتیبانی میکنند. رضا روستا که سابقاً هم در گیلان با او بوده باتفاق او به طهران رفتند وبدون فوت وقت اتحادیه کارگران ایران را که در ۱۹۲۱ از طرف سیدمحمد دهگان تأیید شده بود در اختیار گرفتند .... پونهای هنگفتی در این موقع صرف مطبوعات ایران میشد بخصوص برای روزنامه‌هائی مثل حقیقت، اقدام، ستاره ایران، طوفان، سیاست، طلوع شاهین، شفق سرخ، و چند روزنامه دیگر...»

مسافرت بازبکستان

لاهوتی چند سال در این شعبه وزارت امور خارجه که ضمناً با «گ. پ. ئو» نیز ارتباط داشت کار میکرد. در ۱۹۲۴ برای مطالعه دروضع ازبکستان بآن جمهوری مسافرت کرد ودو سال در آن جمهوری اقامت گزیده وسپس بمسکو مراجعت نمود.

در تمام این مدت لاهوتی مأمور رسیدگی بفعالیت‌های کمونیستی درایران بود و از مسکو فعالیت‌های جاسوسان شوروی را در ایران اداره میکرد. در سال ۱۹۲۹ بکمینترن منتقل شد و ریاست قسمت ایرانی کمینترن بوی محول گردید. پس از آن در کنگره بین‌المللی که در پاریس تشکیل شد شرکت کرد و پس از مراجعت مجدداً بنا بدستور کمین‌ترن به ازبکستان رفت. طبق دستوریکه کمین‌ترن صادر کرده بود، لاهوتی بایك دختر ازبك بنام مهین ازدواج کرد، خودلاهوتی در این باره چنین می نویسد:

«... یك شب بدون خبر ساریمسوکوف که از نویسندگان و معاریف محل بود، بدیدن من آمده بعداز اینکه مدتی از این طرف و آن طرف صحبت کرد، مثل این بود که می‌خواهد مطلبی بگوید ولی نمیداند چطور شروع کند، بالاخره ورق کاغذی از جیب خودبیرون آورد و بدون مقدمه شروع بخواندن چند اسم کرد: عسکراوا، وادامحمدا، نصیر زاده، عبدالرحمن اوف ... بعد از خواندن اسامی گفت در اجرای اوامری که ازمسکو رسیده است. این چهار دختر برای شمادر نظر گرفته شده است ... ترتیبی داده شده است که هرکدام به نوبه یك هفته باشما زندگی خواهند کرد ووقتی همه را آزمایش کردید، هرکدام راخواستید به زنیت خود قبول کنید!...»

لاهوتی بالاخره از میان آن چهار دختر بایکی ازآنها بنام مهین، عبدالرحمن اوف ازدواج میکند ووی راباخود بمسکو می‌برد. بایدتذکر دادکه در آن موقع لاهوتی ٤٤ سال داشت و مهین بیش از ۱۷ سال ازسنش نگذشت وازاینجامیتوان پی برد که شورویها تا چه حد در مورد تساوی حقوق زن ومرد راست میگویند!..

زن لاهوتی جاسوس گ.پ.ئو

درسال ۱۹۳۸ تصفیه دامنه داری در شوروی شروع شد وعده زیادی از سران انقلاب دستگیر ومحاکمه واعدام شدند.

درهمین موقع لاهوتی توسط یکی ازرفقای خود که رابط بین کمین ترن و «گ پ.ئو» بود مطلع میشود که زنش مهین علیه او مشغول توطئه است خود لاهوتی دراین مورد مینویسد:

«... وقتی به منزل برگشتم نتوانستم حتی بصورت مهین نگاه کنم ... روز بعد راپورت مشروحی علیه مهین تهیه و او را جاسوس اجنبی معرفی کردم فوراً آنرا به (ن.ك.و.د) فرستادم ... مهین را دیگر تا بامروز ندیده‌ام، احتمال میدهم اورا به یکی ازاردوگاههای عملیات شاقه درسیبری فرستاده باشند ...».

پیشه وری راباآمپول کشتند

لاهوتی درکتاب خود، بسیاری از اسرار فعالیت های جاسوسی دولت شوروی درایران رافاش نموده است.

در موردقضایای آذربایجان، لاهوتی به وضع اسف انگیز پیشه وری نیز اشاره نموده ومی نویسد:

«اول بین کیروف آباد و بادکوبه تصادف اتومبیلی پیش آمدو سخت مجروح شد، همین که او را به بیمارستان بردند، درنتیجه تزریق انژکسیون اشتباهی که قطعاً اشتباهی نبود فوت کرد، پیشه وری هم مانند صد ها هزار نفر دیگر بجرم عدم موفقیت ازبین رفت، در دستگاه جنایت کار حکومت شوروی چیزی که قیمت ندارد جان اشخاص است ...»

ارانی و کمونیزم

لاهوتی بدکتر ارانی و مجله دنیا نیز اشاره کرده و می نویسد:

بقیه در صفحه ۲۳

هفته گذشته ناگهان فاش شد که ابوالقاسم لاهوتی شاعر معروف دوران انقلاب پس از ۳۱ سال اقامت در بهشت موعود، کشور شوروی را پشت سرگذاشت وبدنیای آزاد پناه برد بهمان اندازه که انتشارخبر فرار لاهوتی سرو صدای زیادی ایجاد کرد وموجب تعجب کلیه محافل سیاسی گردید، اسراری را نیز که وی درکتاب خود فاش نمود مورد توجه محافل مختلف قرارگرفت لاهوتی تنها فرد ایرانی است که توانسته است اولا بیش از سایرین درشوروی اقامت کند و ثانیاً بعالیترین مقامی که احراز آن برای یك نفرغیرروسی ممکنست، برسد اعتماد کاخ نشینان کرملین به لاهوتی بحدی بود که وی را برای احراز پست نخست وزیری «جمهوری سوسیالیستی ایران» در نظر گرفته بودند، لاهوتی صرفنظر از این مقام، شاعر ملی جمهوری تاجیکستان نیز لقب یافت وبریاست آکادمی علوم آن جمهوری منصوب گردید.

دولت شوروی بافتخار لاهوتی، تأتر دراماتیك دولتی تاجیکستان را «لاهوتی» نام نهاد و این بزرگترین تشویقی است که تاکنون از یك نفر در حال حیاتش بعمل آمده است. چنین مردی که ۳۱ سال تمام در شوروی زندگی کرده و بعالیترین مقامات باسی رسیده چند هفته پیش از کلیه افتخارات خود صرفنظر کرد و ازبهشت کمونیسم، به جهنم آزادی فرار نمود. برای اینکه خوانندگان گرامی از شرح احوال لاهوتی و ماجرای فرار و اسرار دیگری که وی در کتاب خود تحت عنوان ((شرح زندگی من)) فاش کرده است اطلاع یابند رپورتاژی راکه در این مورد تهیه شده است بنظر خوانندگان گرامی میرسانیم.

شوخی در محافل جدی

درجه زرنگی نخست وزیر ها بستگی بعظمت اتهام آنها دارد ...

چگونه تقاضای اعدام بره را کردند

انوار از گفتن (الخیر وفیما وقع) پشیمان شد ـ (دشتی نمك میوه وآب خواست ولی برای او چه آوردند!

(مسئله دکتر میلسپو) اسباب زحمت مجلس شد

«خلیلی» را بگورستان دعوت کردند ....

سرنوشت مصدق، قوام، رزم آرا ـ چگونه زندان طلب بزندان افتاد، «تسلیم» تسلیم زندان گشت، و «مظلوم» آزاد گردید

پایگاه نظامی در خاك ایران

اخیراً بین ویشینسکی وانتظام درشورای امنیت بر سر اینکه خارجیان ایران را پایگاه نظامی قرارداده‌اند. گفتگو درگرفت و انتظام اظهارات ویشینسکی رارد کرد...

یکروزنامه خارجی نوشته است بعد ازختم جلسه ویشینسکی انتظام رابگوشه‌ای بردو گفت: من نخواستم حرف شمارا رد کنم و حال آنکه من دلیل قانع کننده‌ای دارم که خاك ایران پایگاه نظامی امریکا وانگلیس شده است . . انتظام گفت جداً تکذیب می‌کنم ، ویشینسکی جوابداد اتفاقاً این ادعا لیست حقیقت است، زیرا بحرین بنابادعای شما جزء خاك ایران است و انگلیس ها و امریکائیها دربندر بحرین نیرو داشته و آنجارا پایگاه خودساخته اند ...

پس اگر اظهارمیدارم که خاك ایران پایگاه خارجیان شده است نباید شما را عصبانی سازد، انتظام بشوخی گفت ؛ پس خوب بودراجع بقفقازو ترکستان هم یکچنین اعترافی رامیکردند ، زیرا این نقاط بیش از بحرین باایران همبستگی دارد .

مستمسك است یادستمسك !

در محاکمه دکترمصدق یکقسمت از اظهارات اراین بود که مرحوم صمصام‌السلطنه بختیاری ، هروقت میخواست بگوید (مستمسك) اشتباهاً میگفت (دستمسك)! مثل اینکه باتمانقلیج نماینده اسبق مجلس هم گفته بود طیارهٔ سریع‌الپرواز !

مقصرین حقیقی !..

جزء کسانی که اخیراً در بازداشت فرمانداری نظامی درآمده‌اند نام سه نفر جالب توجه است . اول شخصی بود بنام (زندان طلب) دوم مردی بود بنام (بی آزار) که فوراً آزادشد ، سومی شخصی بود بنام (تسلیم) که بدون چون وچرا تسلیم شد و بزندان افتادو هیچ حرفی هم نزد ، چهارمی شخصی بود بنام (مظلوم) که پس ازمحاکمه معلوم گردید بیگناهست واو هم آزاد گشت

الخیر فیما وقع ...!

در ادوار سابق مجلس موضوع بیانات سیدیعقوب انوار غالباً نقل مجالس بود. هنگامی که (رضاشاه) ازایران عزیمت کردو متفقین وارد کشورماشدند (مرحوم انوار) نطقی در مجلس سیزدهم ایراد نمودکه آغاز آن با ضرب‌المثل (الخیر و فیماوقع) بوده‌است ...

این بیانات عده‌ای راکه طرفدار رژیم سابق بودند عصبانی ساخت ، دوسه روز بعدبه انوار خبررسید که مستخدم شما را شخص ناشناسی کتك زده است، همانشب دو قالیچه اورا بسرقت بردند، صبح بعدانوار سراسیمه بشهربانی رفت تاتقاضای رسیدگی کند ، وی وارد اطاق رئیس آگاهی شد، رئیس مزبور همینکه اورا دیدپس ازسلام بالحن کنایه آمیزی گفت : جناب آقای انوار الخیر فیما وقع، آیافرمایشی دارید چندروز دیگر پول مرحوم انوار راازجیبش زدند ، بازهم درمراجعه به رئیس بکسی از ادارات شهربانی شنید که وی بالحن تأسف آوری می گوید، الخیر فیماوقع!... بالاخره انوار نفهمید واقعاً اینها بشوخی آن ضرب‌المثل رامی آوردند یاآنکه بین آن وقایع واین بیانات ارتباط محرمانه‌ای (!) موجود بود .

تقاضای اعدام بره

در محاکمه دکتر مصدق بلحاظ آنکه سرتیپ ریاحی کوچکترین اعتراضی نمی‌کند یکروز دکترمصدق باعصبانیت گفت: این سرتیپ ریاحی مانند بره اینجانشسته وحرفی نمی‌زند ..

یکی از مخبرین بدنبال آن گفت : بهمین جهت است که دادستان برای او تقاضای (اعدام) کرده‌است !

مسئله دکتر میلسپو

دکتر میلسپو غرق در افتخارات و مست اقتدارات بود، هرچند بچندد رمجلس شورا بوی حمله می‌شدولی او کوچکترین تردیدی در کار خودابراز نمی‌داشت، اجرای قانون مالیات بردرآمد ووصول ۸۰ در صد منافع (که باید بسود دولت دریافت شود) و برخی اقدامات عده‌ای را سخت عصبانی ساخته بود .

یکروز یمین اسفندیاری که ازهرطرف باو توصیه میشد به دکتر میلسپو اعتراض کند، آماده کارشد ... دراینموقع یکی از سخنرانان صحبت از اختیارات دکترمیلسپو میکرد، یمین که طاقتش طاق شده بود با آن جثهٔ چاق از جابرخاست و باصدای بلند فریادزد: آقااین (مسئله) دکترمیلسپو، اسباب زحمت همه رافراهم ساخته است!

درمان جدید بیماران حمله‌ای

شما هم حتماً گاه و بیگاه در کوچه وخیابان اشخاصی رادیده‌اید که ناگهان بزمین میافتند ، دست و پا میزنند ، دندانهایشان کلیدمی شوند ودهانشان کف می کند، اینها همان مبتلایان ببیماری صرع هستند که عوام آنهارا حمله ای یا «جنی» می گویند اخیراً چند تن ازپزشکان آمریکائی که تخصصی دراین بیماری دارند ازیك طریقه جدید نتایج نسبتاً مطلوبی بدست آورده اند بدینمعنی که بیماررا درحدود دو هفته درخواب نگاه میدارند ،مدت هرخواب چهارروز است ، دراین دوهفته غذای بیمار بیشتر بوسیله تزریق سرم ببدن اورسانده میشود درهر ۴ روزی هم که بیدار میشود قدری غذا باو میدهند و دوباره بادارو های خواب آوراورا میخوابانندو برای جلوگیری ازعفونت و بعض بیماریها مرتباً بآنها پنی سیلین تزریق می کنند

این روش مدتی است مورد آزمایش قرار گرفته و بیمارانیکه این روش درروی آنها آزمایش شده است تا مدتی ازبروزحملات صرع مصون بوده‌اندو چند نفرازآنها که دومرتبه تحت این رژیم بوده‌اند تا چهارسال گرفتار حمله نشده‌اند

هرکه پرکارتر گرفتارتر

قوام‌السلطنه چند روزقبل بیکی از دوستان نزدیك خود گفته بود نخست ـ وزیران بعداز شهریور ۱۳۲۰ درکشور مابرحسب درجه‌هوش وزرنگیشان بزحمت دچار شدند آنکه‌زرنگتر بود بیشترصدمه دید وی رزم‌آرا وسپس مصدق را مثال آوردواسم خودش رابدنبال مصدق گفت نخست وزیر چهارم سهیلی بود، او بالاخره افزود بااین‌وصف بی‌خاصیتی هزارخاصیت داردیکی همین‌است که بیات وساعدوصدر ازهمه نخست‌وزیران‌دیگر کمتر کار کردند وبیشتر دررفاه هستند وهمه‌جا نامشان را بااحترام می‌برند... البته بطوریکه گفتیم این عقیده جناب اشرف است بماهیچ مربوط نیست ....

دستکش خوب

آقای حمیدیه نماینده مجلس وقتی میخواهد ازوطن‌خود تعریف کند، میگوید (آنجاهای‌ما) فرضاًدر (آنجاهای‌ما) مردم فقیرند. در آنجاهای‌ما کارپیدا نمی‌شود برای آنجاهای ما باید دولت فکری بکند وازاینقبیل... چندروزقبل که دستکش کرکی زبائی از محل تولد ایشان رسیده‌وبدست کرده‌بود: بمیراشرافی مصادف‌شد. میراشرافی گفت، به به، چه دستکش خوبی است آقای حمیدیه این دستکش را از کجا آوردی؟ حمیدیه بسادگی گفت: این‌دستکش مال آنجاهای‌ماست، اگر میخواهی بگویم (یکجوفت) یك‌جفت هم برای شمابیافند!

نمك میوه‌و آب

معروفست که کوهی کرمانی سالهای سال در روزنامه شفق نزد دشتی که آن وقت مدیر روزنامه شفق بود کارمی کرد (انتخاب نام‌فامیل کوهی هم بلحاظ آشنائی بادشتی صورت گرفت) یکروز دشتی که مبتلا بامتلاء معده بود بکوهی گفت، برو یکمقدار نمك یك‌خورده‌آب بیاور. کوهی پرسید چقدر ، دشتی از روی عصبانیت گفت یك سطل آب و یك من نمك

نیمساعت گذشت و کوهی بالاخره از در وارد شد ، دریك دست اویك پیت نمك سائیده، ودر دست‌دیگرش یك‌سطل آب دیده میشد !!.. دشتی که بر اثر یك ناملایم ازکوره در میرفت حالا فکر کنید از تماشای این منظره چگونه فریادش بهوا رفت....

دعوت خلیلی بگورستان

نام استاد خلیلی در میان روزنامه‌نگاران ایران زیاد برده می‌شود ، خلیلی باسواد و ناطق وجهاندیده است .

چندی بود که برای هر روز نامه نویسی برای حضور در هرشب نشینی کارت میآوردند و هیچ کارت دعوت برای خلیلی نمی‌رسید. روزی خلیلی دردفتر کار خود نشسته ودرجلوی چند نفرشکایت داشت که روزگار بدی شده است، برای هرکس کارت دعوت بشب‌نشینی، بافتتاح ساختمانها ، بمسافرت نقاط دورو نزدیك می‌رسد، یکی نیست که حتی مارابگورستان هم‌دعوت کند، اتفاق همان لحظه در باز شدو پیشخدمتی وارد گردید ومؤدبانه سلام کرد و ازکیف خود کارتی بیرون آورد وبخلیلی داد.

خلیلی ازاینکه پس‌ازمدتی فراموشی او را دو باره بمجلسی دعوت کرده‌اند خوشحال شد، وقتی پاکت را باز کرد ، معلوم شد که او را (بگورستان) دعوت کرده‌اند ظاهراً شهرداری تهران آنموقع گورستان جدیدی در سمت جنوب شرقی شهر تهیه کرده وقصد افتتاح آنراداشت خلیلی بالهجه معرب خود خنده‌ای کرده وگفت « عجب ما را بگورستان دعوت کرده‌اند پس‌تا کسی بجای مانرفته است باید خود را بآنجا برسانیم!»

جای شلوغ وچیزهای تماشائی

چندشب پیش در شب‌نشینی سفارت شوروی بین‌یکی از استادان دانشگاه و خانم‌یکی ازرجال صحبت‌شد، استاددانشگاه (که‌طبق معمول کم حواس تر از سایرین هست) ازخانم پرسید، دیشب مثل اینکه باشوهرتان بسینما رفته بودید..

خانم باطنازی گفت:

« اتفاقاً خیر بلکه چون سرم درد میگردیکراست برختخواب‌رفیم وخوابیدم» استادگفت «لابد خیلی شلوغ بود وچیزهای جالبی تماشا کردید!» شما حال آن خانم را در نظر خود مجسم بفرمائید !...

سقف بازار

چندروز قبل که اعتصاب بازار رخ داد شهرداری اعلامیه‌ای منتشر ساخت مبنی براینکه برای (حفظ بهداشت مردم) تصمیم گرفته است سقف‌بازار رابردارد، بعداً باوساطت آیة الله کاشانی قرار شد که شهرداری اینکاررا نکند . میگویندقرار شده‌است ازاین ببعد هرکاری که برای (حفظ بهداشت مردم) بایدانجام گیرد، از طریق توصیه و وساطت جلوگیری‌شود.

من از چنگال استالین فرار کردم

دادگاه حزب کمونیست این شش جنگجوی غیرنظامی را محکوم کرد

چگونه پیراهن این پنج مرد را در دهانشان فرو بردند و تیرباران نمودند

در این دشت زندانیان با اعمال شاقه را بکارهای اجباری وامیدارند

مأمورین «گپئو» این هفده نفر را بجرم دفن اجساد مردگان بزندان انداختند

محاکمه عجیب

پس‌ازآنکه ما را دستگیر کردند محاکمه ما بصورت جالب وعجیبی درآمد باستثنای اعضاء حزب کمونیست و «سوخوزها» و «کلخوزها» به بقیه تماشاچی‌ها بلیط فروخته می شد . از خبرنگاران تنها مخبر روزنامه «ویشکا» و «کمونیست» حضور داشتند .

جلسه دادگاه تانیمه‌های شب ادامه داشت . یکساعت بعداز نیمه شب حکم دادگاه‌را برای ما خواندند .

حکم دادگاه برای هرشش نفر ما اعدام بانضمام مصادره اموال تعیین شده بود ولی موضوع جالب توجه این بود که ٦ ساعت قبل‌ازصدور حکم، مأمورین پلیس بمنزل ما رفته وخانهٔ مارا مهر و موم کرده بودند .

بلافاصله پس‌از صدور حکم هرشش نفر مارا بزنجیر کرده و داخل ماشین انداخته بزندان بردند . دیگر برای ما هیچگونه امیدی بزندگی وجود نداشت زیرا حکم دردادگاه عالی صادر شده بود واستیناف نداشت . فقط ٧٢ ساعت بما وقت داده بودندکه پس‌ازآن حکم اعدام را اجرا نمایند .

دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست

وکلای مدافع ما بدست وپاافتادند تاشاید بتوانند حکم اعدام‌را لااقل بحبس ابد تقلیل دهند . من تقاضای ملاقات با وکیل‌مدافع خودراکردم وبوی وعده‌دادم که اگر بمسکو رفت و ازکمیته مرکزی دستور لغو حکم مرا گرفت کلیه اموالم را باو خواهم بخشید زیرا بااینکه حکم این محکمه عالی استیناف نداشت،معذلك فقط کمیته‌مرکزی‌حزب کمونیست‌میتوانست حکم محکمه‌را لغو نماید.

وکیل مدافع‌من «شیخلینسکی» بود که بعلت قوم‌وخویشی باژنرال‌شیخلینسکی معروف، نفوذ زیادی داشت.

«شیخلینسکی» فقط ٧٢ساعت‌وقت داشت. دراین ٧٢ساعت می بایست بمسکو برود ودرآنجا باپارتی‌بازی ودادن‌رشوه که برخلاف تبلیغات کمونیستها حتی در کمیته مرکزی حزب‌کمونیست هم رواج کامل داشت، حکم اعدام‌مرا لغو نماید ، شیخلینسکی باهواپیما بمسکو رفت و بهر ترتیبی بود حکم اعدام مرالغوکرد وآن را به‌ده سال حبس با اعمال شاقه تبدیل نمود وضمناً حکم مزبوررا قبل‌از اینکه خودش بتواند بیادکوبه بیاید باتلگراف به‌محکمه عالی بادکوبه ابلاغ کرد.

مراسم اعدام

ساعت ١٠ شب در زندان بآینده تاریك خود می‌اندیشیدم که ناگهان مرا بدفتر زندان احضارکردند. باطاق‌رئیس زندان رفتم . درآنجا دیدم‌که دادستان و رئیس پلیس ویك پزشك ایستاده اند، از دیدن پزشك‌برای‌من‌مسلم شدکه‌میخواهند مراسم مقدماتی اعدام را عملی نمایند. رئیس زندان مرا باسم صدا کرد وگفت اینجارا امضاءکن .

ورقه‌ای روی میز دیدم حدس‌زدم‌که باید حکم اعدام‌را امضا نمایم.

باید اعتراف‌کنم که با همهٔ رشادت وشجاعتی‌که داشتم ، دراین لحظه بخود لرزیدم ، ولی موقع امضاء کردن متوجه شدم‌که جلوی اسم من کلمه اعدام وجود ندارد وفقط یك‌رقم ١٠ ذکرشده است . من دیگر نتوانستم درآن لحظه بمتن‌نامه توجه‌کنم وبی‌اختیار آن‌را امضاءکردم.

پس‌ازآن مرا اززندانی‌که بودم به زندان عمومی دیگر منتقل نمودند.

بعدها فهمیدم‌که شیخلینسکی وکیل مدافع من درمسکو حکم اعدام مرا به ده سال حبس بااعمال شاقه تبدیل‌کرده ولی برای‌لغوحکم‌اعدام ٥ نفردیگر که‌عبارت‌از ٣ برادر و٢ پسرخاله‌ام‌بودندنتوانسته‌است کاری انجام دهد.

سه برادرم را اعدام کردند

٥ نفر بقیه‌را صبح زود آن‌روز در کامیون ریخته وبرای اعدام بردند. یکی ازآشنایان من به تعقیب کامیون پرداخت ومحل اعدام‌را پیداکرد . معلوم شد پس ازآنکه ٥ نفرمزبوررا اعدام‌کردنداجساد آنهارا توی چاهی انداختند.

دوست من که بتعقیب کامیون پرداخته بود چون مورد سوء ظن مأمورین پلیس نبود ازین‌رو اغلب بملاقات من درزندان می‌آمد .

چند روز بعدکه بملاقات من آمد موضوع اعدام وتعقیب کامیون و بالاخره محل‌چاه‌را بمن نشان دادمن ازاوخواهش کردم بهرترتیبی‌که ممکن‌است نزد اقوام من رفته محل چاه راکه اجساد برادران من درآنجا بود، بآنها نشان بدهد و تأکیدکندکه حتماً بطور مخفیانه بآنجا رفته واجسادرا ازچاه بیرون‌آورده ودر گورستان شهر دفن نمایند.

اجساد را ازچاه بیرون آوردند

طبق سفارش من، اقوام وفامیلم به چاه مزبوررفتند ومخفیانه اجسادبرادران وپسرخاله‌های مرا بیرون‌آوردندوشبانه بشهر حمل‌کردند وطبق آئین‌مقدس‌اسلام دفن نمودند.

هنگام‌دفن‌معلوم‌شدکه‌مأمورین «گ.پ.او» ابتدا پیراهن آنها را پاره کرده‌وبدهان محکومین‌فروبرده، سپس آنهاراتیرباران نموده اند .

دستگیری ١٧ نفر دیگر

هفت روز از این واقعه گذشت ، روزی درزندان نشسته بود که ناگهان دیدم ١٧ نفر از اقوام‌مرا دستگیر کرده و بهمان زندانی که من‌بودم آورده اند پرسیدم چرا شمارا دستگیر کرده اند ، جواب‌دادندما هیچگونه اطلاعی‌نداریم ، بعد معلوم شد که‌پلیس ازدزدیدن اجساد مطلع شده و ١٧ نفر مزبور را بجرم دزدیدن اجساد دستگیر کرده است‌وآنها هم بجرم خود اعتراف‌نمودند.

من در همان زندان قبلا به‌فرد فرد آنها سپردم‌که اگردربازپرسی از شما پرسیدند ، محل چاه را چه کسی بشما گفته همگی بگوئید که جوانشیربما‌اطلاع داده وگفته است‌که‌از «گ.پ.او» اجازه دفن آنها را گرفته‌ام ماهم‌اطلاع‌نداشتیم اجساد را بیرون آورده و دفن کردیم ، نقشه من این بود که وقتی‌نزدمن‌آمدند تادراین‌باب بازجوئی نمایند ، بگویم که دادستان ٨ هزارمنات از من‌رشوه گرفته و محل چاه را بمن گفته است .زیرا من‌محکوم‌به١٠ سال حبس بودم‌وبالاخره مرا بسیبری میفرستادند و بقول معروف آب از سر من گذشته بود ، ازاین‌رو میخواستم‌پای دادستان را هم‌بمیان بکشم تا برای خاطر خودش هم شده پرونده را ماست مالی نماید ، تصادفاً دادستان که مرد باهوشی بود ، به نیرنگ من‌پی بردو قبل از اینکه من موضوع رشوه دروغی را مطرح نمایم ، هر ١٧ نفررا آزادکرده و پرونده را بایگانی‌نمود.

یك هفته بعد ، مرا باعده‌دیگری به زندان «شوشا» که از محکمترین زندان های قفقاز بشمار میرود فرستادند.

سه ماه در این زندان بودیم .بعداً مارا باتفاق ٤ نفر مرد وزن‌به بادکوبه فرستادند . یکماه‌و نیم هم درزندان بادکوبه بسربردیم .

بسوی‌سیبری

معمولا محکومین باعمال شاقه را به سیبری اعزام می‌کنند ، ولی تهیه وسایل مسافرت به سیبری تا مدتی طول میکشد بهمین‌علت ما مدتی در زندانهای شوشاو بادکوبه معطل ماندیم ولی بالاخره‌وسایل حرکت‌ما حاضر شد و در تاریخ٢٧مارس ١٩٣٠ ما رابطرف زندان‌سیبری‌حرکت دادند .

دسته ای که من جزو آن بودم و میبایست بسیبری‌حرکت‌کنداز٦٨٠زندانی تشکیل میشد که میان آنها٥٠نفرزن هم وجودداشت .

بقیه درصفحه١٩

سربازان سرخ از هیچگونه خشونت نسبت بما خود داری نمیکردند

در اراضی یخبندان شوروی ، زندانیان بطرف زندانهای خود میروند

مهتاب

علی صدارت «نسیم»

شبی از روز روشنتر و مهتاب
جهان در پرتو مه‌غرق سیماب

تو گفتی دشت دریائی است از نور
که پیدا نیستش پایان و پایاب

ز یکسو نغمهٔ مرغ شباهنگ ـ
ز دیگر سو سرود دلکش آب

نمایان چون شفق در پرتو صبح
بمهتاب از دل مینا می ناب

می گلرنگ چون خون سیاووش
بلورین جام چون پهلوی سهراب

مرا در بربتی زیبا تر از ماه
بروی همچو گل خندان و شاداب

بناز از لعل در سفتی زهر در
بشیرینی سخن گفتی زهر باب

برویش مانده حیران ماه تابان
ز دیدارش من دلداده بی‌تاب

بتم چون مست شد در تار زد چنگ
که آهنگی برانگیزد بمضراب

چنان بنواخت آهنگی دل انگیز
کز آن بیدار شد بخت من از خواب

گرانسر بخت را گفتم که برخیز
سبکرو عمر را گفتم که مشتاب

نبودی آنکه از سودای هستی
خیالی بر سرم جز یاد احباب

من و او راز میگفتیم با ماه
که سرزد از افق مهر جهانتاب

شبی خوش بود مارا در جوانی
جوانا وقت خوش دریاب دریاب

بدنبال هم

نظیری نیشابوری که درشمارهٔ پیش ازو یاد کردیم دربارهٔ مکتوب فرستادن بمحبوب، مطلبی بسیار نغز ولطیف دارد که دیگران را بهوس انداخته وهریك بنحوی این معنی را بیان کرده‌اند و ما برای اینکه شماهم بذوق سلیم خود بسنجید یکایك آنهارا ذکر میکنیم:

شرم می‌آید زقاصد طفل محجوب مرا
بر سر راهش بیندازید مکتوب مرا
نظیری نیشابوری

بسکه میدارد حیا در پرده محبوب مرا
دیدهٔ یگانه داند مهر مکتوب مرا
عاقل شاه جهان آبادی

حیلتی باید که بوسد دست محبوب مرا
کاغذ از برگ حنا سازید مکتوب مرا
ملا ابوالبقا

تانسازد فاش، سر طفل محجوب مرا
دل طپیدن در بغل واکرد، مکتوب مرا
میرزا معز

ناز چشمش فتنه شد راه دل آشوب مرا
شوخی مضمون زهم واکرد مکتوب مرا
ناشناس

کی کبوتر می‌تواند گشت گرد شمع من
بر پر پروانه باید بست مکتوب مرا
باقر خردهٔ کاشی

درحریم او بغیراز ناله کس را راه نیست
بر در دل ها بیندازید مکتوب مرا
سیدعبدالله حالی

میرساند رازدل را قاصد پروازدل
منت از بال کبوتر نیست مکتوب مرا
علم‌الهدی کاشی

نعمتخان عالی ازهمه عاقلتر بوده که ازکار مکتوب منصرف شده وگفته است:

خوش نمی‌آید دل آسوده محبوب مرا
بد شود با هر که گوید پیش او خوب مرا

لطائف وظرائف

سگ ودلبند

کمال خجندی دراشعار خود «سك» بسیار گفته و امیرحسن دهلوی کلمهٔ «دلبند» را زیاد بکار برده است.

شاعری هردودیوان را دریك مجلد نزد کسی دید و گفت زود اینهارا ازهم جداکن مبادا سگان کمال دلبندهای حسن را بخورند.

حاکم بغداد

وقتی صائب تبریزی ازبغداد میگذشت، شنید که حاکم بغداد حکم کرده‌است که چون یزید ازمردم مدینهٔ طیبه بوده، تا من هستم و حکومت میکنم کسی حق ندارد اورا لعن کند، صائب ازطریق مزاح گفت: حاکم بغداد، حکمی کرده میباید شنید تاکه او باشد نباید کرد لعنت بر یزید

خوشابحال کسانیکه پیش ازاین مردند

و ملك‌الشعرائی کلیم را ندیدند!

شاعری که دوبار هموزن خودسیم وزر گرفت

ابوطالب کلیم کاشانی ازشعراء نامدار عهد صفویه است که در دوران سلطنت جهانگیر پادشاه بهند رفت واز شاهنواز خان صفوی نوازشها دیدوپس از دوسال یعنی درسنهٔ (۱۰۲۸) بمیهن خودبازگشت ولی چون بطوریکه میخواست کامدلی ازسفر خویش نگرفته بود با آنکه روبسوی وطن داشت دلش درگرو هند بود وباخود می‌گفت:

«اسیرهندم وزین رفتن بجا پشیمانم»

لذابار دیگر پس از دو سال بهمراهی میرجملهٔ شهرستانی متخلص بروح‌الامین بآن سرزمین ادب‌پرور رفت وپس از درگذشت جهانگیر پادشاه نزدصاحبقران ثانی «شاهجهان» کمال تقرب یافت وروز بروزکارش بالا گرفت.

گویند وقتی سلطان روم بشاهجهان نوشت بچه معنی شما را شاهجهان میگویند وحال آنکه در تصرف دولت گورکانی غیرازاقلیم هندوستان وکابل جای دیگر نیست، کلیم باشارهٔ شاه دراینباب قصیده‌ئی گفت وچون باین بیت رسید:

هندوجهان زروی عدد هردو چون یکیست
شه را خطاب شاهجهانی مبرهن است

هند بحساب جمل ۵۹ وجهان هم ۵۹ است) شاه بسیار خوشوقت شدو همین بیت رادر جواب نوشت البته با تصرفی در مصراع دوم باین صورت: مارا خطاب شاهجهانی ...» وکلیم را بزر کشید و پنجهزار و پانصد روپیه هم‌وزن اوصله بخشید، در سال (۱۰۴۴) وقتی که شاهجهان از سفر اول خود بکشمیر مراجعت می‌کرد تا بر تخت مرصعی که بصرف چندین کرور روپیه درمدت هفت سال ساخته شده بود بصوابدید اختر شناسان در روز جمعهٔ سوم شوال جلوس کند چو عید شوال باعید نوروز مصادف گشته و نیز خداوند بدارا شکوه فرزند شاهجهان، سلیمان شکوه را عنایت کرده بود بدین لحاظ ابوطالب کلیم بشکرانهٔ چهار جشن فرخنده قصیدهٔ شیوائی سرود که مطلعش اینست:

خجسته مقدم نوروز وغرهٔ شوال
فشانده‌اند، چه گلهای عیش برسر سال

شاهجهان باردیگر کلیم را بزر کشید و پنجهزار روپانصد روپیه بوی صله بخشید

در سال (۱۰۵۶) حاجی محمد جان قدسی مشهدی ملك‌الشعراء دربار شاه جهان وفات یافت و منصب او نصیب کلیم شد ولی ملا شیدای فتح پوری هندی از تنگ چشمی که داشت گفت خوشا بحال کسانی که پیش ازین مردند وملك‌الشعرائی طالبا را ندیدند.

ملاشیدا بایرانیانی که دردربار هند بمقام ومنصبی میرسیدند رشك می برد و با نیش زبان آنان را می آزرد، قدسی که بملك‌الشعرائی رسید برشعر اوخرده گرفت وکلیم که روی کار آمد در هجو او چنین گفت:

شب و روز مخد و منا طالبا
پی جیفهٔ دنیوی در تك است
مگر قول پیغمبرش یاد نیست
که دنیاست مردار وطالب سگ است

باری کلیم در پایان عمر رخصت گوشه نشینی گرفت تا بنظم فتوحات صاحبقرانی بپردازد ازآن پس بکشمیر رفت وازسرکار پادشاهی مبلغی سالانه در حق او مقرر شد، تا روز پانزدهم ذیحجهٔ سال ۱۰۶۱ رخت بدار بقا کشید و جسدش در کشمیر نزدیك قبر محمد قلی سلیم تهرانی بخاك سپرده شد، درتاریخ وفاتش غنی کشمیری گفته است:

«طور معنی بود روشن از کلیم: ۱۰۶۱»

از بانوان درباری و سخن‌سنج که کلیم خدمتشان را دریافته نورجهان بیگم حرم خاص جهانگیر پادشاهست، گویند که چون این بیت کلیم را دید:

زشرم آب شدم، آب راشکستی نیست
بحیرتم که مراروزگار چون بشکست؟

در زیر آن نوشت: «یخ بسته و شکسته است».

کلیم غزلی مشهور دارد که بسیاری از سخن سرایان گذشته و حال را وادار باستقبال کرده است ولی تا کنون شعری که با این دو بیت او برابری تواند کرد از هیچ یك سر نزده است:

***

بد نامی حیات دوروزی نبودیش
آنهم کلیم، باتو بگویم چسان گذشت
یکروزصرف بستن دل شدباین وآن
روزدگر بکندن دل زینجهان گذشت

با این دو شعر از خون دو شاعر گذشتند

در آن وقت که بهرامشاه بفرمان سلطان سنجر باسلطان سوری جنگید ولشگر او را شکست داد و سر سوری را نزد سلطان سنجر فرستاد، جمعی از ارکان دولت سوری دستگیر شدند و سید حسن ناصر علوی ازجملهٔ دستگیرشدگان بود، بهرامشاه گفت تاهمه را گردن بزنند، جون اسیران، ابجلادسپردند سید حسن گفت من مطلبی دارم که باید بشاه عرض کنم، غلامان اورا بنزد بهرامشاه بردند، پرسید چه مطلب داری؟ گفت:

آنی که فلك به پیش تیغت ناید
بخشش بجز ازکف چومیغت ناید
زخم تو که پیل کوه پیکر نکشد
بر پشه همی زنی، دریغت ناید

بهرامشاه شکفته خاطر گشت واورا ازکشتن معاف داشت ونديم خودکرد

گلگشت و تماشا

امیری فیروزکوهی — درس محبت

چندانکه گشتم مهربان، کس مهربان من نشد
آنرا که پروردم بجان، آرام جان من نشد

با صد زبان دارم زبر، درس محبت را ولیك
از بی زبانیهای من، کس همزبان من نشد

شبها جدازان همنفس، دور از تو آخر هیچ کس
جز نالهای زار من، همداستان من نشد

درسینهٔ تنگم دگر، گنجایش غم نیز نیست
دردا که آخر جغد هم، هم‌آشیان من نشد

چندانکه وصلش شد فزون، مهرش فزونتر شد مرا
جانم از ان او نشد تا او ازان من نشد

ازبسکه دشمن پرورم، آخر امیرا آن صنم
آرام جان من نشد، تاخصم جان من شد

ابوالقاسم حالت

دیشب ایدوست بکوی تودلی آوردم
غرق خون کردمش ازحسرت وباخود بروم

ناامیدم مکن ای پادشه حسن، که من
بصد امید بدرگاه تو روی آوردم

دور ازروی تودر بزم محبت ایدوست
خون دل بود شرابی که بیادت خوردم

اینهمه خار ملالت که مرا رفت بپای
بهر آن بود که درعشق توپای افشردم

درسرم هست که دیگر پی خوبان نروم
اگر از دست غمت جان بسلامت بردم

منم آن غنچه که دورم ز نسیم کرمت
عجبی نیست که نشکفته چو گل پژمردم

دیگراز من مطلب حالت شادی «حالت»
که ز دست دل افسردهٔ خود افسردم

***

ملك نصرت‌الدین کبود جامه معاصر سلطان تکش خوارزمشاه که در(شهرنو) واقع درمیان استراباد و خوارزم، پادشاه طایفهٔ «کبود جامه» بود، بسعایت بدخواهان نزد سلطان تکش بگردنکشی و مخالفت متهم گردید وسلطان شخصی را به‌آوردن سر او مامور ساخت ملك نصرت‌الدین فرستاده‌را بادادن زر وسیم راضی کرد که اورازنده پیش سلطان ببرد و چون بدرگاه رسید زمین ببوسید وگفت:

من خاك تو درچشم خرد میآرم
عذرت نه یکی نه ده، که صده میآرم
سرخواسته‌ئی بدست کس نتوان داد
میآیم و برگردن خود میآرم

سلطان تکش سرو رویش را ببوسید ونوازش بسیار کرد وباخلعتی فاخر اورا بمکان خود بازگردانید.

بیماری شمع بین وآن مردن او
تب دارد ومیرود عرق بر تن او
برشمع، دلم سوخت که در بیماری
کس برسر او نیست بجز دشمن او

سلمان ساوجی

تا نیست نگردی ره هستت ندهند
این مرتبه باهمت پستت ندهند
چون شمع، قرار سوختن تا ندهی
سررشتهٔ روشنی بدستت ندهند

شیخ بهائی

شمعم که چوغم بقصد من برخیزد
صدخصم، مرازخویشتن برخیزد
دل خنده زنان برآورد جان زگلو
جان رقص کنان ازسر تن برخیزد

کمال اسمعیل

بچه های معصوم خود را از کوچه و خیابانها جمع کنید و دست رفقا وهم بازی های فاسد را از اطراف آنها دور سازید

تعطیل مدارس

هنوز ظهر نشده بود ، تازه مدرسه‌ها تعطیل‌شده و بچها در کوچه‌ها وخیابان‌ها سر و صدای زیادی راه‌انداخته‌بودند بعضی‌ها بطور عادی وبدون سرو صدا و خیلی مؤدب بطرف خانه‌های‌خود میرفتند ، بعضی‌ها هم بابرحرفی‌و خنده زیاد توجه عابرین راجلب میکردند .

چند دختر جلف اینطرف و آنطرف خیابان قهقهه میزدند و با صدای بلند ماجرا های هوس‌انگیز رابرای رفقایشان تعریف میکردند .

کشتی درخیابان

عده‌ای ازپسر بچه‌هایکدیگر را اذیت میکردند ، بعضی ازآنها کشتی میگرفتند ، چندتا مشغول مردم آزاری بودند، عده‌ای هم با حرکات‌جلف و قمار بازی و نثار کردن فحش‌بیکدیگر توجه‌عابرین را بجانب خود جلب مینمودند اینها مناظری‌است که باکمی‌شدت وضعف همه‌روزه در خیابانها و کوچه‌های تهران‌تکرارمیشود .

ولی‌این شیطنت‌ها بهمین جا ختم نمیشود ، زیرااین شیطنت ها در سر نوشت بچها و سعادت یا نکبت آنها موثر است .

دختران وپسران گمراه

آن دختریکه در راه مدرسه سنگین و باوقار نیست و صدای خنده‌وصحبتهای او تافاصله‌زیادی بگوش میرسد، بدون‌شك درکوچه و خیابان یکی از این جوانهای جلف وبیکاره رابجانب خودجلب میکند وبدنبال خویش میکشاند.

پسرهای کوچکی‌هم که بدبستان میروند وبدر و مادرشان بخیال اینکه حالا کوچك هستند و کار خلافی نمی کنند آزادشان‌میگذارند، در همان‌راه دبستان و باهمان سن کم‌صدها کارزشت وگفتار ناپسند رایادمیگیرند،وهرقدر درآموختن حرکات زشت پیشرفت کنند از میزان ذوق‌و علاقه شان بدرس و تحصیل کاسته‌میشود .

ولگردی بچها

هستند بچهای کوچکی که پس از تعطیل مدرسه ساعت‌ها دیر تر بمنزلشان میروند ودر جواب پدر و مادرشان ده‌ها عذربدتر ازگناه میآورند ، وموضوع فوق‌العاده ، ورزش، جریمه ، حبس، مسابقه و انجمن را بهانه میکنند و متاسفانه پدرو مادرشان هم قانع میشوند.

امااینها همانطورکه گفتیم یا بی‌مردم‌آزاری هستند، یادرکوچه وخیابان بقمار مشغولند ویاخودسرانه بخیابان گردی و ایستادن پشت‌مغازه‌ها وسینماها مشغول‌می‌شوند ، ایندسته از بچها هستندکه در اثر سهل‌انگاری پدرو مادرکم کم‌از درس‌مدرسه دلسردمیشوندو به‌کوچه‌گردی‌و کار های زشت تمایل‌پیدامیکنندو بجای‌رفتن‌بمدرسه بدنبال گردش وسرگرمیهای دیگر میروند .

غفلت پدر و مادر

پدر ومادر هم وقتی‌متوجه میشوندکه‌کار از کارگذشته است ودیگر باین‌آسانیها نمیتوانند یك چنین بچه منحرفی را براه راست هدایت‌کنند ، اینها پدرو مادرانی هستندکه کمترین اطلاعی از بچه‌داری ندارندو گوششان هم‌بایسن حرفها بدهکار نیست ، اگر بآنها بگوئید باید درراه مدرسه‌مواظب دختر بزرگه‌وپسر کوچکتان‌باشید فورآچشمهایشان رابروی شماخیره میکنندو میگویند پس‌بفرمائید از کار وزندگی خوددست بشوئیم و صبح‌تاشام بدنبال آنهاراه‌بیافتیم .

مراقبت از بچها

اینقبیل پدران ومادران‌باین زودیها عبرت نخواهند گرفت و بآسانی اصول تربیت ومواظبت اولادرا نخواهند پذیرفت از این روانبعده باید از اشتباه بیرون آیندو متوجه باشندکه اگر بآنها گفته‌میشود پدرومادر باید در راه مدرسه مواظب اطفال خودورفقای آنهاباشند منظور این نیست که روزی‌چهارمرتبه کاروزندگی‌خود رارهاکنند وبدنبال آنهاراه‌بیفتند بلکه اگردو هفته یاماه چند مرتبه درسرراه اطفالشان بایستند، و به مدرسه آنهابروند، ورفقای آنها را ازنزدیك به‌بینند و باطفالشان بفهمانندکه‌همیشه‌مراقب‌آنهاهستند همین‌کافی خواهدبود و دیگر آن دخترو پسرهرقدرهم‌که بی‌احتیاط وشرور باشندجرأت نخواهندکرد دست‌از پاخطاکنند .

مقصرتراز‌اینهاپدران‌ومادرانی هستند که درساعات غیرمدرسه‌نیز آزادی‌کامل بدختر و پسر بزرگ یاکوچك خودمیدهند و آنهارادر رفت وآمد بکانونهای فساد آزاد میگذارند بارها دیده شده‌است‌که پسربچه هفت هشت، یاده دوازده ساله‌ای‌چندین ساعت‌در فلان دکان یادرفلان خانه بوده‌است وبا بچه های ولگرد بازی‌می‌کرده است و پدرو مادر اوهم کمترین خبری‌از وی نداشته‌اند .

منزل همشاگردی !

بعض دختران بزرگ‌هم از اینقبیل آزادیها دارند ، عصر که ازمدرسه بیرون می‌آیند بعوض اینکه راه خانه خود را در پیش گیرند ، با چند همشاگردی برای گردش بخیابان‌ها می‌روند،بسوی سینماها حرکت می کنند ، یابمنزل فلان همشاگردی‌که حتماً برادر و یاپسرعمو وپسرخاله ای هم دارد می‌روند ، ساعتها درمنزل او می‌مانند وآخرشب ظاهراًبرای‌آنکه درخیابان تنها نباشد با برادر یا پسرخاله‌یاپسرعموی‌همشاگردیشان بخانه مراجعت می کنندوضمن راه مقدمات آشنائی‌خودرا بایکدیگر فراهم می کنند . پدر ومادر هم دلشان خوش‌است‌که دخترشان در خانه همشاگردیش مشغول‌مطالعه دروس خود بوده و شب هم‌تنها بخانه نیامده‌است !

ولی شما اگر می خواهید فرزندان پاك‌وعفیفی تحویل‌جامعه بدهید وکسی‌نتواند پشت‌سرآنها بدگوئی‌کند باید اجازه نه‌هیدکه پسرتان قبل‌ازرفتن بخانهٔ شوهر هرجا دلش میخواهد برود و با هرکس‌که مایل‌است‌آمد وشدکند این سختگیری‌باید درمورددخترها بمراتب‌شدیدترودرعین‌حال‌عاقلانه تر ازپسرها باشد .

یك‌دسته ازپدران‌ومادران‌هم هستند که حقیقتاً بوئی ازاصول تعلیم وتربیت اطفال وانجام‌وظایف خود نبرده اند . این عده همواره سعی می کنندکه‌عیوب ورفتارزشت اطفال خود را ازیك دیگر پنهان سازند وبادست‌خود وسایل‌ناکامی وبدبختی اطفال وبدنامی‌خودشان را فراهم‌آورند .

اماخوشبخت‌پدران ومادرانی که باچشم باز ودقت کافی مراقب ومواظب تعلیم وتربیت‌اطفال‌خود هستند وحتی یك‌لحظه هم چشم‌از آنها برنمی‌دارند وخوشبخت‌تراز آنها دختران وپسرانی که‌یك‌چنین پدران ومادرانی دارند.

کودکان بیگناه خودراطوری‌تربیت کنید که برای اجتماع افرادی لایق و خدمتگزار بار ایند

عجایب آپاندیس

امروز جراحی آپاندیس‌عمل بسیار ساده و بدون خطری‌است و درصورتیکه مدت زیادی از وقت آن نگذشته با شد شانس بهبود بیمار صددرصداست. ولی‌جراحان طی اعمال‌جراحی متعددی که‌روی بیماران مبتلا به آپاندیسیت انجام داده‌اند و آپاندیس آنها را برداشته اند بنکات قابل توجهی برخورده‌اند.

حتماً میدانید که این زائده کوچك درابتدای روده بزرك و آنجائیکه روده‌کوچك به روده بزرك ختم میشود قرار دارد و به شکل یك کرم خاکی کلفت و پیچ خورده است اما در بعض اشخاص اصلا این زائده وجود نداردولی بعضی هم دو آپاندیس داشته اند وآپاندیس بعضی‌ها در طرف چپ شکمشان قرارداشته‌است .

تاکنون در وقع عمل‌جراحی آپاندیس اشیائی از قبیل سوزن ، سنجاق ، سنك‌ریزه ، دکمه ، دانه های تسبیح ، خرده های طلا و جواهر ، چوب ، پر ، مو وپوست تخم‌مرغ و دندان در آن دیده شده‌است .

نکته‌ای‌که مورد تصدیق‌اکثر جراحان وپزشکان است اینست که بیماری آپاندیسیت میان اشخاص شهرنشین ومتمدن‌بمراتب فراوانتر ازکسانیست‌که در دهات زندگی میکنند .

مهمترین ترقیات‌قرن بیستم

اگربا دقت یك‌یك کشفیات و اختراعات قرن بیستم را در نظر بگیریم خواهیم دیدکه‌بشردرخرابی محیط‌ونابودکردن‌خودوهمجنسانش بیشتر ازهرکاری ترقی‌کرده است‌و همواره سعی‌می‌کندنیروهای‌مخرب و نابودکننده رابه هروسیله و یا هرموادی‌که باشدکاملتر وقوی تر کند .

درسال ۱۹۱۸ هربمب‌قادربود یك یا دوخانه و ساکنین آنرا از بین ببرد ، در ماه مارس ۱۹۴۵ نیروی بمب ها چندین برابرشد و قادر بتخریب چندین خانه ونابود کردن ساکنین آنهاگردید .درماه اوت همین سال بمب اتمی اختراع شد که تا شعاع چندکیلو مترمؤثر واقع میشد وروز بروزنیز بنیروی آن اضافه می‌گشت و این افزایش قدرت ادامه داشت‌تا بمب‌هیدرژنی اختراع شد ، قدرت از بین بردن یك شهر بزرگ بایك‌بمب‌نیزبدست بشرافتاد ولی تعجب اینجاست که هنوز هم بشرقانع‌نشده است‌وحتی درآرزوی روزی است‌که بمبی به اندازه بمبهای هیدرژنی یا اتمی فعلی یکباره دنیا را نابودکند .

شیرین خانم مدتی بود که نامزد یك جوان‌زیبا وفکلی وخیلی مکش‌مرك ما و دزنفکته شده بود . مثل همه‌امروزی ها خانواده عروس از پدر و مادر داماد خبر نداشتند فقط همینقدر میدانستند که‌آقای پرویز خان رئیس‌یکی‌ازادارات مهم بنگاه . . . است و ماهیانه دو هزار تومان حقوق‌میگیرد ویك‌ماشین دولتی هم زیرپای ایشان خرناسه‌میکشد ! چرامیخندید ؟ ماشین‌دولتی‌وماشین لوکس اداره‌سرجهازی رئیس مربوطه‌است ! باری روزی‌که‌قرار‌بودبساط عقدکنان‌برپاشود قبل‌ازوقت پرویز خان با یك‌نفربرای بازدید وضع‌مجلس‌آمد و سرکشی کرد عقدکه برگزار شد وهمه رفتندپرویزخان‌هم‌نیمه شب بخانه‌برگشت صبح زودنوکر شیرین‌کاغذی آورد وبدست او دادکه‌به‌اینمضمون‌بود:

«پرویز عزیزم»

طاقت نیاوردم که بیش‌از این‌صبرکنم واز تولپرسم‌که آن‌مرد دیروزی چه شخصی بود . من اول تصور کردم که نوکر شخصی تویاپیشخدمت اداره است ولی از فضولیهائی‌که میکرد تصور هولناکی برایم ایجاد شدحالا برای تو یك یك آنها را شرح میدهم تا بدانی سایرین هم چگونه‌قضاوت کرده اند : این مرد جلنبرودراز قد و بدلباس توی تمام اطاقها چرخید و تمام شیرینی‌هاو میوه‌هارابادستهای کثیف‌خودش‌یك‌دوردستمالی کردودوباره‌سرجایشان (بقیه‌درصفحه۱۹)

رئیس نگهبانان فوراً آگاه شد ،دوان دوان رسید، دستورداد که عده‌ئی سوارشوند ومهیای حرکت باشند وخود باکمال سرعت پشت درتالار پذیرائی ملکه رفت وبحاجب خاص ملکه گفت:

- بعرض علیاحضرت برسانید که رئیس نگهبانان کاخ برای یك امر بسیار فوری تقاضای یکدقیقه شرفیابی بـدون حضور شخص ثالث دارد. حاجب بدرون رفت و یکلحظه بعد بازگشت و برئیس نگهبانان اشاره کرد که بحجـرهٔ مجـاور تـالار پذیرائی رود.

درتالار پذیرائی امیرعلی خویشاوند شرفیاب بود، ملکـه شخصاً امیرعلی را طلبیده و وی دلیلی نیافته بود که ازین ملاقات احتراز جوید .دو دقیقه بیش از ورودش نگذشته بود و هنوز صحبت از احوالپرسی و تعارفات عادی تجاوز نکرده بود که حاجب باوضع اسرارآمیزی بدرون امد، سر بگوش ملکه نهاد و باصدائیکه برای هیچکس جز ملکه قابل شنیدن نبود چیزی گفت ؛ملکه بایك حرکت خفیف سر ویك نیم نگاه در حجرهٔ مجاور راکه در گوشهٔ تالار بود نشان داد. امیر علی که از همهٔ جزئیات ساختمان و تقسیمات این عمارت آگاه بود فورآدانست که امر مهمی است و کسی میخواهید خبری بملکه دهدیا دستوری از او بگیرد وملکه فوراً او را درحجرهٔ مجاور که اختصاص باینگونـه مواردداردخواهد پذیرفت .

درین اندیشه بود که ملکه گفت:

ـ امیرعلی، فقط یـك دقیقه منتظر من باش .

و بسرعت بدر حجرهٔ مجاور نزدیك شد. آنرا گشود و ناپدید شد . امیرعلی بسرعت وبا نوك پاخود را پشت آن در رساند وگوش بدرز میان دو لنگـهٔ آن چسباند، ملکه بمحض ورود بـا صدائی آمرانه ولی ملائم گفت: چه میگوئی؟

صدای چند قدم سنگین نشان دادکه شخصی بملکه نزدیك میشود . بعد صدای او باهمه آهستگی بگوش امیرعلی رسید. این صدا میگفت:

ـ از کاخ از پیش چشم نگهبانان مردی بالباس امراء بزرگ بیرون رفت که احتمال داده‌میشددر حضر علیا حضرت شرفیاب بوده ولی این مرد ناگهان بـر اسب سردار خویشاوند جست و بسرعت برق ناپدید شد .

ملکه باحیرت گفت: کسی پیش من نبود! که بود این مرد؟

ـ بچشم خود ندیدم، میگفتند ملبس بعالیترین لباس امراء بود .

لحظه‌ئی سکوت برقرار شد ، بعـد صدای ملکه شنیده شد این صدا دگرگون وخشم آلود شده بود،مثل این بود که ملکه مرد ناشناس فراری را شناخته و خشمگین شده است، گفت:

- چرا معطل هستید ؟ فوراً دنبالش کنید ، فوراً دستگیرش کنید .

ـ عده آمـاده است، منتظر کسب تکلیف واجازه بودم.

ملکه با لحنی تهدید آمیز و موحش گفت: زود ، زود ! اگر دستگیر نشود فرمان خواهم داد همه شما بیغیرتهای مهمل را بکشند .

امیرعلی گوش از در بـرداشت ، بهمان سرعت که رفته بود باز نشت، بر جای خود ایستاد وچهرهٔ خود را بکمال بی‌اعتنائی آراست.

ملکه باقیافهٔ دگرگون و چشمان تیره از غضب بتالار بازگشت. امیرعلی کـه نیمرخش نمایان بودحتی‌رو نگرداند. ملکه در حجره را بست لحظه‌ئی جلوآن ایستاد وامیرعلی را با نگاه سوءظن نگریست . ضمناً کوششی برای بازگرفتن چهرهٔ عادی خود کرد. آنگاه خرامان و لبخندزنان به امیرعلی نزدیك شد.

امارئیس نگهبانان دوان دوان ازکاخ خارج شد وفرمان حرکت داد، چندسوار چنان بتاخت بحرکت درآمدند که از در بزرگ سرای سلطنت بصورت یك ابرسیاه فرار بیرون رفتند.

نگهبانان ودیده‌بانان وشمشیردارانی که خارج از سرای سلطنت قراولی می‌کردند یکه سوار مجللی را که خارج شده بود بی آنکه سوءظنی بخاطرشان راه یابد دیده ونقط از تنهائی او وشتاب او تعجب کرده بودند. طبق نشانیهائی که این عده دادند سواران در همان راه که عـوسج پیموده بود تاختند.

ولی عوسج نیز نشانی گرفته بود. پس از خارج شدن ازسرای سلطنت ودور شدن از آن بفکر افتاده بود باهمان اسب که زیر پاداشت و باهمان سرعت که میرفت از شهر بیرون رود ،بگریزد، دور شود وخود را از نقش‌جهان نیز که نمیدانست چه‌منظور دارد و چه‌نقشه برای او کشیده است آسوده سازد ولی فـوراً بفکرش رسیده بود که باحتمال قریب به یقین بمحض سوار شدن وخارج شدن از سرای سلطنت نگهبانان متوجـه شده و سر در عقبش نهاده‌اند. درین صورت دیر یازود باو میرسیدند از چند طرف محاصره‌اش میکردند و شاید هم بتیرش میزدند. ازین رو بهتر آن دانسته بود که فعلا درپناه نقش‌جهان قرار گیرد. لازم بود بداند او از کدام سو رفته است وخود را باو برساند. چون شارعی راکه میپیمود بنیمه رساندهانهٔ اسب راکشیده، پشت سر خود رانگریست و اطمینان یافته بود هنوز کسی بدنبالش نیست، آنگـاه ازراهگذری که آهسته قدم میزد بالحنی آمرانه ودرعین حال محبت آمیز پرسیده بود:

ـ ندیدید موکب ملکزاده نقش‌جهان از کدام سو عزیمت فرمود؟

مرد راهگذر با نهایت احترام و با حرارت گفت :

ـ چرا زیارت کردم. دودقیقه بیش نیست که تخت‌روان ملکزاده ازینجاعبور کرد وبسمت راست پیچید.

عوسج مهمیز باسب زدو چند دقیقه بعد بتخت روان رسید و کنار آن دهانهٔ اسب را کشید.

نقش جهان مثل کسی که چیز باور نکردنی دیده باشد گفت:

- اوه! آمدی! عجب! چطورآمدی؟

عوسج شتابان گفت: مجال توضیح نیست، شاید تایکدقیقه دیگر یکعده‌سوار بدنبال من برسند . باید کاری کـرد که شناخته نشوم .

نقش جهان بااشاره‌ئی حاملین تخت روان‌راواداشت که‌ازشارع‌عام‌منحرف‌ووارد کوچه‌ئی شوند. درخم این کوچه باشارهٔ نقش‌جهان عوسج پیاده‌شد ، اسب‌رادهانه بسرافکند و رهاکرد ، خـود وارد تخت روان شد ، عقب آن جای گرفت و برده های تخت‌روان طوری کشیده شدکه عقب آن بهیچوجه پیدانبود ودر جلو آن‌نقش جهان دیده میشد .

اسب امیرعلی در جهتی براه‌افتاد. اسب آموخته‌ئی بودو سوی اصطبل خود میرفت ، تخت‌روان جهة‌مخالف آنراپیش گرفت . طولی نکشیدکه باوضع عادی‌وارد شارع شد . حـاملین تخت روان و چهار سوار همراه آن مثل مجسمه های متحرك باین امور حتی توجه نکردند ، افـرادی بودندکه وظیفهٔ خودرا میشناختند و فقط چیزی رامیدیدند که حق داشتند ببینند و درکاری دخالت میجستندکه اجازهٔ دخالت به‌آنان داده میشد .

هنوزدو سه دقیقه بیش نگذشته بود که صدای سم‌اسبان گروهی سوار که بـا منتهای سرعت پیش میآمدند از پشت‌سر شنیده شد . نقش‌جهان اصلا اعتناء نکرد. سواران چون تخت‌روان‌ملکزاده‌راشناختند از سرعت خودواز هیاهوی خودکاستند ، باسرعت‌متوسط وازکنار شارع بی آنکه سربگردانندو به تخت‌روان بنگرند گذشتند وناپدید شدند.

نقش‌جهان سر به‌عقب گرداندو لبخندی به عوسج زد .

ازچند خیابان گذشتند ، به‌نقاط‌نسبة خلوت‌رسیدند،دریکی‌ازین نقاط که‌خلوت تراز همه‌جا بود نقش جهان بـه‌سواران دستورداد که درهمان نقطه توقف کنند و منتظر بمانند. این نیزامر بیسابقه وخارق‌العاده‌ئی نبود که موجب‌حیرت باکنجکاوی سواران‌شود. تخت‌روان‌دورشد وبکوچه‌ئی پیچید که پیچاپیچ بود،چون ازچندپیچ گذشتند نقش‌جهان‌فرمان توقف‌دادو به‌حاملین تخت روان که چهارغلام بودند امر کرد همانجا در انتظار بایستند. خودپیاده شد، عوسج رانیزپیاده کردو ازجلوغلامان که سر بزیر انداخته‌بودند وحتی یکـدفعه چشم برنداشتند تااورا بنگرندکنار ملکـزاده براه افتاد .

بزودی‌هر دوناپدید شدندو غلامان به‌آزادی نفس‌کشیدندو کنار دیوارنشستند تاملکزاده بازگردد .

نقش‌جهان عوسج رااز چندپیچ‌دیگر این کوچه گذراند ، واردکوچهٔ وسیعتری شد ، جلودری ایستاد ، روبه عوسج کرد وگفت :

- ظهرنزدیك است ، نیست؟

- چرا، نزدیك است، شایدهم ظهر است .

- بسیارخوب، وارد این‌خانه‌میشویم، توباید آنجاقدری تنهابمانی ومنتظر من باشی، بعدخواهم آمدو بتو خواهم گفت که چه بایدبکنی .

عوسج گفت: بازهم ازملکزاده‌تقاضا میکنم بگذارند من‌بی‌کار خودروم‌وبیابان گردی خودرا بازگیرم .

خلاصه قسمتهای گذشته

پس از آنکه طاهربن‌خلف سردار بزرگ سیستانی مانند برادرانش بدست پدر خود خلف‌بن احمد کشته شدهمسرش رابعه دختر عضدالدوله نزدنابرادری‌خود عماره حکمران بم و بین دوستان خود صبیحه وبدیعه و نعیمه بـا پسر خود طاهر کوچك میزیست‌طاهر باوجودمراقبت‌های عوسج وسردار زینب‌پس‌از مدتی‌بدربار سلطان‌محمودغزنوی‌افتادو باهمهٔ کودکی‌عشق‌دختراو نقش‌جهان‌رابدل گرفت.چون‌به‌بم بازگشت باوجود عشقی که‌طاهره‌دخترعماره بوی پیدا کرده‌بود این‌عشق‌آتشین باقی بود،هنگامی که طاهر یازده‌ساله بود سلطان محمود بطمع زیبائی وثروت بیکران رابعه و نیز به تحریك سردار خود امیر علی خویشاوند که مفتون رابعه شده بود باتفاق‌ملکه ودخترخودبه‌بم آمدند مساعی‌سلطان برای‌فریفتن رابعه ومساعی ملکه برای کشتن رابعه وطاهر و مساعی امیرعلی برای جلب عشق‌رابعه بنتیجه نرسید و رابعه نعیمه را بعقد وی در آورد در نتیجهٔ تدابیر امیرعلی سلطان محمودبدون خونریزی بم را ترك گفت ونقش جهان را نیز باچشمان گریان برد. سالهاگذشت تاطاهر در نتیجه مساعی رابعه و جذابیت طاهره بی آنکه نقش جهان را از یاد ببرد عشق طاهره را در دل گرفت و بجستجوی عوسج که رنجیده و ناپدید شده بـود برآمـد . ولی عوسج در غزنـین دیـده شد و نقش جهان او را بکاخ خود برد وباصلان حاجب سپرد ملکه خواست بوسیله این حاجب‌که جاسوس او بود عوسج را نابود کند ولی اصلان تخلف‌کردو ملکه‌اوراکشت و خودبجستجوی عوسج بعمارت دخترش رفت ، نقش‌جهان مقاومت کرد و ملکه‌را بااشاره بجنایات وشنایع اعمال او راند و چون میخواست عوسج را بجای دیگر بسپارد عوسج گفت شما باتخت روان خود بیرون بروید من بشما خواهم رسید . آنگاه از راه مخفی عجیبی بعمارت ملکه رفت و هنگامیکه امیرعلی در حضور ملکه بود مثل یکی از امراء از جلونگهبانان عبور کرد و خارج شدو با اسب امیرعلی گریخت‌نگهبانان تازه متوجه شدند وگفتند دنبالش کنیم، دستگیرش کنیم ، بتیرش بزنیم.

نقش‌جهان گفت : اصلا درین اندیشه مباش . مگرندیدی سواران را؟.. ساعتی نخواهدگذشت که همه مردم شهر مأمور تعقیب ودستگیری توخواهند شد ، بهـر شکل وبهرلباس که درآئی ایمن نخواهی ماند وهنوز امروزبه شب‌نرسیده‌دستگیر خواهی شد . من‌نمیخواستم چنین‌شودولی بدهم‌نشده است‌زیرا بدین ترتیب‌توعوسج مهربان ، ناگزیر ازآن خواهی بودکـه خواهش مرا بپذیری و درمحلی که من‌ترا جاخواهم دادپنهان باشی . بتوقول‌میدهم که‌این برای‌تو بدنخواهد بودو سرانجام ازمن راضی‌خواهی شد .

آنگاه دق‌الباب دررادونوبت‌آهسته بصدادرآورد. فوراً دربازشد، اینجاخانهٔ «سارا» ندیمهٔ مخصوص اوبوده خوداین دختر سبزچهرهٔ ملیح غزال چشم دربروی اوگشود. نقش جهان واردشد، اشاره‌کرد که‌عوسج هم‌بدرون آید، در فوراً بسته شد.سارا آهسته گفت : اوراحاضر کرده‌ام.

نقش‌جهان زیرلب گفت آفرین . هم الان این‌دو ست مارا بی‌آنکه کسی‌متوجه شوددرحجره‌ئی پنهان کن .

ـ اطمینان داشته باشیدملکزادهٔ من ، هیچکس جزمن‌واودرخانه نیست ؛ او نیز دورازینجاست، درحیاط‌دیگر، درآخرین حجره .

وهماندم درهمان نزدیکـی دری را گشودو سرفرودآورد . نقش‌جهان‌بعوسج اشاره‌کردکه بدرون‌رود . عوسج که خود راغوطه‌ور در اسرار میدیدو یك‌کلمه از این گفته‌ها و اشارات درك نمیکرد وارد حجرهٔ کوچك ظریفی شد و چون در بسته شددرکنجی نشست‌و باخودگفت:

ـ پیش‌آمدهای‌زندگی‌قابل پیش‌بینی کردن نیست، چه‌سرنوشت در انتظار من است ؟

وبفکر فرورفت .

امانقش‌جهان‌بیشاپیش سارا دورشد، ازحیاط‌کوچکی گذشت وبه‌حیاط‌بزرگتری رفت ، آنجاسارا دری راگشود و او را وارد تالارکوچك ولی مزین و مطبوعی کردوگفت :

ـ اکنون اگراجازه میفرمائید او را بحضور آورم .

نقش‌جهان بر تختی نشست وگفت :

دهان عجیب

این آقای بزرگ دوارکه عکسش را ملاحظه میفرمائید مستر «پاترسون» نام دارد وی‌براحتی دوبسته سیگار «کامل» یعنی‌چهل‌عدد سیگاررادردهانش‌جای‌میدهد، سپس‌از اینکه خرد آنها راجابجاکرد و مرتب نمود با یك‌کبریت همه‌آنهارا روشن کرده وشروع‌بدود کردن می نماید .

وی‌تاکنون بااشخاصی که‌این‌هنر اورا بچشم‌ندیده بودندو هرگز باورنمی‌کردند که چنین‌عملی ممکن‌باشد مبالغ‌هنگفتی شرط بندی کرده واز همه‌برده است ، خودش میگویداگر چه‌من دراثر تمرین‌در اینکار موفق‌شده‌ام ولی بزرگ وگشاد بودن حفرهٔ دهان وبینی من‌نیز کمك‌بزرگی بمن‌کرده است وبا اطمینان کامل ادعا میکنم که هیچکس نمی‌تواند حتی‌دوازده سیگاررا باهم در دهان خودجادهدو آنها رادود نماید، مثل‌اینکه راست‌هم میگوید.

آری فوراً ، ولی فراموش مکن که باید هیچکس ازین ملاقات و از وقایع بعدی آن آگاه نشود .

ندیمه سرفرود آورد و گفت : کمال اطمینان را داشته باشید ملکزادهٔ من.

فوراً بیرون رفت و چند دقیقه بعد در را باز گشود، خود پرده را نگاه داشت و آهسته بکسی که با او آمده بود گفت: بفرمائید .

جوانی وارد تالار شد و بمحض ورود بحال سجود برزمین افتاد.

نقش جهان بالحن شاهانه گفت: برخیز ناصر .

جوان برخاست ، جوانی بود که هنوز بیست سال نداشت، چهرهٔ کشیده ، پیشانی بلند، چشمان کوچك ولی زیبا و خوش حالت قامتی بلندتر از حد متوسط ، شانه های پهن بازوان ورزیده میان باریك داشت. بر رویهم بسیار زیبا و برازنده و در عین حال بینهایت مؤدب و متواضع بود .

تعظیمی کرد و بر جای خود ایستاد ، نقش جهان باهمان لحن گفت :

- پیش بیا ناصر تا بگویم برای چه احضارت کرده ام .

جوان که ناصر نامیده شده بود چند قدم پیش آمد و درد و قدمی نقش جهان ایستاد و باصدای لرزان و بالحن زرخریدی که باسلطان خود سخن گوید گفت :

- این افتخاری است که اگر جان خود را بازاء آن بدهم کم داده ام.

نقش جهان با نوشخندی تمسخر آمیز گفت :

- خوب، بس است .

و بالحن جدی بگفتهٔ خود افزود:

- میخواهم یك مأموریت بتو بدهم.

جوان سر برداشت، نگاهی که شاید یأس آلود و ملامت آمیز بود ولی هر چه بود جز نگاه یك بنده به یك سلطان نبود به نقش جهان کرد و گفت:

- از جان و دل اطاعت میکنم .

نقش جهان گفت : قبلا بتو بگویم که رفتار پدرت غیظ مرا بمنتها درجه رسانده است. او عنقریب کار را برسوائی خواهد رساند .

جوان لرزید و با نیمه صدا گفت:

— موجب کمال شرمندگی و کمال بدبختی من است ...

نقش جهان گفت : من خوب میدانم که تو از روش پدرت سلیم خوانی ، این مرد نادرست پرمدعا نفرت داری و همین ارزش ترا در نظر من بالا میبرد ، ولی در عین حال تو خود نیز باید اثبات کنی که مدعی کاذبی نیستی !

ناصر جرأت نکرد جوابی گوید یا پرسشی کند فقط نگاهی بت پرستانه مملو از استفهام در چشمان ملکزاده دوخت.

نقش جهان گفت: تو مدعی هستی که جوانی هستی شجاع ، رازدار ، صمیمی ، باوفا ، خدمتگذار و کسی که چنین دعوی بزرگی داشته باشد درصورتی کاذب نخواهد بود که اگر سرش هم برود خلاف آنچه که ازوی خواسته شده است عمل نکند.

جوان با صدائی لرزان و پرحرارت گفت :

- امتحان بفرمائید.

- بسیار خوب؛ مردی هست که از دوستان ماست ، بیگانه است، از اهل دیار ما نیست، از راه دور آمده است، میخواهم او را بتو بسپارم، تو باید او را به ملك خود که اگر فراموش نکرده باشم چند فرسخ دور از شهر است ببری، با کمال مراقبت، با کمال محبت و احترام از او نگهداری کنی ، او بفکر فرار نخواهد افتاد ولی اگر اتفاقاً بفکر افتد مانع شوی، جائی برای او فراهم آوری بسیار راحت بخش و پاکیزه و زیبا و مجلل که بی آنکه خود متوجه شود فرار از آن بسهولت میسر نباشد. ازین گذشته تو اصلا نباید او را بشناسی ، نباید نام او را بپرسی نباید از راه کنجکاوی با او صحبت بداری ، جز آنچه که خود او بمیل خود بتو بگوید خواستار دانستن چیزی نباشی . امشب او را از سارا تحویل خواهی گرفت و خواهی برد بی آنکه احدی متوجه شود ، فردا با همان مهارت که چند ماه پیش تصویر مرا از روی خیال ساخته بودی و آنهمه شبیه و قابل تحسین بود تصویری از او خواهی ساخت و توسط سارا برای من خواهی فرستاد. این مأموریتی است که بتو میدهم و توقع دارم آنطور که دلخواه من است انجام دهی تا ارزش بیشتری نزد من بدست آوری .

جوان که میلرزید و چنان با احتیاط و با احتراز نگاههای دزدیده و زودگذر به چهرهٔ نقش جهان میانداخت که گفتی طاقت نگریستن باو ندارد و آب میشود تعظیم کرد و گفت :

- بقیمت جان خود از عهده برخواهم آمد

- بسیار خوب، دیگر کاری با تو ندارم، پای مرا ببوس و مرخص شو !

جوان با حال تشنج برزمین افتاد، بوسه ئی مشتاقانه بر نوك پابوش زرین ملکزاده زد، برخاست، عقب عقب رفت تا از در خارج شد.

نقش جهان که تا او بیرون رود چشم باو داشت پس از ناپدید شدن او از جا برخاست و بالحنی تاثر آلود و مشفقانه مثل ملکه ئی که دل بر گدای عاجز بینوائی بسوزاند زیر لب گفت :

- بیچاره چقدر مرا دوست دارد ، آنقدر که میمیرد!

و دو دست بهم کوفت .

- فوراً ندیمه بدرون آمد. نقش جهان باو گفت :

- ناصر را روانه کن تا برود اسباب کار را فراهم کند بعد آن مرد را نزد من آر.

... یکساعت بعد نقش جهان پس از آنکه دستورهای لازم به عوسج و به سارا داد این خانه را ترك گفت . غلامان بی آنکه از تنها دیدن او حیرتی نشان دهند تخت روان را آماده کردند، سواران در جای خود منتظر بودند، نقش جهان به کاخ خود باز گشت در حالی که غوطه ور در خیالات گوناگون با خود میگفت :

- عبور عوسج از عمارت ملکه با آن وضع عجیب که خود حکایت میکرد، جنجالی بوجود خواهد آورد. راست میگفت عوسج، اصلان در همان چاه که میشناسم چگونه چیزی است نابود شده است... بعلاوه امیرعلی نزد ملکه بوده است، اسب او بود که عوسج را به تخت روان من رساند.— آنجا چه میکند امیر علی ؟ به ملکه چه خواهد گفت ؟ آیا از طاهر صحبتی خواهد شد ؟ آیا ملکه باو خواهد گفت که من عوسج را پناه داده ام! مسلماً ملکه دانسته است ، جاسوسان باو خبر داده اند.- شاید نابود شدن اصلان مربوط بهمین موضوع باشد . اما نمیدانم چگونه ؟ بهرصورت باید امروز بار دیگر امیر علی را ببینم ممکن است صحبت با او بسیاری از اسرار او فاش کند.

اما امیرعلی پس از آنکه شاه زنان از حجرهٔ مجاور باز گشت با همه خویشتن داری او آثار خشم و اضطراب و ابر چهرهٔ او یافت و بی آنکه بروی خود آورد منتظر ایستاد تا او سخن گوید .

ملکه بر تخت خود نشست و بالحنی محبت آمیز گفت :

— خوب امیر علی ، نمیخواهی از مسافرت طولانی خود برای من حکایت کنی ؟

امیرعلی گفت : مهمتر از آن چیزی هست که باید به عرض ملکه برسانم و آن سعایتی است که از من نزد حضرت سلطان کرده اند و نزدیك بود سر مرا بباد دهد .

شاه زنان خود را بموضوع علاقه مند نشان داد و گفت :

—آری ،من نیز چیزهائی جسته گریخته درین خصوص شنیدم ، بگو ببینم قضیه چه بود ؟

امیر علی با لحنی جسورانه گفت: هرچه بود گذشت ، هرچه بود من از کنه آن و از حقیقت آن آگاهم ، خوب میدانم که آن نامه با امضاء مجهول بدست چه کس و بدستور چه کس و برای چه منظور نوشته شده است، خدمتگذاری من و هوشیاری حضرت سلطان بیش از آنست که اینگونه دسیسه ها درحق من مؤثر افتد و کسانی که بدینگونه باحیات من بازی میکنند به مقصود خود برسند .

ملکه خندید و با مهارتی که امیرعلی با همه غیظ خود در دل آنرا تحسین کرد گفت :

—خوب بمن چه امیرعلی ، من ترا خواسته بودم که از مسافرت خود با من صحبت کنی ، چرا اوقات تلخی خود را برای من آورده ئی!.

میخواهم مأموریتی بتو بدهم تا اگر آنچنانکه دلخواه من است انجامش دهی ارزش تو در نظر من بیشتر شود

امیرعلی بی آنکه لحن خود را تغییر دهد گفت :

—نکاتی را که عرض کردم علیاحضرت نیز لازم بود بدانند.

ملکه ابرو درهم کشید و گفت:

-مقصودت ازین کلام چیست ؟

امیرعلی مستقیماً در چشمان او نگریست و گفت :

— حاجت بتوضیح نیست، علیاحضرت خود بهتر میدانند. پس بهتر است که دیگر درین خصوص چیزی نگوئیم ، بفرمائید بکدام قسمت از شرح مسافرت من علاقه مند هستید تا عرض کنم.

ملکه لحظه ئی چند خیره خیره در او نگریست. بعد گفت: هنوز بمن سوء ظن داری امیر علی ؟

امیر علی چشم بزیر انداخت و با ملائمت گفت :

— چیزهائی که نباید فراموش شوند هرگز از یاد نخواهند رفت؛ تقاضا میکنم این موضوع را دنبال نفرمائید .

شاه زنان با یك حرکت استادانهٔ دیگر قیافهٔ خود را عوض کرد ،چشمان فتان خود را با طنازی و فریبندگی بسیار در چشمان سرد امیرعلی دوخت و گفت:

—بسیار خوب ، ازین حرف ها می گذریم ؛ اما من یك سئوال از تو دارم و جواب روشن و فوری میخواهم.

—بفرمائید ، خود بهتر میدانید که امیر علی همیشه صریح بوده است.

ملکه تکانی بخود داد ،زیبائی سرو گردن و لطف سینه و کمر خود را بیشتر نمایان ساخت و گفت:

—راست بگو ببینم امیر علی هنوزهم مرا دوست میداری و اثری از عشق قدیم در دل تو باقی هست یا نه؟

امیرعلی قیافه ئی خشونت آمیز بخود گرفت و بتندی گفت:

— عشق ؟عشق ! اوه ! علیاحضرتا ، باید با کمال صراحت اعتراف کنم که....

ملکه میان حرف او دوید و با حرارت و هیجانی ساختگی گفت:

—ها ؟ که مرا دوست میداری؟

امیر علی شانه بالا انداخت و گفت: نه؛ ملکهٔ من، اعتراف میکنم که عشق بآن معنی که من تصور میکردم دروغ است؛ خیالی است که آدمیزاد درمغز منقوش خود با سماجت نگاه میدارد و بگمانش می رسد که چیزی ثابت ولایزال و خلل ناپذیر است ؛ هنگامی که من نخستین عشق خود را ترك گفتم و از آن بیزار شدم و جای آنرا بعشقی پاکیزه و ملکوتی دادم، باخود گفتم عشق نخستین چون ناروا و آلوده و رذالت آمیز شد دیگر صورت و معنای عشق نداشت و بدین جهة زائل شد، ولی چون مدتی گذشت و عشق دوم ، آن عشق دانوال آتشین ، آن عشق که پاکیزه تر از آن در آسمان هم وجود نداره نابود شد دانستم که اصلا چیزی که نام عشق بمعنای متعارف آن روی آن بتوان گذاشت وجود ندارد ،پس از آن معنی عشق حقیقی را فهمیدم.

شاه زنان که خشمگین شده بود ولی جلو خشم خود را میگرفت بالحنی تمسخر آمیز گفت:

— خوب! آن عشق حقیقی چیست؟

—عشقی که من اکنون دارم، عشق به زن و فرزند، عشقی که عقل تأیید میکند و قلب با آن سعادت و آرامش مییابد و جان با آن جاویدان میشود . عشقی که سعادت همه عالم در قبال آن به پشیزی نمیارزد.

شاه زنان شانه بالا انداخت و گفت:

—بسیار خوب ،حالا یك سئوال دیگر مراهم جواب بده ،بگو بدانم آیا هنوزهم هوای نقش جهان در سر سرا بعه هست؟

امیر علی گفت : ازین جهة اطمینان داشته باشید ؛ امیرزاده طاهر بن طاهر نیز اکنون دیگر مثل ملکزاده، کودك نیست ، جوانی است عاقل و هوشیار و عدم تناسب بین خود و ملکزاده را درك کرده و بنیروی همت و ارادهٔ مردانهٔ خود دختر خالویش را برای عشق و زناشوئی برگزیده است .

ملکه لبخندی شیطنت آمیز زد و گفت: پس کسانی که تناسب را درنظر نمیگیرند هنوز بچه اند؟

امیر علی گفت : منظور علیاحضرت را درك نمیکنم.

-میخواهم بگویم تو که مرد عاقل و رشید، و سردار بزرگ پادشاهی چون سلطان محمود غزنوی هستی بچه دلیل رعایت تناسب نکردی و بجای وصلت با یك هم نژاد و هم کیش خود بکرمان رفتی ، با یك خانوادهٔ دیلمی ، با یك بیوه زن شیعی مزاوجت کردی ؟

امیر علی سرخ شد و گفت : شیوهٔ پادشاهان و ملکه های بزرك آنست که در زندگی داخلی و شخصی اتباع خود دخالت نکنند ، همسر من یکی از بهترین زنان روزگار و دین من و او هردو دین حنیف اسلام است . بقیه در صفحه ۱۴

در امریکا از مدتها پیش بفکر این بوده اند بچهائی را که زودتر از موعد مقرر بدنیا می آیند وحتی شش ماه پس از حاملگی متولد میشوند میتوانند زنده نگاهدارند. زن و شوهری را که در این عکس ملاحظه میکنید هردو شانزده سال دارند و براثر یك تصادف اتومبیل هر دو مجروح شده اند و بچه شش ماهه آنها سقط شده است ولی با آنکه هنوز خردشان کاملا خوب نشده اند بچه شان سالم است و فقط حق بغل کردن و دست زدن باو را ندارند و روزی یکمرتبه از پشت شیشه اطاق مخصوص بچه خود را می بینند .

خلاصهٔ قسمتهای گذشته

آقابالاخان پسر ذبیح‌الله خان پس از مراجعت از اروپا و رسیدن بدرجه سرتیپی بخاطر عشق فروغ دختر میرزا کاظم خان و برای اینکه بر او دست یابد و ضمناً زن زیبای خود ماریونا را ترک گوید بدستیاری مادر خود خانم بزرگ و خواهرش خانزاده خانم مرتکب جنایاتی از جمله قتل پسر وزیر جنگ که خواستار فروغ بود بدست جنایتکاری موسوم بلطفعلی خان شد و ماریونا را با بچه نوزادش « زیبا » در استراسبورك ترك گفت . ذبیح‌الله خان پدر آقا بالاخان زن شریر و جنایتکار خود را طلاق گفت و از دختر و پسر خود چشم پوشید و اموالش را بماریونا و بچه‌اش هبه کرد و خود نیز نزد آنان رفت . خانزاده خانم فریب شیادی موسوم به سیدغیبی رمال را خورد و بعقد او در آمد و چون دید که او گذشته از دزدیدن اموال مادرش می‌خواهد خود اورا مثل فاحشه‌ئی وسیلهٔ پول در آوردن قرار دهد گریخت و توبه کرد و وساطت ماریونا باعث شد که پدرش نیز اورا ببخشد . وزیر جنگ بوسیلهٔ سیدغیبی دانست که لطفعلی خان پسرش را کشته است آقا بالا خان که از فرنگ برگشته و مادرش را در دارالمجانین جای داده بود در عین نقشه کشیدن برای مزاوجت با فروغ لطفعلی خان و سیدغیبی را کشت و چون میرزا کاظم خان و زنش مردند زمام اختیار خانهٔ فروغ را بدست گرفت ولی وزیر جنگ بوسیله حسن بیغم نوکر آقابالاخان وزن طناز لطفعلی خان که دلش را ربوده بود اطلاعاتی علیه آقابالاخان بدست آورد و اوهم نامه‌ئی مجعول بنظمیه نوشت و خود وزیر جنگ را بدلیل رقابت متهم به قتل پسرش کرد و غفلت های وزیر جنگ در خانه لطفعلی خان قرائنی برای تأیید این اتهام بدست داد . درین اثناء عبدالله نوکر آقابالاخان که وزیر جنگ وادارش کرده بود که بنظمیه برود و علیه آقابالا خان شهادت بدهد بچنگ آقابالاخان افتاد و از ترس جان خود اورا بسختی مجروح کرد . اتفاق مجروح رامنصورخان که چندی قبل باسیدغیبی فروغ و نشاط را ربوده بود باوجود ترس از شناخته شدن بخانهٔ میرزا کاظم خان رساند . مجروح درخطر مرگ بود وهمه خصوصاً فروغ نگران بودند . وزیر جنگ حادثه را باطلاع رئیس تأمینات رساند . رئیس تأمینات قرائنی را که وزیر جنگ را بقتل پسر خود متهم میساخت ابراز داشت و موجب وحشت او شد . آقابالاخان مدتی بین مرگ وحیات بود وضمناً از عشق فروغ اطمینان یافت ، درین اثناء رئیس تأمینات بملاقات او آمد و او در مورد زخمی که خورده بود وزیر جنگ را طرف سوء ظن معرفی کرد رئیس تأمینات بخانهٔ وزیر جنگ رفت و در نتیجهٔ صحبت با نوکر او دانست که قسمتی از گفته های وزیرجنگ در بارهٔ آقابالا خان صحیح است و عبدالله خان نوکر آقابالاخان در جریان وارد بوده است. سپس از آقابالاخان نیز تحقیقاتی کرد واز وزیرجنگ نامهٔ جدیدی حاوی اتهامات سرتیپ ونیز پولی برای مخارج گرفت وازمنصورخان هم تحقیقات بی نتیجه‌ئی کرد و برروی هم نسبت به قضیه تاحدی روشن شد ومسلم دانست که ازین راه استفادهٔ بسیار خواهد کرد . درین موقع خانزاده خانم بانگرانی بسیار نزد برادرش رفت و گفت برای دیدن خانم جانم بدارالمجانین رفتم . حال او خیلی بد بود . چکار باید کرد ؟

آقابالاخان باخشم وتندی گفت : بتو چه مربوط بود خانزاده که درین کار دخالت کردی و آنقدر این در و آن در زدی که این پیرزن دیوانهٔ بدبخت را در دارالمجانین پیدا کردی وخودت را باو رساندی. راه معالجهٔ او به تشخیص حکیمها فقط این بود که مدتی باهیچیك از ما ، واجه نشود تا رفته رفته گذشته‌ها از یادش برود . تو حتماً رفته‌ئی خودرا باو نشان داده‌ئی و جنونش عود کرده‌است .

خانزاده خانم گفت: نه بمرگ خودتان آقاداداش، بهیچوجه مرا ندید آقاداداش. اصلا حالی داشت که نمیتوانست کسی را ببیند ، چشمانش مثل دو کاسه بود که از خونی سیاه پر کرده باشند ، مثل این بود که نگاه ندارد . سرش تند تند، خیلی تند اینطرف وآنطرف میگشت ، دهانش را آنقدر باز کرده بود که تا بیخ حلقش پیدا بود . فریاد میزد . باصدائی که مو برتن آدم راست میکرد و من از ترسم نزدیك بود بمیرم . چیزهائی میگفت که از ده تا فقط یکیش فهمیده میشد . یعنی من یکیش را میفهمیدم ولی آدمهای دارالمجانین که عادت کرده بودند بهتر میشنیدند ، معنیش را بهتر میفهمیدند و بمن میگفتند که چه میگویه!

بعد رو به نشاط که باز آمده و بر آستانهٔ در ایستاده بود بطوری که فقط خانزاده خانم او را میدید کرد و گفت : نشاط خانم. خواهش میکنم شما یك دقیقه بروید آن اطاق من میخواهم بعض چیزها به آقا داداشم بگویم.

آقابالاخان ناراضی از رفتن نشاط ابرو درهم کشید و گفت :

ـ مگر چه میخواهی بگوئی که همه را بیرون میکنی! فکر نمیکنی که همین موضوع همه‌را بخیال میاندازد.

ـ خودم ملتفتم آقاداداش. اماچاره ندارم ؛ باید حرف‌های خانم‌جان‌را بشما بگویم تابفهمید وفکر چاره‌ئی کنید. آن حرف‌هارا هم جلو هیچکس نمیشود گفت نمیدانید چقدر وحشت‌آوراست ، چقدر رسوائی میکند! آدم‌های دارالمجانین حرف هارا که میشنوند بهم نگاه میکنند ولب و لوچهٔ خود را میجنبانند . خلاصه آنکه تمام حرف‌های خانم‌جان که از چند وقت باین‌طرف صبح تاشب وشب تاصبح میگوید اینست؛ اجازه بدهید میگویم؟ حالتان بدتر نمیشود ؟

آقابالا خان پرخاش کنان گفت: خفه‌ام کردی، جان بکن بگو!

ـ شما را بخدا اوقاتتان تلخ نشود آقاداداش، چیزهائی که من ازحرف‌های خانم‌جان چه‌مستقیماً وچه بوسیلهٔ آدمهای دارالمجانین فهمیدم اینها بود . پشت سر هم میگفت : «الأمان، الأمان، مسلمانها، بیشرفها، پدرسوخته‌ها، ماریونارا بیاورید، عروس مرا بیاورید . من اورا میخواهم. باید او بیاید بروی من تف بیندازد. پسر من ودختر من چند نفررا کشتند تااین دختر را بدبخت کنند . کشتند . کشتند! ماریونارا هم خواهند کشت . این ذلیل مرده‌هارا بیاورید من بکشم . آن زنکه رابیاورید بمن فحش بدهد. بمن لگد بزند. گوشتهای بدنم‌را با سنجاق بکند، تف برویم بیندازد. میکشند میکشند. هنوزهم دارند میکشند. دارم خفه میشوم. سرتیپ دارد مرا خفه میکند. من قاتل همه هستم. پسرم. قاتل همه است. اورا بدار بزنید. مرا پیش چشم عروسم به جهنم بیندازید، الأمان، الأمان !.» این چیزهارا مخلوط باهزار چیز دیگر که بیشترش فهمیده نمی‌شود میگوید آنهم باچه صدائی ، هرگز هیچو صدائی نشنیده‌اید ، من داشتم خفه می‌شدم ، خیال میکردم در ودیوار هم از این صدا وازین حرف‌ها میلرزند. دکترها وآدمهای دارالمجانین میگفتند خیلی خطرناك است . خواهش میکردند فکری بکنید، میگفتند ما بدست وپایش کند وزنجیرزده نیم ولی دهانش‌را نمیتوانیم قفل کنیم . آنوقت کسی نمیتواند باو نزدیك شود . همه خدمتکارهای دیوانه‌ها ازو میترسند، غذا نمیخورد ، حتی آب هم نمیخورد ، هرچه جلوش بگذارند زیر تنه‌اش له میشود باکثافتش مخلوط می‌شود . گاهی آنطور که آنجا شنیدم با هزار زحمت میروند جانش‌را پاکیزه میکنند. همه تعجب دارند که بااین غذا نخوردن وبااین بیدار بودن روز وشب وبا اینهمه فریاد زدن چطور نمیمیرد . یك روز درمیان باهزار ترس و لرز میروند بزور یك سوزن باو میزنند قدری سست می شود میافتد ولی همینکه اثر سوزن رفت بلند میشود وهمین چیزها را میگوید . بخدا دارم ازغصه دق میکنم آقاداداش . بعلاوه ترس هم دارد ، این حرف‌ها همه‌را بخیال میاندازد!

آقابالاخان چاره‌ئی جز شنیدن نطق طولانی ومحنت انگیز وهیجان آلود خواهرش نیافته همه‌چیز را شنیده وفهمیده بود، از این احوال تاحدودی خبرداشت وپیش از آنهم حتی بگوش خود شنیده بود که مادرش ازین قبیل کلمات میگوید ولی پیدا بود که این دفعه خیلی موحش وخطرناك است!

خانزاده خانم بگریستن پرداخت و آقابالاخان ساکت ومتفکر ماند.

پس از دو سه دقیقه خانزاده خانم چشمان خودرا پاك کرد و گفت :

ـ حالا چه باید بکنیم آقا داداش ؟ چه تکلیف معین می کنید ؟

آقابالاخان باخلق تنگی وتیره‌روئی بسیار شانه بالا انداخت و بالحنی خشم‌آلود گفت :

ـ چه‌میدانم ! بااین حالم چه‌تکلیف میتوانم معین کنم. باین ترتیب همین‌روزها خواهد مرد . هم خودش راحت خواهد شد هم شرش ازسر همه رفع خواهدشد.

خانزاده‌خانم گفت : ای‌خدا مرگم بدهد ! اینطور که خوب نیست آقاداداش مردم چه‌میگویند ! حالا دیگر همه فهمیده اند که این دیوانهٔ بیچاره کیست ، بعلاوه من‌تنهانرفته بودم، بهجت‌خانم‌هم بایکی‌از قوم وخویش‌هاش همراه من بود. آنهاهم این چیزهارا کمابیش شنیدند وفهمیدند . رسوامیشویم، کار بجاهای بدکشیده‌میشود!

آقابالاخان تکانی بسر و سینهٔ خود داد که فشاری برجراحت‌شکمش وارد آورد وسخت ناراحتش کرد بطوری که ناله از دلش برآمد ، چهره‌اش منقبض‌شد، خشمش شدت یافت وباکمال خشونت گفت :

ـ بدرك ! هرچه میشود بشود ! من خودم دارم می‌میرم ! تو پدرسوختهٔ لکاتهٔ بی‌آبرو ازیك طرف پاشدی رفتی دارالمجانین قشقرق راه انداختی. از یکطرف آمدی اینجا حال مرا بهم زدی ! ازجان من چه میخواهی ! این فضولی‌ها بتو چه مربوط است برو سرت‌را بکش بسه‌لاك خودت ببین چه بومیدهد ! من خودم تکلیف‌خودم را بهتر می دانم ، اصلا دیگر حق نداری اینجا پا بگذاری وپیش من بیائی ...

وروازو گرداند وباخروش بسیار گفت:

ـ پدرسوخته‌ها دست از جان من برنمی‌دارند. بلندشو برو گمشو!

خانزاده‌خانم گریه کنان ازجا برخاست چادرش‌را جلوصورتش کشید، بجای آنکه ازدری که آمده بود باز گردد ازدر دیگر که رو به‌هشتی باز می‌شد بیرون رفت و یك لحظه بعد در کوچه‌را گشود و خارج شد.

پس‌ازرفتن او آقابالاخان لحظه‌ئی چند بخود می پیچید. ازصحبت او باخانزاده تقریباً هیچکس مطلع نشده بود. نشاط در اطاق مجاور نما نده و نزد خواهر خود رفته بود، آقابالاخان بملاحظه آنکه ممکن بود بزودی نشاط یایکی از مردان وارد اطاق شوند کوشش بسیار بکار برد تا خشم و پریشانی ووحشت راازخود براند ولااقل ظاهر خود را بوضع عادی بازگرداند. درد شکم آزارش میداد ومثل این بود که این درد وسعت یافته وکمرش‌را نیز بسختی فرا گرفته بود. درعین این تلاش ودرعین تحمل این درد باخود گفت:

ـ باوجود این خانزاده حق دارد ، کاراین دیوانه بالا خواهد گرفت، صدایش از دارالمجانین بیرون خواهد رفت و بگوش دیگران خواهد رسید ، ممکن است رئیس دارالمجانین وچند نفر از دکترها بدلیل سفارش من و بواسطه پولی که به آنها داده‌ام وبطمع در یافت پول بیشتری که بآنها وعده‌داده‌ام ساکت بمانند وهمه این حرفها را زیر سبیلی در کنند ولی پرستارها کلفت‌ها ، نوکرها، مأمورین، دیوانگان دیگر، مردمی که برای عیادت دیوانگان خود میآیند این چیزهارا بشنوند که حتماً شنیده‌اند، وبروند بیرون نقل کنند خبر بگوش نظمیه‌ئی‌ها وتأمینات چی‌ها برسد و این مردکه رئیس تأمینات که دنبال اینطور چیزها میگردد برود و همه این حرفها را بشنود ، شستش خبر دار شود ، دنبال قضایا را بگیرد و چیزهائی که از یادها رفته وهیچ اثر هم از آن باقی نمانده است مثل‌سرده‌هائی که‌زنده شوند بمیان آیند ودور مرا بگیرند ! نه، باید بهر قیمت شده است این صداها را خاموش کرد.

درد شکم و کمرش شدت یافت و آقابالاخان اینرا برای رد گم کردن به دیگران مغتنم شمرد. درین موقع عزیزالله خان وارد شد و چون او را بی نهایت آشفته وناراحت دید باوحشت گفت:

ـ چه‌شده است آقای سرتیپ؟

آقابالاخان ناله کنان ، بانالهٔ که لااقل لیمی از آن ساختگی بود گفت:

ـ خیال کردم حالم خوب است ، قدری تکان خوردم شکمم درد گرفت و حالا کمرم چنان درد گرفته است که دارد هلاکم میکند. بعلاوه خانزاده آمد خبرداد که حال خانم جان خیلی بد وخطرناك شده است و اینهم ناراحتم کرد!

عزیزالله خان گفت: استغفرالله! زنها چه کارها میکنند! حالا چه وقت این حرفها بود!

آقابالاخان گفت: لازم بود بگوید، بالاخره باید کاری کرد. من که خودم قدرت حرکت‌را ندارم، امتحان کردم ببینم میتوانم حرکت کنم اینطور شد .

عزیزالله خان گفت: بنده حاضرم قربان، هردستور دارید بفرمائید بنده میروم انجام میدهم

آقابالاخان بشنیدن این کلام فکری بخاطرش رسید ، چشمانش برقی زد، فوراً چشم فرو بست و یکلحظه فکر کرد، بعد چشم گشود و گفت:

ـ آقای عزیزالله خان، شما میدانید که خانم‌جان در دارالمجانین است.

ـ بله قربان میدانم، اگر امر میفرمائید بروم آنجا و هر دستور که میفرمائید بآنجا ابلاغ کنم .

آقابالاخان گفت: دستورهائی باید بدهم امامستقیماً برئیس دارالمجانین، او از دوستان من است و از سوابق هم خوب اطلاع دارد ، لازم است من خود او را ببینم وازخودش بپرسم که موضوع چیست بعد با خودش مشورت کنم و ببینم چه باید کرد، ازشما خواهش میکنم بی آنکه کسی حتی خانزاده ملتفت شود بدارالمجانین تشریف ببرید، ازقول من رئیس بگوئید که نه بعنوان دکتر ورئیس دارالمجانین بلکه مثل یك دوست و بعنوان احوال پرسی هرچه زودتر و اگرممکن شود هم‌امروز پیش من بیاید. وقتی هم آمد شما خودتان مراقبت کنید که کسی درین نزدیکی نباشد. بازهم سفارش میکنم که ازین قضیه ازاول تا آخر هیچکس غیر ازخودتان نباید چیزی بفهمد

عزیزالله خان که آقا بالاخان‌را برادر زن آیندهٔ خود میشمرد و از لحاظ کمال علاقه‌ئی که بخانزاده خانم داشت آقابالا خان‌را هم گرامی ومحترم محسوب میداشت با نهایت خلوص وصمیمیت گفت:

ـ اطاعت میکنم، اگر اجازه بفرمائید الآن میروم .

آری جانم، الآن بروید خیلی بهتراست. بلکه کاری کنید که امروز یارو اینجا بیاید.

ـ حتماً ، خاطر جمع باشید .

آقابالا خان ناله‌ئی کرد و گفت : ضمناً حالا که میروید سرراهتان به منزل دکتر ایوب بروید واز قول من خواهش کنید الآن هرکار هم که دارد بگذارد و سری بمن بزند .

ـ چشم اطاعت میکنم.

ـ یك نفر راهم بگوئید بیاید مواظب من باشد، یك خرده آب هندوانه برای من بیاورد، گلویم خشك شده است، دارم خفه میشوم :

ستاره ها

از استاد نظام وفا

عشق، روز اول نوزاد وکوچك بوده و بتدریج در دامان شعرا و پیروان اندیشه‌و ابدیت اینطور بزرگ و آسمانی ولایزال گردیده است .

شستم ازاشك و، زخون رنگ و جلایش دادم
صورت عشـق ، نبـد ورنه بـدین زیبائی

***

وقتی فریده مرد وکوکب جوانیش پیش‌از آنکه بنصف‌النهار کمال برسد غروب‌نمود، من شبها در گوشهٔ تنهائی مقابل ستاره‌ها می‌ایستادم و شعرهائی را که روز گفته بودم می‌خواندم و می گریستم و گمان می کردم او میان ستارگان نشسته است .

یك شب در خواب دیدم که فریده می‌خندید و می گفت: تو بیخود بین ستاره‌ها دنبال من می گردی، ستاره‌ها کـه عشق ندارند و شعر و اشك نمی‌دانند که چیست!

***

گاهی میگویم: کاش شاعر، که دائم سروکارش با افلاك لایتناهی آرزوست پرو بال میداشت، ولی باز میگویم: **اگر پرو بالش را هـم چون دلش ، می‌شکستند چه می کرد !**

ـ چشم، چشم، الآن بخانم فـروغ خانم عرض میکنم .

عزیزالله‌خان بیرون‌رفت وچندلحظه بعد فروغ وارد شد.

فروغ با آقا بالاخان کامـلا انس گرفته بود ،رویش باو باز شده بود، با او نه‌هنوز مثل یك‌معشوقه یا نامزد بلکه مثل یك‌خواهر مهربان حرف میزدوحتی غالباً لگن هم خودش برای آقابالاخان میگذاشت .البته‌باوجودآنکه‌دلش‌مالامال از عشق او شده بود یك کلمه که حکایت از سوز درونش کنـد نمیگفت و کلمات عاشقانهٔ گاهگاهی آقابالاخان‌راهم‌ناشنیده وبی‌جواب میگذاشت و سعی میکرد فوراً موضـوع صحبت را عوض کند، گر چه آقابالاخان هم‌برای آنکه او را رم‌ندهد وبرای آنکه‌رفته رفته رامش کند وشاید هم بدلیل اعتمادی که به‌عشق او وبآیندهٔ خود پیدا کرده بودزیاد پیرامون‌اینگونه کلمات نمیگشت وبهمان قانع بودکه‌صدای دلنواز او را بشنود، روی زیبا و اندام دلفریب او را تماشا کنه، مراقبت ودل‌سوزی صمیمانهٔ او را احساس کند، لبخند حزن‌آلود او را ببیندو به‌آینده‌ئی‌شیرین وخیال‌انگیز دل‌خوش دارد .

فروغ چون چهرهٔ آقابالاخان‌رابهم رفته وچشمان اورا سرخ دید و صـدای ناله‌اش راشنید بامنتهای نگرانی گفت :

ـ چه‌شده است آقای سرتیپ؟

آقابالاخان آهی کشید وگفت:هیچ عزیزم، قدری تکان‌خوردم جای زخم‌شکمم درد گرفت، چیزی نیست، تو که آمدی خوب شدم و اگر چند دقیقه بمانی بهتر خواهم شد.

فروغ چشم از حیا بزیر انداخت و چنانکه گفتی کلمات سرتیپ را نشنیده است گفت:

ـ شما بی‌احتیاطی میکنید ، نبایـد تکان بخورید ،خواهش میکنم کاری‌نکنید که اذیتتان بشود.

آقابالاخان کوهید لبخندی‌عاشقانه برلب آورد وگفت: حالا که تو میگوئی اطاعت میکنم، دیگر تاوقتی که تواجازه نداده‌ئی تکان نخواهم خورد . اما دهانم خیلی خشك شده است ، یك خـرده آب هندوانه باشربت به‌لیمو بمن‌بده.

فروغ گفت : چشم، آب هندوانـه تازه حاضر کرده‌ام، الآن‌میآورم.

بسرعت بیرون رفت، آقابالا خـان احساس کرد که دردش بیشتر شده است وخیلی ناراحت ونگرانش میکند، فکرش نیز مشوش‌شده بود. باخودگفت:

ـ یعنی چه؟ فکر کرده بودم چیزی بفروغ بگویم. اما یادم رفت!

فروغ‌بایك‌لیوان آب هندوانه‌سرخ پاکیزه بازگشت، پیش آمد ، روی بستر خم شد ،دست زیر گردن مجروح‌انداخت سرش را قدری بالاترنگاه داشت‌ولیوان را جلو دهان او گرفت .

آقابالاخان‌این مشروب‌خنك وفرح بخش‌را خواه بدلیل‌دستی که‌زیر گردنش بود یا بدلیل عطش مفرطی که داشت با نهایت شوق‌ولذت تاته‌نوشیدوچون‌لیوان از لبش بر گرفته شد آهی‌همراه‌بانالهٔی که اثری آشکار از خرسندی داشت از دلش بیرون آمد .

فروغ لیوان را روی طاقچه گذاشت و بربالین آقابالا خان نشست ،هنوز یك دقیقه نگذشته بود وهنوز این دو سکوت را نشکسته بودند که نشاط وارد شد تا از خواهرش برای غذای بیمار دستـور بگیرد .

فروغ گفت : الان خودم میآیم .

آقابالاخان‌که پنداشتی دردورنجش بیشتر شده است بفروغ گفت:

ـ اگر کاری دارید ممـکن است بروید ـ من خسته ام ، قدری میخوابم ، فوق العاده ،ممنونم.

در حضوردیگران فروغ راتوخطاب نمیکرد وبا او با منتهای ادب و احترام سخن میگفت :

فروغ برخاست و با نشاط‌از اطاق خارج‌شد. آقابالاخان‌چنانکه گفتی‌انتظاری جز رفتن‌فروغ‌نداشته است‌تکانی‌اضطراب آلود بسرخودداد، زبانش را در دهانش وروی لب هایش گرداند وگفت :

ـ یعنی‌چه ؟ این آب هندوانه‌آتشم زد ! چقدردهانم میسوزد ،زبانم،لب‌هایم، اوه!.اوه!..

برحمت دست‌خودرا اززیرپتوبیرون آورد وبه لب خود بردو پس ازلحظه‌ئی گفت :

ـاوه‌امثل‌اینکه زخم است ، تب‌خال است ؟چیست ؟.

آنقدر نگران شد که تنش لرزیدن گرفت ، یك دقیقه بعد دوسه‌نفر به‌عیادت آمدند.عودرا بخواب زد وآنان‌یك‌لحظه بیش در اطاق ها نماندند وبیرون رفتند، طولی نکشید که دکتر ایوب‌واردشد. آقا بالاخان چشم گشود و با کمال اضطراب گفت :

ـ دکتر ، بیا دقت کن ببین اینـها چیست ،سفارش‌کن کسی‌نیاید.

خدمتکار را صدا کرد و گفت:

ـمواظب باش تا من‌اینجاهستم‌کسی وارد اطاق نشود ، میخواهم معاینه کنم.

ـ بیالین‌مریض بازگشت ،آقا بالا خان دهان خودرا نشان داد و گفت: نگاه کن ، آتش گرفته ام ،ببین‌اینها چیست؟

طبیب خم شد. لبان او را و درون دهان اورابدقت‌معاینه کرد. سری‌تکان‌داد درچشمان او نگریست وگفت:

ـجاهای دیگرچیزی‌احساس‌نمیکنید؟

ـ شکمم‌درد گرفت اما دردش ریخت بکمرم و حالا تمام کمرم بشدت‌دردمیکند.

ـ جاهای دیگر ، جاهای دیگر!

ـ نمیدانم ، دقت نکرده ام .

دکتر ایوب ، پتو را برکنار کرد ، سرپائین برد چند دقیقه اسافل‌اعضاءاورا معاینه کرد بعد سر برداشت پتو رابجای خود باز گرداند وبالحنی اضطراب‌آلود گفت :

ـآنچه نباید بشود شده است ،همه سعی من این بود که اینها عود نکندحالا تقریباً هر دو عود کرده اند : مخصوصاً سیفلیسش ، زخمها همه جا پیداشده ،همه دهان را گرفته‌وپائین باهم اثرش‌آشکار شده‌است وبزودی ناراحتتان‌خواهد کرد.

ـوای وای ! چکنم دکتر ! چطور میشود جلوگیری کرد ؟

ـ خیلی سخت،باید فکر کنم،مطالعه کنم . ـ میترسم معالجات سیفلیس باوضع فعلی‌تان جور نیاید ، خوب است‌با ناظم الاطباء و دیگران مشورتی کنم.

ـ نه دکتر دستم بدامنت ،نگذارآن ها بفهمند، ازین ناخوشی های‌من‌هیچکس جز خودت خبر ندارد.

ـ دکتر ایوب سرتکان داد وگفـت کار مشکلی است ! فعلا چندقرص‌مینویسم بخورید تا ببینم چه میشود کرد ! کمردرد هم ازهمین‌است وباید خیلی احتیاط‌کنید، مخصوصاً خیلی‌مواظب دیگران‌باشیدزیرا همه در خطر سرایت هستند،من‌عقیده‌دارم درخانه نمانید.

ـ در خانه نمانم؟پس چکنم؟

ـ بروید مریضخانه ، درخانه‌ماندن خیلی عیب دارد، هم خواهند فهمید چـه خبر است و هم‌مسلماً ظرف های‌آلـودهٔ شماوتماس‌دست‌شما، همه‌کسانی‌راکه‌ازشما پرستاری میکننـد مبتلا بسیفلیس خواهد کرد و البته شما راضی نیستید !

ـ البته‌که راضی نیستم! وای‌وای ! ازین بدترنمیشود ! اما مریضخانه!چطور بروم ؟

چیز هائی میخواست بگوید‌که فوراً دریافت در حضور دکتر نباید بگوید‌کلام خودرا عوض کردو گفت:

ـیعنی کجا بروم؟ کدام مریضخانه؟

ـ مریضخانه‌دولتی‌خوب‌است، نزدیك من هم‌هست، میتوانم زود زود سربزنم.

ـ نه ، مطلب‌از آنجا درز میکند ، خیلی‌بد میشود.

ـ مریضخانهٔ‌ینگی دنیاهم‌هست،آنجا ازین جهت خوب است، دکترهاوپرستار های خیلی خوبی هم دارد ومقرراتی‌دارد که ازین لحاظ جای نگرانی برای شمـا باقی نمیگذارد ، بمن‌دور است عیبی‌ندارد میآیم سرمیزنم .

ـ آقابالاخان فکری کردوگفت:

ـ خیلی‌خوب، درین خصوص فکـر میکنم و همین‌یکی دو روزه تصمیم‌میگیرم فعلا کاری کن دکتر که لب و دهانم‌زخم نشود و رسوائی‌بار نیاورد .

ـ یکی دو روز اشکال ندارد، اگر زخم‌پیدا شدبگوئید تبخال است‌وسفارش کنید که‌ظرف هارا دست نزنند وگل‌مال کنند. اسپرزه‌هم بنویسم بدهید لمابش‌را بگیرند دهان را با آن‌بشوئید.ولی زوه تر تصمیم بگیرید و بمریضخانه‌بروید.

دکتر ایوب‌دستورهائی دادورفت، طرف عصر خواهند آمد و بنده شخصاً مراقب خواهم‌بود که‌سفارش هاتان‌کاملا انجام داده شود.

ساعات روز را آقابالاخان بارنج‌و محنت گذراند. دکتر ایوب دوساعت‌به غروب مانده آمد و آمپولی باوتزریق کردوگفت :

ـ مطالعات و تحقیقاتی کردم،بااین وضع که داریدمعالجهٔ سریع خیلی مشکل است ولی بتدریج میشود کار هائی کرد. اگربخواهید کسی‌متوجه مطلب نشود و کسی هم در خطر سرایت قرارنگیردباید بمریضخانه‌بروید.

آقابالاخان وعده داد که‌روز بعدیا دوروز بعد تصمیم خود را درین خصوص اعلام دارد .

یکساعت‌بغروب‌مانده‌رئیس‌دارالمجانین واردشد تصادفاً درآن‌موقع کسی دراطاق نبود وعزیزالله‌خان هم بمراقبت پرداخت که‌کسی‌وارداطاق‌نشود. فروغ که‌ازپشت دراین‌شخص‌رادیده‌ونشناخته بودازعزیزالله خان پرسیداین کیست واو جواب‌داد یکی از دوستان فرنگ سرتیپ‌است‌که بعیادت آمده است .

آقابالاخان رئیس‌دارالمجانین را با مهربانی و محبت پذیرفت و پس‌از آنکه چنددقیقه دربارهٔ وضع خودصحبت داشت ازحال مادرش جویاشد . رئیس‌دیوانگان شرحی‌بسیار مؤثرترو مخوف‌تراز آنـچه خانزاده‌خانم گفته بودبیان‌کرد ودر پایان گفت :

ـ این‌خیلی اسباب زحمت‌است، باید فکری کنید .

آقابالاخان گفت . من‌فکری کرده‌ام سرتان رانزدیکتر بیاورید تاعرض‌کنم.

رئیس دارالمجانین سرپیش برد و آقابالاخان مدت چنددقیقه درگـوش او حرف زد، طبیب‌دیوانگان گفته های اورا میشنیدودمادم‌ابروانش‌درهم‌میرفت،رنگش میپریدو لبانش‌مرتعش میشد . چون حرف سرگوشی آقا بالاخـان تمام‌شد وی سر برداشت ودر حالی‌که خم‌بابروافکنده و چهره دژم کرده بود بتلخی و باصراحت ولی آهسته گفت :

ـ خیر، خیر، حضرت سرتیپ ، همچو کاری‌از من‌نمیآید !

ـ هزارتومان تقدیم میکنم!

ـ ممکن‌نیست آقا ، ممکن‌نیست.

ـدوهزار تومان .

مرد وقابل علاج نیست ولـی بنده بهیچ قیمت حاضر نیستم چنین کاری کنم.

ـ شمابااین وسیله جان‌یك‌بدبخت را ازسخت ترین شکنجه ها خلاص میکنند ، آبروی‌یك‌خانواده‌راحفظ‌میکنیدوخودتان هم بهره‌ئی میبرید ؟

ـ اختیار دارید آقا! درست‌است‌که من تقاضاهای قبلی شما را پذیرفتم وپول هم قبول‌کردم ولی‌آن چیزمهمی‌نبودوبا اصول وجدانی طبیب‌منافات نداشت‌زیرا یکی‌از آن‌اصول،رازپوشی است وشماهم جزاین‌چیزی ازما نخواسته بودیدولی‌من هرگز حاضر نیستم‌کاری‌راکه عزرائیل‌چند وقت دیگرخواهدکرد جلوبیندازم !

آقابالاخان‌احساس‌کرد که‌اندیشه‌اش درین‌خصوص باطل‌شده است وبهیچ قیمت نخواهد توانست این مرد را بکاری کـه وجدانش اجازه نمیدهدوادارکند. ازینرو لحن خودرا تغییر داد وگفت : پس بـاید فکردیگرکنیم والله بجان خودتان وجدان خودمن‌هم اینگونه کارها راتصدیق‌نمیکند؛ فقط‌خیال‌میکردم‌این کاردرموردابن‌بدبخت که اینهمه رنج‌میبرد کارخیری‌است وثواب دارد، درفرنگستان که‌بودم میدیدم که‌اطباء بزرگ هم‌ازین کارها میکردند،درقشون هم ، درهمه‌جای‌دنیامعمول است که‌کسانی را که‌مردنی‌هستندوقابل‌علاج نیستندبایك تیرخلاص میکنند، این‌بود که بشما پیشنهاد کردم‌که اگرمیسر باشد .

ـ خیرقربان ، میسرنیست... خیلـی معذرت میخواهم .

ـ پس‌لطف خواهید فرمود و ایـن مطلب راهم مشمول قرار داد خودمـان خواهید کرد .

ـ یعنی‌چطور ؟ها ! فهمیدم،میفرمائید درین‌خصوص‌هم رازپوش باشم ؟

ـ بله آقای‌دکتر، مقصودم‌همین‌است،

ـ خاطر جمع باشید ، حالامیفرمائید مریض‌را چه کنیم ؟

ـ شمال‌خیال‌میکنید‌بطور طبیعی‌چقدر دیگرزنده خواهد ماند ؟

رئیس دارالمجانین گفت :باخداست! این دیگر از طبیعت خارج‌است ، اگـر بطور طبیعی میبود میبایستی تاحالا مرده باشد !

ـ مثلا تصورمیکنیدبااین‌وضع بیش‌از یك‌هفتهٔ‌دیگرزنده‌بماند؟ بقیه‌درصفحه ۱۴

هنگام عبور ازکنار این مرد شنید که وی با خود میگوید : عجب روزگاری است ! چه پیشنهاد ها به آدم میکنند !

دوست شما

اندرز میگوید و راهنمائی میکند

بروجرد - دوشیزه ۲۵ ساله - چرا اینقدر در پی موضوعی هستید که بقول خودتان اگر فاش شود موجب بد نامی شما و سرافکندگی فامیلتان است ؟ این آقا اگر توجه و علاقه‌ئی بشما پیدا کرده است و مرد شایسته و باوجدانی است و در صدد زن گرفتن هم هست خودش شما را خواستگاری خواهد کرد ، و اگر هیچکدام از اینها نیست توجه شما باو و خیالات و هواهائی که هر روز برقوت و شدت آنها میافزائید دور از عقل و مصلحت است ، برای یك دختر با شرف آبرومند صالح پدر و مادر دار هیچ راه شرافت آمیز و عاقلانه وجود ندارد که عشق خود را بیك مرد بیگانه بفهماند و تحمیل کند و چنین کاری را هر قدر که ظاهراً با متانت آمیخته باشد فقط دخترانی میتوانند انجام دهند که زیاد پابند تقوی و آبرو نباشند . پس عاقل و متین و بردبار باشید بکوشید با این آقا بهیچوجه مواجه نشوید درین صورت اگر او نظری بشما داشته باشد خواستگاری خواهد کرد و اگر نداشته باشد شما بتدریج فراموشش خواهید کرد .

رشت — آقای عبدالجواد .ب. تاکنون هیچ دارو ئی برای سل کشف نشده است که از راه تنفس وارد ریه شود

تهران - آقای عباس حاجی حسین - ارائه ای غلامرضا امجد.

تهران آقای ص.ئی .راجع باین حادثه و عواقب آن وطرق ترك آن ورهائی یافتن از عوارض آن در شماره‌های گذشته مکرر دستور های مفصل داده شده است بعدها نیز در فرصت‌های دیگر ممکن است باز دستور داده شود .

آقای منوچهر صادقی - صندوق پست جنب سینما فری هم مأمور دارد و ممکن نیست آنرا خالی نکنند برای کوچك شدن شکم باید اقدام بورزش‌هائی کرد که بعضلات شکم فشار بیاورد .- کتاب طاهر بن خلف هنوز چاپ نشده است .

تهران - آقای آقابالا فرهاد پور - ۱ نویسندهٔ همه اینها همان است که نوشته‌اید- ۲ - هر هنرمند سلیقه ئی مخصوص بخود دارد و دلیل آنرا شاید خودش هم نمیداند .

فسا - آقای احمد صالحی - راجع به آن نشریه بیش از آنکه نوشته شد اطلاعی در دست نیست ممکن است به همانجا مراجعه کنید

مرد عینکی که کسی جز رئیس دیوانگان نبود پیش آمد و بی آنکه سر بردارد از کنار رئیس تأمینات گذشت و بلیس دقیق شنید که وی باخود میگوید؛

- عجب روزگاری است! چه پیشنهادها بآدم میکنند !

رئیس تأمینات ایستاد، این مرد را تا وقتی که بخیابان پیچید در پشت سر نگریست بعد غوطه‌ور در تفکر براه افتاد و از در خانهٔ میرزا کاظم خان هم گذشت.- در پایان کوچه ایستاد، پس از توقف مختصری باز براه افتاد و درین موقع باخود میگفت:

- دارالمجانین!... مثل اینست که از وزیر جنگ یا یکنفر دیگر چیزهائی راجع بدیوانه شدن مادر سرتیپ شنیدم!.. بهر صورت این حرف رئیس دیوانه‌ها که خودش هم از دیوانگی بی بهره نیست معنی‌هائی دارد!... هرچه هست موضوعی است که بدرد پلیس میخورد، باید رفت و دید..

«ناتمام»

آفت

بقیه از صفحه ۱۳

رئیس دارالمجانین فکری کرد ، بعد گفت: خیلی معذرت میخواهم در دارالمجانین کمك طبیبی داریم که پیرمرد فیلسوفی است خیلی ساکت که هفته ئی یکدفعه بیشتر حرف نمیزند ولی حرف های پر معنی و مؤثری دارد . پریروز درخصوص این خانم چیزی گفت که بدل من نشست ، اجازه میفرمائید عرض کنم ؟

- چه گفت ؟

- خیلی معذرت میخواهم، گفت معلوم می‌شود این خانم نسبت باین زن که اسمش رادائم برزبان دارد یعنی این ماریونا خانم بدی‌هائی کرده است ودست انتقام طبیعت که معجزات عجیبی دارد اورا آنقدر زنده نگاه خواهد داشت که این ماریونا خانم بیاید ووضع اورا ببیند! خیلی معذرت می‌خواهم حضرت سرتیپ ، عقیدهٔ رفیق ما اینست که اگر یکدفعه ماریونا خانم به‌تیمارستان بیایدو خانم‌را ببیند این بیچاره راحت خواهد شد و خواهد مرد !

آقابالاخان از شنیدن این کلام که رئیس دارالمجانین باوقار و متانتی حکیمانه بیان کرده بود مرتعش شد ... یك دقیقه ساکت ماند بعد گفت:

- چه عرض کنم ، بهرصورت خواهش میکنم بهرترتیب که می‌دانید بوسیلهٔ دوا های مخدر یا تدابیر دیگر قدری آرام نگاهش دارید .

- البته این کار ها را خواهیم کرد . مقصود بنده از پیغامی که دادم این بود که حضرتعالی مطلع باشید .

... پس از رفتن رئیس دارالمجانین آقابالاخان به یك مالیخولیا دچار شده بود و پیوسته کلامی راکه وی از قول همکار فیلسوف خود گفته بود بی اراده در ذهن خود تکرار میکرد .

***

رئیس تأمینات آنروز صبح اول وقت متعاقب تفکرات شب وروز قبل چند تن مأمور رنگ‌رامأمور یافتن عبدالله کرده و نیز دستور داده بود دوسیهٔ همه جنایات قطعی یا احتمالی راکه ازدوسال باینطرف غیر مکشوف و غیرقابل تعقیب مانده است نزد او آورند درین امید که بتواند در آن دوسیه‌ها نشانه هائی ازلطفعلی خان وسید غیبی ویا بعض شواهد دیگر برای روشن شدن ذهن خود بدست آورد . پنجاه و هشت دوسیه روی میز او گذاشته بودند واو نیمی از آنهارا یکی پس ازدیگری گشوده ومطالعه کرده وچیزی نیافته بود. طرف عصر بود که ازین کار بیحاصل خسته وملول شده بود وضمن مطالعهٔ سریع آخرین دوسیه ئی که پیش کشیده بود باخود میگفت :

- سرم درد گرفت ، همین یکی رامیبینم باقیش بماند برای بعد، خیال نمیکنم درینها چیزی پیداشود .

دوسیه ئی راکه پیش رویش بود روی دوسیه های بسته شده گذاشت، بااکراه دست بطرف یك دوسیهٔ دیگر بردو ضمناً چشم روی آن انداخت . روی جلد پارهٔ این دوسیه نوشته شده بود : « مربوط بگم شدن غزال فاحشه .- متهم ندارد» این دوسیه را با غیظ پس زدو گفت :

- از دوسیه‌های حسابی چه فهمیدیم که از دوسیهٔ یك جنده که گم شده است بفهمیم !

از پشت میز برخاست ، فکری کرد و گفت : خوب است بروم سری بآقای سرتیپ آقابالاخان بزنم.

مقارن غروب نزدیك منزل مرحوم میرزا کاظم خان رسید. هماندم ازدرخانه مردی با وقار باموی جو گندمی، عینك بچشم و عصا بدست بیرون آمد ، رئیس تأمینات بمحض دیدن او با خود گفت : «بنظرم رئیس دارالمجانین است ، آری خودش است ،کارش اینجا چه بوده است؟»

رابعه

بقیه از صفحه ۱۰

ملکه گفت : عجب! مگر شرط اتباع واطرافیان یك سلطان آن نیست که ازهمه جهة پیرو خداوندگار خود باشند، مگر نمی دانی که سلطان همه اهل تشیع را دشمن میشمارد و تاکنون عدهٔ زیادی از کسانی را که دارای این مذهب بوده اند از دم تیغ گذرانده است ؟

—چرا میدانم و مکرراز راه دولت خواهی بعرض حضرت سلطان رسانده ام که حفظ این تعصب و انکار برادری و هم دینی بین شیعه وسنی موجب رنجش قاطبهٔ ایرانیان خواهد شد و دوام دولت غزنوی را آسیب خواهد رساند

و فوراً لحن خود را عوض کرد و بدرشتی گفت:

— ممکن است نامهٔ بی امضاء دیگری بحضرت سلطان نوشته شود و اتهام سازش با شیعیان علیه اهل تسنن بر من...

ملکه با خنده ئی کلام او را قطع کرد و گفت :

— تو حق داری خشمگین باشی امیر علی زیرا تازه از راه رسیده بودی که خلاف انتظار خود مورد بیمهری سلطان شدی، ولی من با تو سر آشتی دارم و بهترین دلیلش آنست که میخواهم خبری را که جز من و شاید یك نفر دیگر کسی نمیداند بتو اطلاع دهم و با تومشورت کنم که وظیفهٔ من در قبال این امر چیست.

امیرعلی گفت :بفرمائید، هرچه بعقل من برسد عرض خواهم کرد.

شاه زنان گفت : عوسج بن هلال واردغزنین شده، برای بدست آوردن یك شمشیر اسرار آمیز هندی با یك پهلوان بزرك ومحبوب شهر جنگیده و براو غالب شده و پهلوان ازخجلت خودکشی کرده است.

امیر علی که نتوانسته بود این خبر را باور کند گفت : امکان ندارد. عوسج بن هلال واینجا ؟

شاه زنان گفت :چرا ، عین حقیقت است ،گوش کن ، هنوز همه مطلب را نگفته ام ،عوسج را پس ازین فتح عجیب و بدست آوردن شمشیر هندی دخترم پناه داد واو رادوشب درعمارت خود نگاه داشت . من میخواستم از تو بپرسم که بعقیدهٔ تو وظیفهٔ من چیست ؟آیا این مرد را از عمارت نقش جهان برانم ؟ آیاسلطان را آگاه سازم که دوست رابعه بنت عضدالدوله وقاتل سرهنگ چالتوش دشمن مزور وزیرك سلطان درغزنین و در کاخ دختر اوست ؟یا آنکه ساکت بمانم. اتفاقاً یك لحظه پیش بمن خبر دادند که مردی با لباس مجلل امراء ترك ازعمارت من سر درآورده، باکمال جسارت ازمیان نگهبانان و شمشیر داران من گذشته ، از مدخل کاخ خارج شده با اولین اسب که سر راه خود دیده یعنی اسب زین کرده و آمادهٔ تو گریخته است . چهل سوار از نگهبانان و شمشیر داران من بدنبالش شتافته اند. بزودی او را کت بسته خواهند آورد ،آنوقت تکلیف من چه خواهد بود؟

امیرعلی لحظه ئی چند متحیر وساکت ماند آنگاه زیرلب مثل کسی که باخود حرف بزند گفت:

— خیلی عجیب است ! به قصه بیشتر شباهت دارد !

ملکه گفت : شبهه نداشته باش ،این مرد کسی جز عوسج بن هلال نیست . من ازهراو بر جان خود و برجان سلطان می ترسم ،فکر کرده ام اورا بدست تو بسپارم و مأمورت کنم که نزد حضرت سلطانش بری تا هرچه دلخواه اوست در حق این دشمن خطرناك فرمان دهد.— تصدیق میکنی که بدین وسیله هر گونه سوء ظن نسبت بتو از خاطر سلطان زدوده خواهد شد!

« ناتمام »

داروی مؤثر ضد بو و عرق

پریم (ساخت امریکا) PRIME داروخانه‌ری

شیر بادام ((مخصوص))

Laitd amande Special

لطافت دست صورت و گردن را حفظ می نماید

داروخانه ری

بهترین خمیر دندان طبی ضد پیوره . معروف جهان

سانوژیل Sanogyl

اگر جوهر آبی کوینك روی لباس شما ریخت نترسید

No harm done!

ROYAL BLUE
WASHABLE QUINK

washes right out!

زیرا لکه این جوهر برخلاف همه جوهرها بیدرنگ باآب وصابون شسته وپاك میشود

ROYAL BLUE
WASHABLE
Quink.
CONTAINING SOLU-X

جوهر آبی کوینك از نظر خوشرنگی بی نظیر است

داروی مؤثر ضد چاقی وسستی

دکسدرین Dexedrin داروخانه‌ری

اودکلن شیپر و اودکلن لواند داروخانه‌ری

مورد پسند شما نیز واقع خواهد شد

درمان منیچه یا بوسیله متخصص دیپلمه لندن باآخرین روش معموله

دراروپا وامریکا

مؤسسه دکتر شول: لاله زار - مقابل کوچه خندان

دکتر اتفاق

نشانی : خیابان نادری نزدیك ۳ راه‌شاه

تلفن : منزل ۲۲۲۱۵ - مطب ۴۴۴۵۶

نامه های خوانندگان و نمایندگان ما

بدبختی ایرانیان مقیم کویت

آقای علی، غلام حسین از کویت نوشته است آن جوان که در روزنامه خود نوشته بودید من هستم که دوعدد شمش طلا بدست داشتم، من در بانك بریطانی فراش بودم یك نفر امریکائی اینرا بدست من داد وعکس گرفت ودر روزنامهٔ جئو جئوگرافیاماگازین چاپ کرد، وگرنه من چیزی ندارم پنجاه وپنج سال است خاندان من که ایرانی است درکویت زندگی میکندو فقط خانه محقری دارم که دو هزار روپیه قیمت دارد و مدتی است باآنکه شوفری وخیاطی میدانم بیکارم. آنها که درکویت پول دارند شیخ ها هستند و ازپول‌هائی که خارجیها میدهند بماچیزی نمیرسد. من وهمه ایرانیهای مقیم کویت درکمال بدبختی هستیم و چاره ئی هم نداریم و ایران هم بفکر آن نیست که چاره‌ئی به بدبختی ما بکند.

بی نظمی اتوبوسرانی در خط خراسان

آقای محمد آتش بهار کارمند غلهٔ زنجان شرحی مربوط به بی نظمی اتوبوس رانی خط خراسان و اجحافاتی که میشود و تخلفات رانندگان ازمقررات واضافه سوار کردن ومعطل کردن درراه نوشته وجریان مسافرت خود را با یك اتوبوس ایران تورکه ازآغاز بیش ازظرفیت مسافرسوار کرده است شرح داده و خواهش کرده است نظمی دراین کار داده شود .

ارزش اسکناس دویست ریالی دربین‌النهرین تنزل کرده

آقای زرکشان و چندنفر دیگر که امضاءشان خوانا نیست از بین‌النهرین نوشته‌اندکه در نتیجه اعلان مربوط بجمع آوری اسکناس دویست ریالی ایـران چندی است دربین‌النهرین قیمت این اسکناس شکست یافته است، خواهشمنداست اقدامی شود که این وضع دوام نیابد .

پنجاه وپنج کیسه فیروزه دزدیده اند

آقای اکبر اسکوئیان ازمشهد نوشته‌اند در ۲۵ مهرماه موقعی که اتومبیل حامل سنگ فیروزهٔ اینجانب از معدن فیروزهٔ نیشابور بمشهد میآمده مورد حملهٔ جمعی سارق مسلح شده و پنجاه وپنج کیسه فیروزه به بهای سیصدهزارریال بسرقت برده‌اند. این سارقین که سابقه دارند بتحریك گروهی ناراحت باین عمل میپردازند وکاملا موجب نا امنی این منطقه شده‌اند تقاضا دارم اقدام سریع ، بتعقیب این سارقین مبذول شود .

کلاهبرداری از یکصد و هیجده نفر

ازدشت میشان نوشته‌اندکه چهارنفرقاچاقچی موسوم به ، سیدکاظم وکتانه و مایع و حاج محمد علی یکصد وهیجده نفرازاهالی اطراف خراسان را بعنوان بردن بعتبات فریب داده ازهرکدام سه هزار و هشتصد ریال گرفته آنها را با شتر بمرز عراق آورده پس ازگرفتن همه پول و موجودی آنها ببهانهٔ خرید دینار گریخته ولی بوسیلهٔ مرزبانی دستگیروبدادسرای اهواز اعزام شده اند وزوار بیچاره که غالبا مریض وهمگی ازهستی ساقط شده اند وحتی کرایهٔ برگشتن بمحل خود ندارند به اهواز اعزام شده و سرگردان مانده اند .

آخرین "مد" پالتو "پوست"

حتماً با خود خواهید گفت که این خانم قصد رفتن به « بال ماسکه » را دارد ولی پالتو پوستی راکه ملاحظه می کنید آخرین مد پالتو پوست است که تازه اززیردست مد سازان مشهورپاریس بیرون آمده است ، مسلماً اگرشما اهل حساب باشید متوجه خواهید شد که این فرم پالتو آنهم با این نوع پوست گران قیمت چه بهائی خواهد داشت ، ولی بحال شوهر های بی پول با این مد .

محصولات کارخانه دکتر زیفرت
« آلمان »
شامپو کرم دکتر زیفرت تقویت کنندهٔ پیاز مو ـ دافع شوره وهمچنین برای لطافت و نرمی موهای شما است .
خمیر دندان طبی دکتر زیفرت : دندانهای شمارا سفید ودرخشان و لثه‌های شمارا محکم سوده و از نقطه نظر ارزش با کلیه محصولات مشابه رقابت می کند .
کرم و صابون ریش دکتر زیفرت : سخت ترین موها را در عرض چندثانیه نرم و احتیاج شما را به تیغهای درجه یك مرتفع خواهد نمود .
کرم صورت دکتر زیفرت : برای لطافت و نرمی ازبین بردن چروکهای پوست صورت شما تهیه شده است .
نماینده انحصاری : داروئی نیك ناصرخسرو ـ تلفن ۳۳۸۴۲
مرکز فروش کلیه داروخانه‌ها و خرازی فروشی‌های مدعی کشور
کانون آگهی شهرزاد

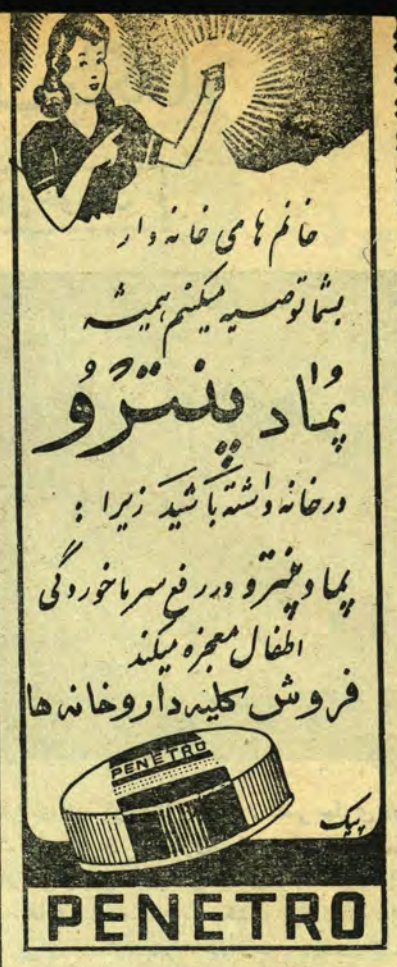

مسکن کلیه دردها
معالج دندان درد ـ سیاتیک ـ گریپ ـ سرماخوردگی

چراغهای خوراکپزی « کلمن » شمارا بطبخ علاقمند مینماید .
Coleman
« کلمن » بیش ازآنچه که انتظار دارید راحتی شمارا در طباخی فراهم مینماید . مدلهای مختلف
کلمن : در آشپزخانه اطاق راهرو و هرجائیکه میل شما باشد مورد استفاده قرار میگیرد . « کلمن » پرحرارت ترین وبیشترین چراغ خوراکپزی در دنیاست .
مغازهٔ کیمیا ـ خیابان فردوسی رو بروی سفارت انگلیس .
کالای جهان ـ خیابان فردوسی رو بروی سفارت انگلیس .
مغازهٔ کلمن ـ چهار راه لاله‌زار .
آ ـ ۱۰۳۱۷
کانون آگهی زیبا

اعتراف بگناه

صحبت بین خودمان

باران زیادی آمده و گل ولای زیادی در کوچه‌ها شده بود ناصر جلوی در منزل در گودالی فرو رفته و نمیتوانست خود را از گل بیرون بکشد. شب از نیمه گذشته بود، موقع زمین خوردن مستی از سرش پریده و با خود میگفت: آه خداوندا! اینجا منزل من است، چهار روز است بخانه نیامده‌ام، صبح یکشنبه بود که از منزل بیرون رفتم، نسخه طفلم را گرفتم که برای او دوا بخرم، ضمناً سعی داشتم که برای ناهار وشام آنروز پول تهیه کنم روز پنجم برج بود! حقوق ماه گذشته را قبلا بطور مساعده گرفته بودم، صندوقدار بیچاره که همیشه بامن کمك میکرد آن روز بخشنامه‌ای جلو من گذاشت و گفت دادن مساعده ممنوع شده، باآنکه نسخه دکتر را هم دید گفت راضی نباش که من تحت تعقیب قرار گیرم، تا ظهر و یك ساعت بعد از ظهر موفق نشدم پولی تهیه کنم، پریشان حال در راهروها میگشتم روی رفتن بخانه را نداشتم، چند نفر از رفقا رسیدند وباصرار مرا بخانهٔ یکی از کارمندان که معادل نصف حقوقش ترمیم حقوق گرفته بود و بافتخار آن سوری میداد بردند. من نتوانستم درد دل خود را بآنها بگویم و عذر بخواهم. سر ناهار وقتی غذاهای گوناگون را دیدم وباسفره خالی وگرسنگی و انتظار بچه‌های خود مقایسه کردم اشك در چشمانم حلقه زد، باآنکه اظهاری نمیکردم ولی رفقا نگرانی مرا احساس کردند و بزور گیلاسهای مشروب را بگلوی من میریختند، ولی من نمیتوانستم از آن غذاهای ماکول حتی یك لقمه بخورم، هیچ نمی‌فهمیدم از خود بکلی بی‌خبر شده بودم عصر یکی از همقطاران که اخیراً اتومبیل خریده بود ما را برای گردش بکرج برد، آنجاهم هرچه توانستند مرا ازمشروب سیراب کردند یکمرتبه یادشان آمد که روز دوشنبه تعطیل است، تصمیم گرفتند بقزوین بروند، من آنقدر ازخود بی‌خبر بودم که تصور میکردم بتهران برمیگردیم روز دو شنبه و شب سه شنبه‌را هم هریك ازآنها درحالیکه از قدرت خود دردستگاه دولت صحبت میکردند جامهای مشروب راپی‌درپی خالی میکردند ولی من بدبخت هزارفکر و خیال داشتم که یکی ازآنها خدمت دراداره بود، حاضر بودم ازهمه چیز خود بگذرم اما زن و فرزندانم راازچنگال دربدری و بیچارگی نجات دهم هروقت دست بجیب خود می کردم ونسخه دوای طفلم بدستم میخورد بدنم می‌لرزید، اشك ازچشمم سرازیرمیشد وچاره درد خود را فقط خوردن عرق میدانستم، ما چند نفر درسه روز پنجاه‌بطر عرق خورده بودیم، پنجاه بطر! توپ را میترکاند! نمیدانم پوست بدن ما ازچه ساخته شده است؟

بهرحال من مدت سه روز دقیقه بدقیقه عرق خوردم و درتمام این مدت حتی یك لحظه هم ازفکر بچه‌ام غافل نبودم رفقای من مدتها بود که مرا بابن‌سم مهلك عادت داده بودند، من مضار آنرا بخوبی میدانستم، من فهمیدم ازصد نفر که مرتکب جنایت میشوند هشتاد نفرشان درحال مستی بوده‌اند، بااینحال رفقا میگفتند بهترین علاج دلتنگی و ناراحتی خوردن دو گیلاس عرق است، منهم گرفتار همین درد بودم باینجهت می خوردم ولی هیچ معالجه نمیشدم.

در گودال جلوخانه آب باران جمع شده بود، ناصر کاملا بهوش آمده بود تمام گذشته را بیادآورد با خود میگفت رفقا مرا سر کوچه گذاردند و رفتند، نمی دانم تا اینجا چطور آمده ام، حالا با چه روئی باید بخانه بروم، جواب زن و بچه‌ام را پس از چهار روز چه بدهم، زن من ملائکه است، او تنها سرمایه زندگی من است، او فوق العاده مهربان است، میدانم این سه روز ناراحت بوده وخیلی گریه کرده، بچه‌های مرا آرام نموده، او حالا بمن چه خواهد گفت، زن من تمام محسنات را دارد ولی نمیگذارد اطفالم با من شام وناهار بخورند، میگوید آنها نباید بدانند تو همیشه مست هستی، او نهایت دقت را در تحصیل وتعلیم وتربیت اطفالم بکار برده، من ازبچه هایم خجالت میکشم، آنقدر که آنها مادرشان را دوست دارند مرا نمیخواهند، حق هم دارند، زیرا من لیاقت چنین زن وفرزندانی را ندارم، زن من تا بحال سه باراعتیاد مرا بمشروبات الکلی ترك داده، ولی پستی طبیعت خودم ورفقایم مانع شده است، چه کنم، بدبختم، خدایا مرا بکش و ازین مصیبت راحتم کن.

بالاخره ناله های ناصر عزیز را که ازسرشب تاآنوقت نخوابیده بود بکنار پنجره آورد، پس ازآن که او را درمیان گل ولای دید در راکشود ووی را از گودال بیرون آورد، چند دقیقه آندو بصورت هم نگاه کردند. ناصر با لحنی تأثرانگیز که حقیقت ازآن نمودار بود گفت اعتراف میکنم که گناهکارم، من دیگر لیاقت آنرا ندارم که شوهر تو باشم، بگذار از اینجا بروم و دیگر چهره بیگناه ترا نبینم اما عزیز، بازهم ناصر را مثل دفعات گذشته با خود بخانه برد، و با رفتار محبت آمیز خود، او را ازسقوط نجات داد و ازمعاشرت با دوستان پست بازداشت اکنون این زن وشوهر و بچهای کوچکشان زندگی آرامی دارند واز نعمت سعادت و خوشی بهره مندند.

آیا به پاریس مسافرت میکنید

پس باهواپیمای ك.ال.ام. پرواز نمائید

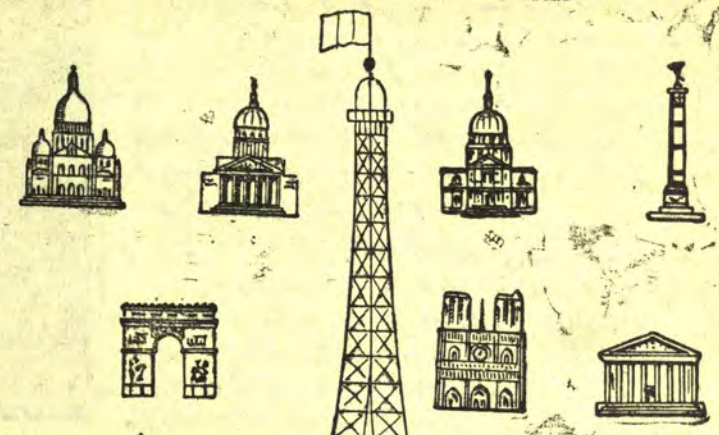

سریع راحت عالی

حالا که به پاریس میروید با هواپیمای DC-6 ك. ال. ام. پرواز کنید با ك. ال. ام. تا آنجا که ممکن است سریعتر میرسید ولی بازهم شما میتوانید چه از طریق استانبول رم و مونیخ و چه از طریق بیروت ژنو عبور نمائید و در هر دو صورت شهر زیبای آمستردام را میتوانید ببینید.

برای کسب اطلاع و تهیه جا به آژانس‌های مسافرتی و یا به شرکت پرس اکسپرس خیابان سعدی تلفن ۳۷۰۰۰ ۳۴۹۳۷ و ۴۸۱۷۶ مراجعه فرمائید.

KLM
ROYAL DUTCH AIRLINES

تیغ کابسو

اصفهان چهارباغ مغازه وحدت

برای رفع هرگونه شبهه باطلاع میرسانم که اینجانب تاکنون درهیچیك از مجلات و روزنامه ها راجع بفستیوال مطلبی ننگاشته‌ام. دکتر فرهنگ شفیعی

کرم مؤثر

لك و كك مك

بیسمو کرم Bismo Créme

داروخانه ری

ناصر خسرو در اندرون

باطریهای زنیط برای همه نوع رادیوهای کیفی

در ساختمان باطریهای زنیط نهایت سعی و دقت بعمل آمده و از مواد لازم برای قدرت ودوام زیاد آنها صرفه جوئی نشده است.

در تهران و شهرستانها از نمایندگی‌های رادیو زنیط تهیه فرمائید

کانون آگهی ری

یك کت و بلوز بافتنی

دوشیزه شهین ؟ م- اینهم کت و بلوزی که شما میخواستید ومورد علاقه سایر خانمهائیزمیباشد، بافت این کت ساده وباصطلاح ژرسه بافت است، کمر کت یك کشباف باریك دارد ولی جلوی کت ساده بافته شده و از پشت سجاف شده است، دور جاتکمه ها هم مثل پارچه دوخته شده آستین این کت کوتاه است ولی اگر میل داشته باشید میتوانید آنرا بلند کنید . بلوززیر این کت هم بطوریکه می بینید هم تنها میشود استفاده کرد وهم باکت ، البته بلوز تنها برای مهمانی چای خصوصی و فامیلی بد نیست (درصورتیکه درخارجه از بافتنی برای شب نشینی هم از مدلهای دکلته استفاده میکنند) بهر حال بلوز بالا تقریباً دکلته است ونقط یك سرشانه باریك دارد، دور یقه بلوز هم کشباف باریك بافته شده . اما گلهای روی این کت و بلوز همه ازمنجوق درست شده و تکمه های کت هم ازمروارید است . خانم عزیز، سعی کنید بهمین ظرافت و زیبائی بیافید ، دراینصورت خواهید دید که کت وبلوز شما مورد توجه همه قرار خواهد گرفت .

خانم ف -۱- شما که کمی چاق هستید میتوانید از این مدل استفاده کنید. دامن راسته بریده شده ودوچین خوابیده درقسمت جلوی دامن دارد که مقداری از آن رویش چرخ شده است . بالاتنه راسته است ، در قسمت سرشانه ، یك برش سه گوش دارد که اززیر آن قسمت پائین بالا تنه شروع میشودو در دوطرف روی سینه سه چین خورده است که چرخ شده است، جلوی بالاتنه روی هم برمیگردد و قسمتی که روی هم آمده چهار تکمه گذارده شده ، روی برش های سینه هم یك تکمه گذارده میشود ، یقه ساده و برگرد است ، آستین هم جدا و کوتاه ریده شده . پشت لباس ساده است .

مدل مانتو گشاد

این مانتو راسته و گشاد است، آستین آن جدا و گشاد بریده شده: دوجیب بزرگ روی لباس دارد روی یقه وجلوی دامن آن یك حاشیه نسبتاً پهن دیده می شود که روی آن تکمه های لباس قرار دارد . پشت این مانتو هم ساده و گشاد است .

دوشیزه ژاله . پ و دوشیزه مهین - الف- شما هم بلوزهای خود را این فرم بدوزید زیرا هم ساده است وهم زیبا این بلوز راسته و کمی گشاد بریده شده گشادی سر شانه آن بوسیله دوساسون گرفته شده است ولی ساسون ها مثل چین از پشت چرخ شده است نه اینکه مثل ساسون های معمولی تمامش چرخ شده باشد. آستین آن جدا و گشاد است دم آن نیز یك مچ دارد که بوسیله سه تکمه بازو بسته میشود، یقه آنهم باریك و راسته بریده شده است .

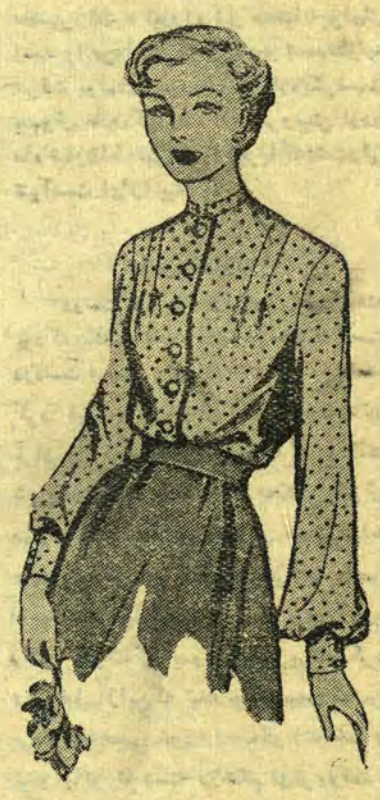

برای بانو منصوره و سایر خانمهای باردار

دوشیزه ل.ن ۱- حلقهٔ انگشتر را قبل از ازدواج بدست راست وبعد ازآن بدست چپ میکنند ولی باید بگوئیم این موضوع اینقدر که شما علاقه دارید قابل توجه نیست. چون هر کس هر طور میل خودش باشد اینکار را میکند.

۲- دوشیزه عزیز فرم اصلی ناخن-های شما را باید بگوئیم که کاری نمیشود کرد ولی اگر منظم اطراف آنرادرست کنید بشکل آن تأثیر خواهد داشت و برای اینکار چند مرتبه بسلمانی مراجعه کنید آنها بهتر میتوانند فرم برای آن معین کنند و برای ریشه های اطراف دست هم هرروزوقتی دست خودرامیشوئید باحولهٔ زبری آنرا ماساژ دهید وبعد هم چرب کنید، البته ازکندن آنها خود-داری کنید زیرا جای آنهامیماند

برای تفریح و توجه فرزانگان در اثبات هویت جنرال مد گوئیم :

جنرال مد در اصل ارجمند بود .

دست حوادث و دورزمان که نه مرداد ارجمند انست بنیان آن در همریخت : ((ج)) سروسروی تمنی داشت ازمیان برخاست ((ن)) تاخر بر خود نپسندید و بمراتب مقدم دوید !

((ار)) سمت مفعول بواسطه بودن ((را)) بر عنوان شرط ترجیح نهاد و در میان جای گرفت و ((ل)) رامیانجی واسطه قرارداد ! دراین ازهم گسیختگی ((م د)) چون مانع ((ن)) رااز بین رفته دیدند بهم پیوستند ثابت قدم نشستند ازاین جهت همانطورکه بدوا معیار تمکن بودند بازهم مد و همه کس پسند شدند !؟

شما این ارجمندی رادر تمام شئون **جنرال مد** برملاملاحظه میفرمائید

جنرال مد لاله زار کوچه برلن تلفن ۳۳۹۹۳

طرز آرایش موی سر بانوان در ماههای آخر سال ۱۹۵۳

نمونهٔ فوق که از نظر شما میگذرد در سالن دیارمند آرایش شده است

سالن دیارمند باآخرین سیستم ماشین های آرایش مجهز و زیر نظر استاد اروپا دیده اداره میشود .

سالن دیارمند بین مخبرالدوله لاله زار فوقانی قنادی

شعبه سالن دیارمند در محل سابق دائر است تلفن ۳۱۶۳۶

این مرد خواست رقیب خودرا بکشد ولی ناگهان معشوقه خویش را از پای در آورد

فیروزه وقتی از دنائت احمد آگاه شد پولهای اورا بسرقت برد

زن رقاصه بسرعت وارد اطاق خود شد و در را بروی مردی که تعقیبش میکرد بست

چگونه مردی تبهکار بچنگال عدالت گرفتار شد و بکیفر گناهانش رسید

مهوش رقاصه ئی زیبا بود ...

احمد به ۱۵ سال حبس محکوم شد

نعره های مستانه ازهر گوشه سالن کافه شنیده می شد . صدای موزیك نیز بگوش میرسید . عده ای مرد وزن مست و بی خبرسرمیز ها نشسته و مشغول باده - نوشی بـودند . در این هنگـام یکی از موزیسین هااعلام کرد که اکنون رقاصـه زیبای ما وارد صحنه میشود .

چند لحظه بعد ارکستر رنگ جالبی را شروع کرد ومتعاقب آن زن جوانیکه لباس پرزرق وبرقـی برتن داشت وارد صحنه شد وبا حرکات سر ودست رقص را آغاز کرد . زن رقاصه که تقریبا بیست و دو سال از سنش میگذشت زیبائی خیره کننده ای داشت . مشتریان هم متوجه او و حرکات فریبنده اش بودند .

رقص قریب یکربع ساعت ادامه داشت مقارن ساعت نه وچهل وپنجـدقیقه شب رقاصه جوان رقص خود را تمام کـرد و متعاقب آن صدای کف زدن حضارتوأم با فریادهای شادی سالن را بلرزه در آورد. دراین موقع ناگهان خنده ازلبانش محو شد و قیافه اش درهم رفت، چشمان زیبای او بگوشه ای از سالن کافـه دوخته شد ، می خواست بعقب بر گردد وفرار کندولی متوجه گردید که دیرشده است ، با وجود این بدون توجه بهلـهله مشتریان کافـه بطرف اطاقی کـه درقسمت شرقی صحنه کافه قرارداشت شروع بدویدن کرد ، در آن موقع که می خواست وارد اطاق شود مجدداً بعقب خود برگشت و قلبش دفعتاً فروریخت زیرا دید همان کسی که ازدیدنش ناراحت شده بود ازجا برخاسته وبطرف او می آید . دیگر کار ازکار گذشته بود . شخص ناشناس اورا دیـده بود . با تمام این احوال او جرأتی بخود داد و وارد اطاق شد وبمردی که در کنار در ایستاده بود گفت هیچکس را نگذار که وارد شود

نام او را یاد گرفت

در این موقع که رقاصه جـوان در درون اطاق از ترس رنگ از چهره اش پریده بود جوانی تقریباً سی ساله بـدر اطاق رسید و وقـتی خواست واردشود مردی جلوی اورا گرفت و گفت آقاورود باین اتاق ممنوع است .

جوان نا شناس هر چه اصرار کرد موفق نشد ازین رومجدداً بسرمیز خود بازگشت با خود می گفت اگردستم باین بدرسوخته برسد بلائی بسرش می آورم که خودش حظ کند . بالاخره پس ازآنکه همه مشتریان رفتند وتقریباً کافه خالی شد گارسونی را صدا کرد وبرای این که اورا متوجه منظور خود نسازد گفت مگردیگر رقص ندارید - گارسون گفت خـدا پدرت را بیامرزد ، رقاصه ای کـه دیدید رقصـید حالا توی رختخواب خانه اش خـوابیده ؛شاید تا کنون چند خوابهم دیده باشد .

مرد نا شناس هر قدر سعی کرد که بتواند آدرس منزل رقاصه را ازاو بگیرد موفق نشد ولی فقط توانست اسم مستعاری راکه اودر کافه برای خود انتخاب کرده بود یادبگیرد، نام مستعاراو «مهوش» بود

مجدداً بدبختی شروع شد

جوان ناشناس بعدنیز مجدداً به کافه مزبور رفت وچون فهمید که اطاق رقاصه علاوه بردری که بدرون سالن بازمیشددر دیگری هم داردهنگامی که مهوش آخرین رقص خودراکرد او فوراً از جـای خود برخاست وازکافه خارج شد ودرپشت درختی مخفی شد .

نیمساعت بعدمهوش نیز ازکافه خارج شد وسوار تاکسی گردید. جوان ناشناس نیز بدنبال او بایك تاکسی دیگر براه افتاد یکربع ساعت بعدتاکسی حامل مهوش در اواسط خیابان بزرگمهر توقف کـرد و مهوش ازآن پیاده شد ووارد کوچه تاریکی شدو بیخیال پیش میرفت که ناگهان صدای پائی ازپشت سر شنید، سراسیمه بعقب بر گشت واز دیدن شخصی پشت سرخودچنان دست پاچه شد که زبانش به لکنت افتاد . جوان ناشناس چون مهوش را متوجه خود دید گفت ؛ فریده خانم کجاتشریف میبرید؟ مهوش ابتداخواست خود را بکوچه علی چپ بزند ولی بااطلاعاتیکه ازروحیه جوان داشت منصرف شدو گفت ؛ احمد ترا بهر کس که میپرستی مزاحم من نشو . بـه بین چندقدم دیگربا منزلم فاصله ندارم، اگر کسی مارا اینجا به بیند نه فقط بد می شود بلکه ممکن است موجب خونریزی گردد ، جوان ناشناس احمد گفت ؛ اولادیگر بشما نمیگویم فریده ، ترا مهوش صدا میکنم مهوش من از این حرف ها نمیترسم ، اگر میخواهی از حرفهای من اطـاعت نکنی پاسبان صدامی کنم و ترا باو می سپارم تا ترابعنوان یکنفر دزد بـزندان ببرد ، من مدتها بوددنبال تومیگشتم البته دزدی تو سابقه هم دارد ، چون در همان موقع از دست تو شکایت کردم .

مهوش از شنیدن این مطالب خیلی نگران شدو فهمید اگر تسلیم نظریات او نشودحتماً آبرویش خواهد ریخت ولی با تمام این احوال چاره منحصر بفرد را این دید که متوسل به حیله های زنانه بشود و آهسته گفت احمدبقرآن قسم فردا هرجا بگوئی میآیم،حالا اجازه بده بروم منزل، حاضر نشومرا بیش ازاین بدبخت کنی. گر چه احمد در وهله اول بقبول این پیشنهاد رضایت نمیداد ولـی لحن التماس آمیز مهوش اورا مجبور بقبول کـرد و قرار گذاشتند روزبعد درکافه تصاح یکدیگررا ملاقات کنند.

احمدرفت ومهوش وارد خانه شد . مردجوانی که دررا بروی او گشودوی را بغل کرد وبوسید ، بعد باتفاق وارد اطاق شدند .

مهوش در جواب آن مرد که محسن نام داشت وپرسیده بود دیشب چرا اینقدر ازخیاطخانه دیرآمدی ، گفت محسن جان ، الهی قربانت بروم، باآنکه سعی می کردم هرچه زودتربیش تو بیایم معهذا کاری پیش آمد که نتوانستم بعد در حالیکه با دست موهای سرمحسن را نوازش می داد اضافه کرد حالا تومرا می بخشی ؟ محسن گفت ، مهوش جان ، تومی دانی که من تو رادوست دارم، چطور ممکن است که از تو دلتنگ شوم .

خاطرات غم انگیز

شب مهوش ساعت ها بیداربود و به بدبختی که برایش پیش آمده بودفکرمی- کرد. وقتی به سالهای قبل زندگی خودنظر می افکند می دیدکـه زنی براستی بدبخت است. باآنکه ازنعمت زیبائی بهره مندبود معهذا هیچوقت روی خوشبختی بخودندید از چند ماه قبل که تصور می کـرد با آشنائی بامحسن می تواند درآینده زندگی راحتی داشته باشد بادیدن احمداین امیداو نیزاز دست رفت او هنگامی که طفل هفت ساله ای بودپدرومادرش راکه باتفاق آنها درمشهد زندگی می کرد ازدست داد. مرگ این دونفر که درعرض سه سال اتفاق افتاده بودسبب گردید که او باتفاق عموی خود بتهران بیاید.

عموی مهوش درکارخانه پارچین کار میکرد. مهوش المهاباعموی خوددرپاوچین بسرمیبرد : هنگامی که بسن رشد رسید و زیبائی خیره کننده خودرا باز یافت مورد علاقه یکی از همکاران عموی پیر خود که جوانی ۲۵ ساله بودقرارگرفت . چندی بعد عموی او نیزمرد .

جوان مزبورچون مهوش را بی سر- پرست دیداورا برای خودعقد کردو بلافاصله باتفاق مهوش بتهران آمدند.

مدتی این دونفر بدون اینکه مراسم شرعی بین آنها وجودداشته باشدبایکدیگر زندگی کردند درخلال این مـدت مهوش گوهر عفت خودرا ازدست دادوچون بارها به جوان مزبورکه همان احمدبود پیشنهاد انجام مراسم زناشوئی کرد واوقبول ننمود تصمیم گرفت هرطـوری شده از دست او فرارکند .

ناچار یکشب در حدود هزار تومان پول نقداحمد رابرداشت وفرارکرد. مدتی سرگردان دریکی ازخانه های قلهك بسر برد، درخلال اینمدت پولهایش تمام شدو ازروی ناچاری مجبور به خودفروشی شد،ولی اینکارراز یاد دوام نداد وبافراگرفتن رقص دریکی ازکافه ها مشغول کار گردید، تااینکه بجوانی بنام محسن که جوانی ثروتمندبود علاقمند شد.

مهوش که براستی محسن را دوست داشت برای اینکه اورا ازدست ندهدعشق خودرا ازاومخفی نگهداشت و به او گفته بودکه من درخیاطخانه کار میکنم محسن به اوقول داده بودکه بزودی با او عروسی خواهدکرد ، مهوش اینموضوع را اولین قدم سعادت برای خودمی دانست ولی ناگهان بادیدن احمدتمام آرزوهایش بربادرفت

رضایت اجباری

سپیده دم روز بعد مهوش صبحانه را آماده نمود و سپس محسن را از خواب بیدار کرد و باتفاق او صبحانه خوردند، چندقیقه بعد مهوش به بهانه اینکه میخواهد سرکار خود برود از خانه خارج شد.

ابتدا راه قلهك را درپیش گرفت و بمنزل خود رفت تا ساعت ده صبح درآنجا بود در خلال این مدت لحظه ای از فکر آنچه بر سرش آمده بود غافل نمیشد . ساعت ده وده دقیقه از قهلك بسوی تهران آمد و مقارن ساعت یازده وارد قنادی تصاح شد و احمد را مشاهده کرد که پشت میزی نشسته است .صحبتهای متفرقه ای بین آنهاردوبدل شد .

احمدمیگفت من باید بهروسیله شده پول خودرا از توبگیرم .مهوش برای او قسم خورد که پول را ازبین برده وازفرط بیچارگی مجبور به رقاصگی گردیده است احمد که مجدداً بیاد خاطرات گذشته وشیرینی زندگی با مهوش افتاده بود گفت بسیار خوب بیك شرط حاضرم از دست تو شکایت نکنم وآن اینکه حاضرشوی مانند سابق با من زندگی کنی ،اگر پتك بر مغز مهوش میکوفتند باندازه شنیدن این کلمات متأثر نمیشد اواگر پیشنهاد احمد رامی پذیرفت با پای خود مجدداً بکانون بدبختی قدم مینهادومحسن را ازدست میداد محسن یا جوانی که با آن همه مهربانـی حاضر شده بود بااو عروسی کند، محسنی که تمام وسایل آسایش اورافراهم کرده بود از دستش میرفت .

سرانجام از روی ناچاری مجبور شد پیشنهاد احمد را بپذیرد ،باتفاق از خانه خارج شدند ، ابتدا بمنزل مهوش رفتند وناهاررا بایکدیگر صرف نمودند ، بعد بدستور احمد مهوش وسایل زندگی خود راجمع آوری کرد وباتفاق بمنزل احمد رفتند .

تنهاموضوعی که در همان روز های اول و دوم اندکی باعث خوشبختی مهوش گردید این بود که مرخصی احمد بپایان رسیده و او مجبوربود از صبح تا غروب از خانه بیرون رودو درسرکارخودحاضر شود. مهوش که دیگر رفتن بکافه راکنار گذاشته بود وتصمیم داشت با وجودیکه احمد او را تحت کنترل شدیدقرار میداد دست از رابطه خودبا محسن برندارد.از این فرصت بخوبی استفاده میکردودرخلال ساعات روز با محسن ملاقات مینموداودر خلال اینمدت موفق شد محسن راراضی کند که پس ازازدواج باتفاق به اصفهان یایکی از شهرهای دیگر بروند.

نقشه مؤثر افتاد ، ولی ...

این نکته ناگفته نماندکه مهوش به هیچوجه از آشنائی خود با محسن سخنی نگفته بود ، و در بارهٔ خانه محسن هـم گفته بود که آنجا خانه یکی از دوستان زن اوست ، یکشب هنگامی که مهوش با احمد نشسته وگرم گفتگو بود از یك جمله گفتار اومتوجه فکرتازه ای گردید .احمد پرسیده بودآیا آن خانم دوستت که گاهی بمنزلش میروی زن خوشگلی است؟ احمد میخواست بدینوسیـله با زن زبور نیز آشنا شود ولی مهـوش از این سـئوال توجهش بیك مسئله دیگرجلب شد و آن این بودکه هرطورشده پای زنی راوارد زندگی خود و احمد نماید تا شایدبتواند بدینوسیله ازدست او نجـات پیدا کند . تنها دوستی که مهوش داشت و زیاد هم باوعلاقمند بودزن بیوه زیبائی بنام فیروزه بودکه درقلهك زندگی میکرد.

مهوش ابتدا راضی نمیشدکه فیروزه را مانند خودش بدبخت کند ولی چون بار ها فیروزه باوگفته بود که اگر شمر هم خواستگارم شود با او عروسی می کنم ، اورا برای انجام منظور خود در نظر گرفت واولین ملاقات رابین احمد وفیروزه فراهم ساخت .

بعد ازیك هفته بازهـم آنها را با یکدیگرروبرو نمودواحمد فیروزه رادعوت کردکه بتهران نزد او بیاید وضمناً مخفیانه باوگفت تا با هم ازدواج کنیم فیروزه که درخلال همان چند ملاقات از احمد بیزار شده بود ، چون طبعاً زنی دست کسج و باصطلاح دزد بود تصمیم گرفت پولهای احمد را برداشته وفرارکند . هنگامی که بخانه احمد رفت دنبال فرصت میگشت تا این که یکروز فرصتی برایش پیش آمد . آن روزنزاع سختی بین احمد ومهوش در گرفت و احمد مهوش را از خانه بیرون کرد ، مهوش که از خدا چنین ماجرائی را میخواست با خوشحالی بسوی معشوق خود محسن رفت ، فیروزه نیز مخفیانه پولهای احمد را برداشت دو روزبعد احمدمتوجه سرقت پولهای خود شد و باردیگرنسبت بمهوش ظنین گردید ، از اینرو بیش ازدو ماه تمام نقاط تهران را زیرپا گذاشت ولی نتوانست او را پیداکند .

***

پایان حادثه

درست سه ماه ازفرارمهوش گذشته بودکه یکشب احمد اورا درحالیکه دست دردست محسن واردکافه ای میشدمشاهده کرد این جریان چنان احمدرا تحت تاثیر قرار دادکه با حالی خشمناك وارد کافه شد ولدی الورود سیلـی محکمی بگوش مهوش و سیلی دیگری بگوش محسن نواخت وچون محسن در مقام نزاع برآمد ،احمد ازجیب خودچاقوی برنده ای رابیرون آورد وضربه هولناکی بسوی محسن پرتاب کرد ولی قبل ازاین که تیغه چاقو ببدن محسن برسد ، شخصی خود را جـلو انداخت و تیغه چاقو تا دسته درشکم اوفرورفت . این شخص مهوش بود . همین ضربه کافی بودکه مهوش ازپای درآیـد . مامورین احمد را دستگیر کردند . مهوش قریب ۱۵ روز دربیمارستان بستری بود وسپس جان سپرد . احمد درمحاکمه ازجرم خوداظهار ندامت کرد ولی سرانجام دادگاه او را با دو درجه تخفیف به پانزده سال حبس با اعمال شاقه محکوم کرد .

«اسد»

کارت دعوت عروسی

ماه محرم وصفر تمام شده ومجالس عروسی شروع شده آقایانیکه بهتریـن کارتهای دعوت عروسی و مجالس جشن و سرور را لازم دارنـد بشرکت سهامی تحریر ایران مراجعه فرمایند و مطمئن باشند بهتر از همه جـا میتوانند کارت دعوت تهیه کنند پشیمانی نخواهیدداشت

شرکت سهامی تحریر ایران چهار راه لاله‌زار اسلامبول تلفن ۳۶۲۲۴

در شهرستانها هم از نمایندگان شرکت میتوانند خریداری کنند .

بقیه از صفحه ۹

ساقدوش !!

گذاشت . بعد رفت توی آبدار خانه و مدتی سربسر نوکر ها و آبدار گذاشت و با آنها یکی دو تا چای خورد و هر وقت اسم تورا پیش آنها می‌برد خیلی خودمانی بود و فقط پرویز خالی میگفت! این آدم کثیف که در اندرالصور میکردیم نوکر تو است بعداز این کارها همه گفتند اشتباه کرده ایم شاید الله تو باشد ! از آبدار خانه به آشپزخانه رفت و از آشپز پرسید شام چه درست کرده است و پس از آنکه مقداری خورش را لای نان گذاشت و در دستمال پیچید گفت باید غذای منزل عروس را پیش سك گذاشت تا همیشه فرمانبردار ومطیع داماد باشد! بحق چیزهای نشنیده ! یکی از نوکرها باو جواب داده بود اگر حال وروز سك درمنزل آقای دامادهم مثل حال وروز توالله باشی باشد که پناه برخدا! مرد که بجای هر گوله جوابی فقط یك کشیده بیخ گوش نوکره زده وگفته بود غلط زیادتر از دهانت لکن! الله باشی خودت هستی وهفت پشتت است !از این حرف که ولا فاصله بگوش ما رسید فکر کردیم اگر این مرد الله تو نیست پس کیست ؟ بعد که آقا آمد تاعقدرا جاری کند او هم آمد و روبروی ما نشست وبا چهارچشم به تو نگاه میکرد گوئی میخواست تو را بخورد این نگاهها قدری مرا ناراحت کرده بود که میخواستم همانجا یك چیزی از زمین بردارم وتوی سرش بزنم وبگویم مردکه حرف حسابت چیست ؟ از همه بدتر ومضحك تر آن بود که موقع رفتن جلو همه نوکر ها پنج تومان ازجیبش در آورد وبه محرر آقا انعام داد.

سر میز شام که خودت الحمد لله شاهد بودی و میدیدی که این نوکر یالله یا هر گوفت وزهرمار دیگر مثل آدمهای از قحطی فرار کرده چطور دست توی هر ظرفی میبرد و از محتویات آن نوش جان میکرد همه از یکدیگر می پرسیدند: این ژنده پوش بی تربیت دیگر چه صیغه ایست که بین یك عده مدعوین محترم حاضر شده و بساط عیش آنها را بهم زده است؟ ووقتیکه شنیدند باتو آمده صحبت‌های دیگری هم بمیان آوردند که قلم من شرم دارد همه آنرا بیان نمایده ای همینقدر میگویم که نسبت‌های زشتی بتو دادند و بادلیل و برهان آنهارا ثابت میکردند. تو باحمق از رفقای اداری کنار میز مشروب استاده بودی و باده گساری میکردی باآنها میگفتی و میخندیدی و هیچ داخل این حوالم و صحبتها نبودی ولی من خون میخوردم وخم بابرو نمیآوردم! چند دفعه خواستم بتو بگویم که این شخص کیست که تااینددرجه محرم راز تو شده است ولی حرف تا نوك زبانم آمد وبرگشت.

از وقاحت‌های این مرد نمی‌توانم چیزی بگویم همینقدر بدان که پس از ختم شام خودش را بمادرم رساند و از پای او نشگون محکمی گرفت که صدای فریاد مادرم بلند شد وفقط بخاطر تو چیزی باو نگفت ولی این مرد جلنبر کثیف باین کار اکتفا نکرد و زیر گوش مادرم هی میگفت حالا که شیرین زن پروبر شده توهم بیا زن من بشو! تو بیوه زنی و من هم بیوه مرد! مادرم میگفت اگر در غیر از این مجلس جای دیگری بود یك جفت کشیده بیخ گوشش می‌بستم. وقتیکه اطاق غذاخوری خلوت شد. او دو باره بآن اطاق برگشت و باتوکرهاسر میز غذا نشست ودر خوردن تمام ته ظرفها و نوشیدن تمام ته گیلاس‌های مشروب باآنها کمك کرد وآخر سرمست کردوبزور کلفت جوان مارا در آغوش گرفت وبوسید. از این حرکت نوکرها همه عصبانی شدند واو راکتك مفصلی زدند و بدون اینکه راجع بموضوع به کسی اطلاع بدهند اورا از درخانه بیرون کردند این نامه را من فقط باینمنظور نوشتم که تو بدانی اولا آوردن این مردکه ژنده‌پوش در مجلس عقد بسیار اثر بدی از لحاظ تو کرد و باعث گفتن خیلی چیز ها شد ثانیاً اگر پیش تو شکایتی از عمل دیشب نوکرهای منزل مانمود بدانی که او چکارهائی کرد وچقدر فضاحت ببار آورد تاآن بلارا ناچار بسرش آوردند. بهر حال فوراً توضیح بده که این شخص کیست و چکاره است تامن باقوام خود بگویم ورفع خجالت از خود بکنم.

«قربان توشیرین»

پرویز پس از اتمام خواندن این نامه دچار دوار سر شدیدی شد چشمانش سیاهی رفت و پاهایش سست گردید .بروی صندلی راحتی افتاد ومدتی سر را بین دستهای خود پنهان ساخت ، او باخود آهسته صحبت میکرد : چطور بگویم که او کیست ؟آنهم بعداز این‌همه اتفاقات ؟ اگر او را باخود نمی‌بردم که نمی‌شد وفضاحت بدتری ببار میآورد واکنون که بردم این بلارا به سرم در آورده‌است ! خدایا چکنم ؟ شیرین خوشگل است ، جوان است ، ثروتمند است، از خانواده بسیار محترمی است وباعث ترقی بیشترمن درجامعه میشود اگر از دستم برود همه‌چیز ازدستم رفته ولی بااین‌صورت دیگر چطور می‌توانم او را راضی بهزندگانی باخود بکنم ؟ اگر بگویم که او کیست که آن تصور رکیك وبدنام کننده را درباره‌ام می‌کنند واگر بگویم ... آه که دارد سرم میترکد ! ای کاش زمین دهان باز میکرد ومرا می‌بلعید. اگر بگویم او کیست ! باآن افتضاح بازیها باآن دستمالی به شیرینی‌ها ؟ باآن سیگار برداشتن ازروی میز ودرجیب گذاشتن باآن ته ظرف خوردن وته گیلاس عرق مهمانهارا بالاکشیدن ؟ باآن عشقبازی اول بامادر شیرین وعشقبازی دوم باکلفت او وبالاخره باآن کتك خوردن از نوکرها وازخانه بیرون‌شدن ؟

آنوقت تمام حسب ونسبی که برای خودم پیش شیرین و مردم ساخته‌ام مثل برف جلوآفتاب آب میشود وبزمین فرو میرود !

خدایا چکنم ؟ صلاح دراین است که از ازدواج با شیرین منصرف شوم. اصولا تااو زنده‌است باید از ازدواج منصرف شوم و صبر کنم بعداز مرك او زیرا همیشه وهروقت همین آش وهمین کاسه را دارم ..

بلی نمی‌توان نه بشیرین ونه بمردم گفت که او پدر من‌است وسابقاً نوکر بوده ومرا دراین‌خانه وآن خانه بزرك کرده است . صلاح درآنست که مردم هر تصور دیگری راکه میخواهند بکنند الا اینکه او پدر منست ومن یگانه پسر او هستم .. آخ پدرجان ! چقدر دیروز بتو گفتم فقط امروزه را خانه بمان ! وتو گفتی اینهمه زحمت کشیدم برای امروز چطور می‌توانم خانه بمانم؟ میخواهم سعادت وعروسی تورا ببینم ... حالا دیدی وحظ کردی ؟.

(پایان)

اروفاک

کرمعلی دامدار اهل نیاوران میگوید :

بهار گذشته گوساله های من دچار اسهال شدند هرچه دادم نتوانستم از اسهال آنها جلوگیری کنم دراین موقع شنیدم ماده ای بنام :

اروفاک

بغذای گوساله ها اضافه میکنند که اسهال دامهارا معالجه میکند من هم چندروز بگوساله ها دادم وبلافاصله اسهال آنها خوب وشروع بچاق شدن نمودند، تعجب درانیست که باتغذیه اروفاک دامهایم خیلی زودتر از معمولی چاق شده وبرای فروش ببازار بردم ازآن ببعد بغذای تمام دامهایم اروفاک اضافه مینمایم.

نماینده کارخانجات لِدِرلی درایران - کی - بی - سی خیابان اکباتان ساختمان حبیب تلفن ۳۳۳۳۵

افزودن اروفاک

بغذای دامها وطیور پرورش ونگاهداری آنهارا باصرفه‌تر وپرمنفعت‌تر مینماید

دنباله من از چنگال استالین فرار

تمام ۶۸۰ نفر مارا در یك قطار بزرگ که واگون های آن برای حمل حیوانات بکاربرده میشد ، جادادند، برای هرواگون درحدود ۵۲ نفر از مارادرنظر گرفتند در حالیکه هر واگون بیش از ۲۰ تا ۳۰ نفر جا داشت .

پس از ۲۶ روز بالاخره به «نووی سیبرسکی» که سابقاً «نووی نیکلایسکی» نام داشت رسیدیم.

در طول راه روزی یك لیوان آب گرم ویك قاشق چای‌خوری شکر و ۵۰۰ گرم نان سیاه و بهر دو نفر یك ماهی ترش که «سیلوتکا» نامیده میشود میدادند

در «نووی سیبرسکی» مارا از قطار پیاده کردند وبقطار دیگری بشهر «توسکی» و از آنجا به اردوگاه «اونسکی» بردند قرار بود ، عده‌ئی از زندانیان در همان اردوگاه کار اجباری «اونسکی» نگاه دارند، ولی در این اردوگاه بعدی زندانی وجود داشت که دیگر بهیچ وجه جای خالی نبود ، پس ازمدتی مارا دوباره به «توسکی» برگرداندند وباداره «گ.پ.او» راهنمائی کردند. اردوگاه اونسکی، تقریباً آخرین نقطه مسکونی سیبری است پس از آن در ۴۵۰ کیلو متر دشت یخبندان است که تاکنون پای بشر بآن جا نرسیده است .

ناتمام

شروع بمرحله نوین خیاطی

با اجازه رسمی وزارت فرهنك

طبق آخرین مند پاریس وآمریکا برش بی‌برو و دوخت انواع لباس‌های روی مانکن‌را مدت ٤ ماه درکلاس مخصوص آموزش بانو صبا فرابگیرید - کلاس مخصوص گلسازی وانواع کارهای دستی دائراست .

شاه‌آباد - کوچهٔ ظهیر الاسلام کاشی ۷۲ تلفن ۳۹۹۰۹

یکی ازمحصولات بنگاه صنعتی وتجارتی مهدی‌پور

صابون ب . ت . آ

B.T.A

شماره ثبت ۹۲۲۳

یگانه صابونی‌است که میتواند از شوره سر ، وریزش مو وخارش سر وموخوره وسفید شدن بیموقع مو وطاس شدن سر جلوگیری نماید وسررا پربشت و مجید نموده وازتمام عوارضاتی که ممکن‌است سررا تهدید نماید ازقبیل جوش‌زدن یاکچلی سر جلوگیری نماید وموهای ریخته شده سررا برویاند .

فروش کلی : بنگاه صنعتی و تجارتی مهدی‌پور

خیابان ری مقابل دبیرستان پهلوی تلفن ۳۱۰۴۴

فروش جزئی کلیه داروخانه های معتبر از شهرستانها نماینده پذیرفته میشود

صحبت دوستانه

اولی - من امروز احتیاج مبرمی به دویست ریال پول دارم ، اگر داری کار مرا راه بیانداز، میدانی که من فقط خواهش خودرا بتو میگویم .

دومی - از لطف تو متشکرم، مطمئن باش که وقتی بمن چیزی میگوئی مثل اینست که اصلا حرفی نزده‌ای .

انتظار

مشتری بصاحب رستوران - آقا من مدتهاست که در انتظار غذا نشسته ام.

صاحب رستوران - بکدام گارسون سفارش غذا داده اید ، بهمان که موی سرش سفید است .

مشتری - بلی ، ولی آنوقت که من سفارش غذا دادم مو هایش سیاه بود .

گارسون عجوزه

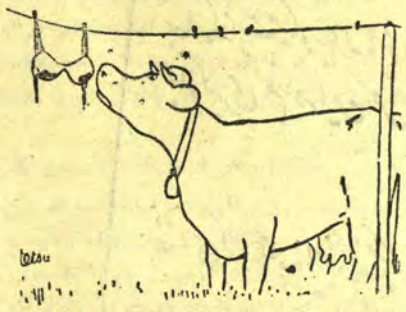

احساسات حیوانات
بدون شرح

علت گریه

اولی - چرا این بچه آنقدر گریه میکند و بهانه میگیرد ؟

دومی - هیچ خانم ،رفته بودیم کرج کنار رودخانه یك گودال پرآب بود و میخواست آنرا با خود بخانه بیاورد.

در دانشکده پزشکی

استاد - ساق یك پای بیماری کوتاه تر از پای دیگرش است برای اینکه این بیمار نلنگد چه باید بکنیم.

دکتر بعد از این بلندی آن پایش را هم میبریم تا هر دو پایش مساوی شود.

استدلال بجا

مردی که شب پیش ازدواج کرده بود صبح زود بحمام رفت ولی همه نمره‌ها پر بود وصاحب حمام باو گفت که باید یکساعت صبر کند . مرد اندکی فکر کرد و سپس گفت :

- چیز عجیبی است ، مگر همه دیشب عروسی کرده اند

نتیجه وزن زیاد ...

هدف

هنگامی که یکی از دیکتاتور های معروف برای سرکشی بشهر کوچکی رفته بود طبق معمول صد و یك تیر شلیك کردند ، چندروز بعد یکی ازاهالی که ازدور صدای تیرها را شنیده بود برفیقش گفت :

- چیز عجیبی است ، صد و یك تیر شلیك کردند و هیچکدام بهدف نخورد ، تیرانداز هم اینقدر ناشی .

سن خانم ها

- آقا کوچولو ، چند سال داری؟

- والله نمیدانم

- چطور پسری قد تو نمی‌داند چند سال دارد .

- آخر وقتی من بدنیا آمدم مادرم بیست و نه سال داشت .

- خوب پس اینکه حساب کردنش آسان است .

- ولی اوحالا بهمه میگوید که بیست و پنج سال دارد .

جدول کلمات متقاطع

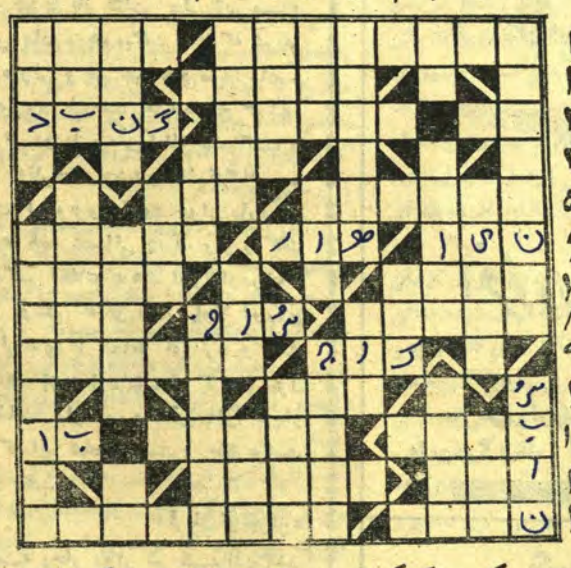

افقی: ۱- چندی پیش بررقیب خود فائق آمد و بر مسند فرمانروائی نشست- واین یکی ازرقیب خوه شکست خورد و حریفش بجای او آمد ۲ - همت بلند دارکه اینان - از همت بلند بجائی رسیده اند - ظاهر آراسته ۳ -یکه و تنها - سلسله‌ای از سلاطین ایران -سقف امامزاده ٤-بالاخره همه بدین دیار رهسپارند ٥-سابقاً بنظام وظیفه می گفتند . قزاق ٦ - پدر بزرگ . سگ گیرنده . سراغش را ازعروس بگیرید ۷- اصلا . پادشاه سابق رومانی ۸ - قرار پنهانی . بعضی حیوانات دارند . جوان۹- پایان ندارد و الا غذای زن تازه زابود . پیش قراول ابوالکلام آزاد ۱۰-فرزند طوفان ۱۱ - پولدارترازهمه . نان آلو . با وفای ابدی ۱۲ - باغ بهشت .آش تن تب دار ۱۳ - احتیاج . مخزن سورمه .

عمودی : ۱- فصلی که دانش‌آموزان ازآن وحشت دارند. چوپان ۲- ازجیب همه پنهانی امرارمعاش میکند . بله ۳ . برای نهادن چه سنگ وچه .. -نشود- آشکار کن ٤ - مخفف آنکه ٥ - خواهر . امر یافتن ٦ - اندرون شاه شهید و محل وزارت دارائی . زلف اسب . شهری درشمال ۷ - میان دلدار گانش اشك آور است -از شما باو میگوید و از او بشما ۸ - مردود . جهان بین جم . اشك ریزآسمان ۹ - بزرگ . میان بریده‌است والا خون میآشامید ۱۰- وحشی نیست ۱۱ - آبی باو برسانید ، ولی این مرد بهمه آب میرساند . هیکل و اندام ۱۲ - بیل سربهوا . شهرعقرب ۱۳ - صفت یاران وفادار . دل از دست دادگان

هوشنگ بیات

حل جدول شماره قبل

افقی :

۱ . برد ، مرسوم ، سنا ۲ . زیرك ، یار ، بیضی ۳ . کم ، موهن است ،ان ٤ . له ، یکسال ، کم ٥ . نسل ، نامجو ٦ . سعدیا ، مداد ۷ . دیوانه ، شرم آور ۸ . انار ، گلگیر۹ . نهفته ، دین ۱۰ . به ، روی دل ، فت ۱۱ . دیر زمان ، رم ۱۲ . اوره ، ایا ، راست ۱۳ . رفو ، (م) نهرو ، بور

عمودی

۱ . بزك ، اسدار (اسرار) ، دار ۲ . ریمل ، عین ، بلوف ۳ . در ،هندوانه رو ٤ . کم . سیاره ، ده ٥ . ویلان ، فری ٦. کهیر ، توران ۷ . سانسور،جهیزیه ۸ . جارو (۱) ، دمار ۹ . ملس ، النگو ۱۰ . بت ، آمالی ، نر ۱۱ سی . گندم گون ، آب ۱۲ . نظام ، آری ، ترسو ۱۳ . این ، مرشدی ، متر

چگونه تردید مبدل به تصمیم شد

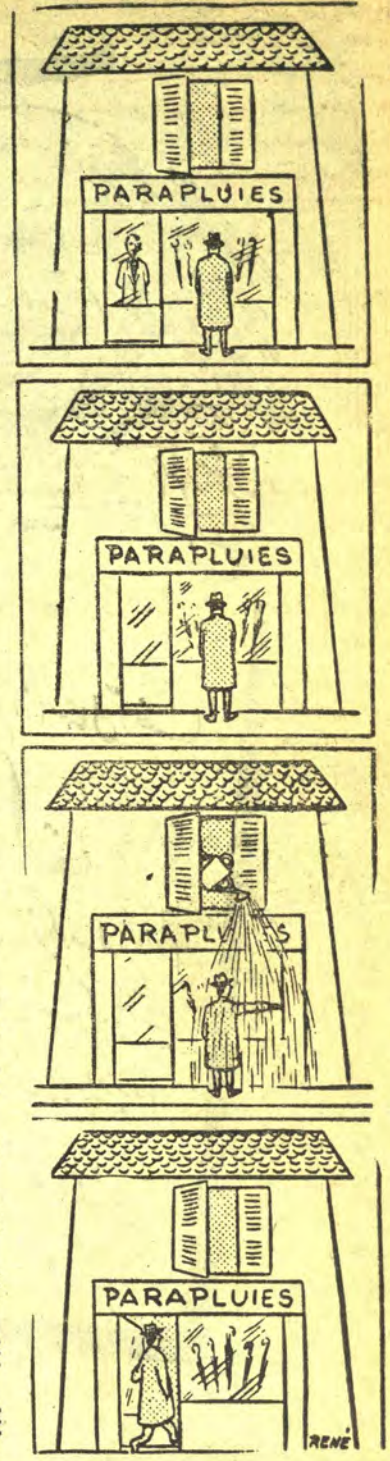

داستان بدون‌شرح : ازبالا بپائین

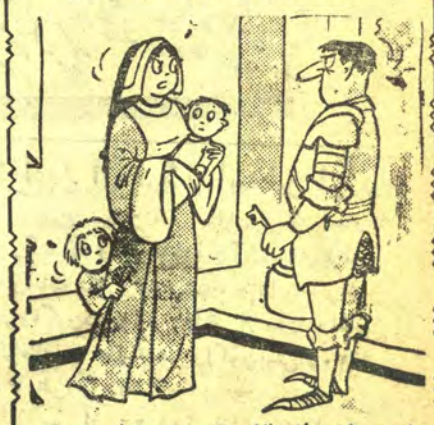

شوهریکه تازه از سفر رسیده است ، این بچه ها مال کیست ؟

زن- درمدت غیبت تومن دومرتبه ترا در خواب دیدم و از فرط علاقه در همان خواب از تو حامله شدم و حالا این بچها محصول خوابهائیست که دیده‌ام!.

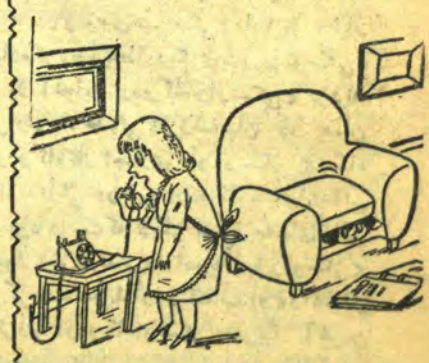

- الو، نخیر ، من «موموش» عزیز شمانیستم ، من مادرش هستم، چه فرمایشی داشتید ؟

اختلال حواس !

دکتر - اینطور بنظر میرسد که شما یك کسالت قلبی دارید،سنتان چقدر است؟

بیمار - هیجده سال و دوازده روز و شش ساعت وبیست وپنج دقیقه!..

دکتر - اوه ،پس اختلال حواس هم دارید .

- به به ، بنازم باین بخت و اقبال بعداز چندروز گرسنگی امروز غذای لذیذی خواهیم داشت .

زن- هیچ مایل نیستی بدانی با آن پول کمی که داده بودی چگونه من لباس باین قشنگی و گران قیمتی تهیه کردم .

دو معشوق

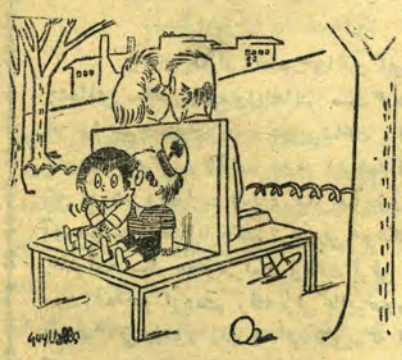

خاطر جمع باش که خواهر کوچکت امروز آسایش مارا برهم نخواهد زد،زیرا برادر کوچکم را نزد او فرستاده‌ام و آنها هم سرشان گرم است .

آقا - چرا بچه آنقدر سروصدا میکند

کلفت - تا حالا سه کاسه سوپ جلو او گذاشته‌ام بازهم فریاد میزند ومیگوید گرسنه هستم .

مکانیسم آفرینش

گر محرم راز من بجوئیم — راه و روش نوین بپوئیم
وزعشق وحدیث یارغایب — اسرارنهان خویش گوئیم

آیا شعر بالا توجه شمارا جلب نموده است ؟ ... پس بدانید که این وصف کتاب نوظهوری است بنام (حکمت نوین: مکانیسم آفرینش) که دربارهٔ اسرار آفرینش بازبان بسیار ساده سخن می گوید. باچاپ عالی دو رنگ چاپ شده. از کتابفروشیهای معتبر وروزنامه فروشها بهای سی ریال تهیه فرمائید طالبین شهرستانها باصندوق پستی ۳۳۵ مکاتبه نمایند.

کلاس پنجم فنی دختران

درآموزش وپرورش ایرانشهر ازاول آذر تشکیل میشود

با در نظر گرفتن سوابق قبولی دانش آموزان ایرانشهر برای ثبت نام بانوان جای تردید باقی نمی ماند. ایرانشهر شاه آباد

آقایان تجار و مدیران محترم شرکتهای بازرگانی

برای تهیه کارتهای کریسمس ازنوع مینیاتور و ساختمانهای وتاریخی آثار صنعتی سه هزار سال ایران که بهترین تحفه برای رفقای تجارتی مقیم کشورهای خارجی است ازحالا باین شرکت مراجعه فرمائید که با فرصت کافی تهیه و بموقع بفرستید شرکت سهامی تحریر ایران (برادران کاشانی) چهارراه لاله زار اسلامبول تلفن ۳۶۲۲۴

امروز و امشب در سالن نادر پارس

«فرهنگ سابق»

بزرگترین کنسرت سال توسط

دوشیزه نسرین و آقای جفرودی

بهمراهی ارکستر نادر نیاکان

فیلم پیوند زندگی یا پشیمان

عالیترین فیلم فارسی - محصول استودیو فیلم ف . ا . م

این فیلم مورد پسند اعلیحضرت همایونی وعلیاحضرت ملکه ثریا پهلوی قرار گرفته است

دراین فیلم که عده کثیری ازخوانندگان ونوازندگان رادیو تهران شرکت دارند بزودی درسینما های تهران نمایش داده خواهد شد

درمان کامل سوزاك کهنه وتازه

امراض مقاربتی زنانه جلدی وضعف توا - دکتر جلال بهی زاد خیابان شاهپور جنب سینما جهان نرسیده به ابوذر جمهری

دکتر حکیمیان

بیماریهای داخلی - زنان اطفال - پذیرائی ٤ تا ۸ بعدازظهر - چهارراه عزیزخان

خدا حافظی

چون عازم ماموریت برشت میباشم بدینوسیله از کلیه کسانیکه بواسطه کمی وقت موفق بملاقات حضوری نگشته خدا حافظی نموده سعادت وسلامت همگی را از خداوند مسئلت دارم.

اکبر سهیلی ارشدی افسر شهربانی

اعجاز علم پزشکی

ترک تریاک ومرفین

بدون کم شدن فشارخون یانارا حتی درمدت سه روز بوسیله قید الکتشافی دکتر دادخواه

معاینه برای ترک تریاک مجانی است

شمالی - اول لاله زاره ازطرف توپخانه باغ علاء الدوله

تلفن — ۳۸۱۷۰

چرخ خیاطی ژوکی باغلب خانه ها راه

زیرا خدا اکثر رضایت خریدار انرا تامین کرده است

ژوکی : برنده جایزه استحکام وزیبائی ازنمایشگاه چرخ خیاطی

محل فروش : کلیه چرخ فروشیهای معتبر تهران وشهرستانها

کانون آگهی آوا

این کتاب راهنمای شما برای رنگ کاری ساختمان ومتعلقات آن است

قبل از رنگ کاری منزلتان با ما مشورت نمائید تا بهترین رنگهای ساخت کارخانه دوپن آمریکا را در اختیارتان بگذاریم

فروشنده انحصاری : آ. حکیم وشرکاء تهران خیابان سعدی تلفن ۳۶۱۲۱

DUPONT DUCO-DULUX

و از هر کجا این علامت را دیدید خریداری نمائید

رادیو تلفونکن ساخت آلمان

ذوق وسلیقه وابتکار سازندگان تلفونکن خریداران رادیو تلفونکن را خشنود میسازد. رادیو تلفونکن باضمانت فروخته میشود و تعمیرات آن همیشه مجانی است

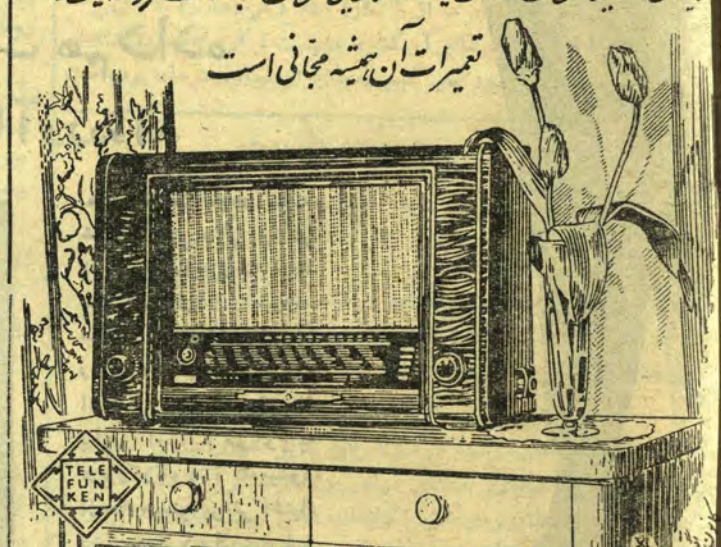

TELEFUNKEN

نمایندگی تلفونکن : خیابان شاهرضا - چهارراه کالج - تلفن : ۴۰۹۲۰ - تلگرافی رادیوتون

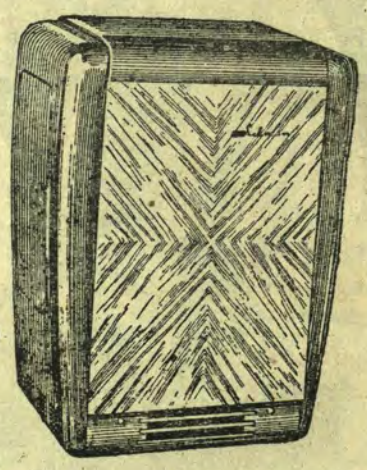

کارخانه سازنده بخاریهای کلمن با ۵۰ سال تخصص مدلهای جدید سال را که ازحیث قشنگی وارزانی قیمت واستحکام درنوع خود بی رقیب است در دسترس خریداران محترم قرارداده است. بخاری «کلمن»

اطاقهای شما را هم گرم وهم مزین میسازد

کانون آگهی

Coleman

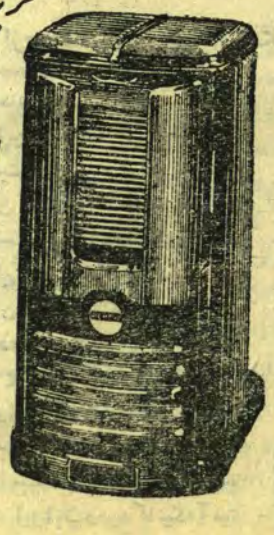

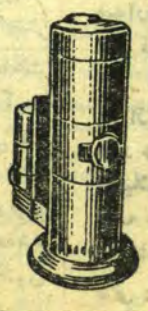

مرکز فروش : فروشگاه کلمن - چهارراه لاله زار - تلفن ۳۹۱۰۸

نمایندگی بخاریهای کلمن

از نظر مساعدت با مصرف کنندگان محترم که در موقع گرانی قیمتها یکنوع کمك بمنویات دولت میباشد معامله اقساطی نیز مینماید ورعایت نوبت در تحویل ونصب بخاری بوسیله متخصصین شرکت بعمل خواهد آمد

کرم ویتامینه بلنداکس

خانم ! آقا !

دقت کنید - ویتامین D تنها وسیله جلوگیری ازخشکی وچین خوردگی پوست صورت است وتنها کرم بلنداکس "ساخت آلمان" است که دارای ویتامین D بوده ومیتواند طراوت وزیبائی شما را حفظ کند.

کانون آگهی شهزاد

رداسکلتون و بچه‌اش

تصور میشود رداسکلتون درزندگی مردی جدی وفعال است زن و بچه‌خود مخصوصا «کاترین» دختر کوچکش را خیلی دوست دارد واوقات بیکاری خودرا ببازی وسرگرم‌ساختن «کاترین» میگذراند .در این عکس نیز بطوریکه ملاحظه میکنید رداسکلتون باقیافه جدی عکسهای یك کتاب مصور را بکاترین نشان میدهد .

تیرون‌پاور پدربزرگ شده‌است

شاید برای شما باور کردنی نباشد که «تیرون پاور» هنرپیشه محبوب سینمائی اخیراً پدربزرگ شده است وتعجب میکنید که چگونه این هنر پیشه باین زودی بچه دار و سپس نوه دارشده‌است .

ولی بطوریکه در این شکل ملاحظه میکنید تیرون‌پاور درکنار دخترش «استفانی» ونوه‌اش «کریستیان» ایستاده‌و باقیافه‌ای خوشحال وبشاش به‌نوه شانزده‌روزه خودمینگرد

زیبائی و جذابیت «پاتریسیا مدینا» و شمشیر بازی و هنر نمائی «لوئی هوارد» دست بدست هم داده

وفیلم «بازگشت کاپیتن بلاد» را بروی پرده سینما آورده اند

درماههای تابستان بعلت گرمی هواسینماها رونقی ندارد علاقمندان بسینما دراین چندماه گردش‌سرپل و تفریح درهوای آزادرا به‌رفتن‌سینما ترجیح‌میدهند ازاینرو سینماهادراین‌چند ماه فیلمهای‌خوب خود را برای فصل زمستان ذخیره کرده‌اند واکنون چندهفته است که بازارسینما گرم‌شده است .

این موضوع بخوبی ازفیلمهای این هفته سینما ها معلوم میشود زیرابعض از آنها فیلم های ایرانی را نمایش میدهند که خواه خوب‌یا بدمشتری دارداکثر مردم فقط‌بخاطر اینکه‌این فیلمها توسط هموطنانشان تهیه‌شده‌بتماشای آنهامیروند چندسینمای‌دیگرهم‌فیلمهای جدیدودرجه‌اول امریکائی را نشان میدهندکه یکی ازآنها فیلم «باز گشت کاپیتن بلاد» است که در سینمای کریستال نمایش‌داده می‌شود. «بازگشت کاپیتن‌بلاد» ازفیلمهای تمام‌رنگی شرکت فیلمبرداری «کلمبیا» است که دوهنرپیشه‌مشهور «لوئی‌هوارد» و «پاتریسیا مدینا» درآن شرکت دارندو کسانیکه یکمرتبه فیلمی ازاین‌دوهنرپیشه را دیده باشند مسلماً بتماشای فیلم «کاپیتن بلاد» هم خواهند رفت.

بلاد و ایزابلا در یکی ازصحنه های هیجان انگیز فیلم

موضوع این فیلم ، سرگذشت یك دزد دریائی است‌که قلبی رئوف دارد و نسبت به‌بردگان منتهای ملاطفت‌رامبذول میدارد . بهمین‌جهة پس‌ازدستگیری مورد عفو قرار می گیرد وآزاد میشود.

این راهزن‌که همان کاپیتن‌بلاداست پس‌از آزادی درصدد ازدواج با معشوقهٔ خود «ایزابلا» برمی‌آید ولی کاپیتان «هیلاری» بعنوان‌اینکه‌بلاد بیکی ازبنادر حمله کرده ومقداری ازجواهرات‌سلطنتی را بغارت برده‌است اورا دستگیر میکند، ولی بلاد بکمك ایزابلا وبردگانیکه‌آنها را آزادکرده بود رهائی‌می‌یابد ودوباره براهزنی میپردازد ، درخلال این احوال برفقای سابقش برخورد میکند و تصمیم میگیرد دزد اصلی جواهرات سلطنتی را دستگیر کند وبالاخره پس‌ازاینکه درشهر های مختلف خودرانماینده شرکت‌کشتی رانی ودکتر معرفی مینماید وچند دفعه هم بادزدان زدو خورد میکند، دزداصلی‌جواهرات را می‌یابد و ضمناً ازنقشه او دائر بر حمله بیکی از بنادر اسپانیا موسوم به «پورتوبلو» آگاه‌میشود، ازهمه مهمتر براثر اشتباه دشمن‌خود «هیلاری» باین نکته پی‌میبرد که «ایزابلا» نیز در همین بندر زندانی است.لذا بلافاصله خودرا بآن بندرمیرساند ووسایل مبارزه باراه‌ زنان‌دریائی وخنثی کردن نقشه آنهارا فراهم میکند،درهمین‌موقع «هیلاری» نیزبرای دست یافتن به «ایزابلا» به «پورتوبلو» میآیدواینده نفردرحضورفرماندارشهر، روبروی یکدیگر قرار میگیرند ، هیلاری هویت کاپیتن بلادکه‌خود را بنام دیگری معرفی کرده‌بودفاش میکند ، فرماندار شهر را میکشد و . . . »

در اینجا فیلم بسیارمهیج می‌شودو تماشاچیان‌بااشتیاق فراوان‌منتظرند‌ببینند که نتیجه فیلم چه میشود .

رل «کاپیتن‌بلاد» دراین فیلم بعهده «یوئی هوارد» است و «پاتریسیامدینا» نیز دررل «ایزابلا» تماشاچیان‌رامجذوب ومسحور زیبائی وهنرنمائی خود میسازد رنك فیلم اگرچه دربعض صحنه‌هامتناسب نیست ولی چشم‌را خسته نمیکندوخودفیلم نیز دارای صحنه‌های خسته کننده‌نیست.

در بالا می بینید دراین مجله منتشرساخت اسم جدیدی هم‌برای‌خود انتخاب کرد. این‌عکس با آن اسم غوغای بزرگی در هولیوود بر پا کرد ، وزود تر از همه «همفری بوگارت» ازاو تقاضا کرد درفیلم آینده‌اش که‌در هندوستان تهیه‌خواهدشد شرکت کند . «ولی شاراشان» تا کنون باین‌تقاضای همفری‌بوگارت جواب نداده است و فعلا بیشتر وقت او جلو دور بین عکاسی‌مخبرین‌وتهیه کنندگان عکس هنر پیشگان میگذرد ،وباین وسیله می‌خواهد نخست‌چشم زیبا پسندان را بسوی خود جلب کند وآنگاه وارد عالم‌سینما شود.

یك جفت ساق پای متناسب و یك سینه برجسته نام این هنرپیشه‌رامشهورساخت

یکروز صبح که‌تازه اهالی هولیوود ازخانه های خود بیرون آمده بودند چشمشان به‌عکس روی‌جلد مجلهٔ‌ای افتادکه بی‌اختیار آنها را در مقابل‌خود متوقف ساخت ،این عکس متعلق‌بزنی بودکه یك‌جفت‌ساق پای زیباوبی نظیر و سینه‌ای برجسته وهوس‌انگیزوسیمائی‌جذاب داشت . این زن‌جذاب وآشوبگر «شاراشان» نام داشت .

کمپانیهای فیلمبرداری از مدتها پیش سعی داشتند که «شاراشان» را بچنك آورند. اسم حقیقی‌این‌زن «الن‌استرلینك» بودکه ازسال ۱۹۴۸ بواسطه زیبائی خیره‌کننده‌اش مورد توجه محافل هنری قرار گرفت . ازاین رو مدتی در کارگاه مدسازان کارمیکرد،سپس درفیلمی بنام «دختران نیتون» بروی صحنه آمد وهنرنمائی زیادی کرد. ازآن پس شرکتهای فیلمبرداری هر یك برای بدست آوردن او بایکدیگر شروع برقابت کردند ولی‌درخلال‌این احوال «الن‌استرلینك» ازدواج کرد وخانم «بیل‌هولنیکورت» نامیده شد .چهار سال‌ازاین ماجرا گذشت ، یکروزکه عصر خانم «هولنیکورت» مشغول آرایش‌بودناگهان چشمش به‌ساق پای‌خود افتاد وبرای نخستین بار متوجه شدکه ساق پای زیبائی‌دارد، از زیبائی‌سینه‌اش نیزکم وبیش باخبر بود . از این رو پس از اینکه‌خوب‌یك‌یك اندام خودرا از نظر گذراند فکری بخاطرش‌رسید، و این فکر مراجعت بعالم سینما بود. فردای‌آنروز با مدیر یکی ازمجلات سینمائی وارد مذاکره شد و عکسی را که

یك ستاره جدید ایتالیائی

«سیلوانا پامپانین» یکی‌ازهنرپیشگان جوان‌ایتالیائی‌است که باآنکه‌هنوز زیاد پا برروی صحنه‌سینما ننهاده محبوبیت‌فوق‌العاده‌ای‌بدست‌آورده و مخصوصا خود ایتالیائیها برای او سرودست میشکنند ،بطوریکه علاقمندان او باآنکه هرفیلمش‌را چندین بار می‌بینند باز هم آتش اشتیاقشان شعله‌ورتر میشود

آخرین‌فیلم سیلوانا «آدم‌خواران» نام دارد .در این فیلم سیلوانا‌ومعشوقش «ولیستروموسو‌لینو» که سرگذشت شور انگیز عشقشان داستان رومئووژولیت‌را بخاطرمی‌آورد ، گرفتار وحشیان آدمخوار میشوند و آنقدر تحت فشار وشکنجه قرار میگیرندکه‌در صدد خودکشی برمیآیند . ولی بالاخره به‌نیروی عشق‌خودو بر اثرسعی وکوشش زیاد از چنگال آنان نجات می یابند .

فیلم «دختردهکده» که‌رل‌های‌اصلی آن‌بعهده «بینك کروسبی» بیل‌هولدن است .بینك‌کروسبی درفیلم‌دیگری نیز بنام «کریسمتس‌سفید» شرکت دارد ورل مهم دیگر این فیلم را کمدی بازمشهور «دنی‌کی» ایفا میکند الیزابت‌تابلورو داستوارت گرانجر »رانیز برای‌فیلم «هوای مه آلودزیباست » درنظر گرفته اند ، یك فیلم جالب دیگر هم در دست تهیه است‌که «بیست هزار فرسنك دراعماق دریاها» نام‌دارد هنر پیشگان این فیلم «شارل — بوایه » و «والت دیسنی» هستند

ملاقات منصور با رئیس جمهوری ترکیه

روز دوشنبه ۹ نوامبر مراسم شرفیابی سفیر کبیر جدید ایران حضور حضرت جلال بایار رئیس جمهوری ترکیه بعمل آمد. علی منصور ضمن تقدیم نامه‌ها پیام ملاطفت‌آمیز اعلیحضرت همایونی را بانیات دولت ایران نسبت بتحکیم روابط و بسط مناسبات دوستانه دوکشور بیان نمود ورئیس جمهوری مراتب دوستی ومودت‌خودرا نسبت به‌شاهنشاه وعلاقه دولت ترکیه‌را بترقی وسعادت کشورایران اظهار داشت.

پس‌ازآن رئیس‌جمهوری ترکیه باحضورپرفسور فؤادکوپرلو وزیرخارجه قریب نیم ساعت با سفیرکبیر ایران مذاکره نمود و با اشاره باوضاع ایران اظهار امیدواری کردکه در آتیه این کشور دوره‌آسایش وسعادت‌را طی کند.

بطوریکه خبرنگار ما از آنکارا اطلاع می‌دهد رویه رئیس جمهوری ترکیه ومقامات عالی‌آن‌کشور صمیمیت و گرمی‌خاصی‌داشته وطرزپذیرائی‌ازعلی‌منصور سفیرکبیرجدیدایران‌بسیارمحترمانه بوده‌است

(بقیه) در قلعه فلك‌الافلاك

بقرار اطلاع از یکماه‌پیش‌تاکنون چهاربار مستشاران‌سفارت شوروی بیاقرفهیمی رئیس اداره دوم آن‌وزارتخانه که مربوط‌بامور شوروی است، مراجعه کرده و در باره تاریخ شروع مذاکرات، برای رفع اختلافات مالی ومرزی پرسیده اند ولی ازطرف دولت هیچگونه جواب مثبتی داده نشده وبآنها گفته اند که دولت برای تعیین‌نمایندگان خود مشغول مطالعه است.

روش غیر دوستانه مطبوعات شوروی

در باره علت اینکه دولت ایران مایل خودرا برای شروع مذاکرات ابراز نمیدارد، محافل سیاسی را عقیده بر آنست که‌هنوز دولت شوروی باطناً برای حل اختلافات حسن نیت خود را ابراز نداشته و این‌وضع نشان میدهدکه اگر مذاکراتی هم شروع‌شودبه نتیجه مثبت نخواهد رسید بدلیل آنکه جراید رسمی دولت شوروی از بدو تشکیل دولت زاهدی روش غیر دوستانه‌ئی پیش گرفته و مرتباً از دوستی ایران با دولت آمریکا و ایجادرابطه سیاسی با انگلستان اظهار نگرانی میکنند.

مطالب ایزوستیا

مثلاپریروزخبرگزاری فرانسه ازمسکو اینطورگزارش داده است. «روزنامه‌ایزوستیاامروزطی‌مقاله‌مفصلی تحت‌عنوان تحریکات آمریکا در خاورمیانه نوشته است: آمریکا ترکیه‌را مرکز فعالیت خود قرارداده‌و در نظر دارد‌یك‌منطقه دفاعی درایران‌تشکیل‌دهد».

این قبیل مطالب و اخباری که پخش میشود نشان میدهدکه دولت شوروی نسبت‌بایران‌نظرخوبی نداردواگر برای‌حل‌اختلافات و شروع‌مذاکرات ظاهراً تمایلی نشان‌میدهدبرای منظورهای‌دیگری است که غیر از تحکیم‌مناسبات دوستانه بین‌دو کشور است.

مشاجره بین تبعیدشدگان

از این مسائل‌که بگذریم گزارشهائی که از قلعه‌فلك‌الافلاك بمرکز میرسد، نشان میدهدکه در آنجا بین‌تبعیدشدگان اختلاف شدیدی بوجود آمده است.

این گزارشها موجب شده است که هیئتی از طرف ستاد ارتش و شهربانی برای رسیدگی بوضع آنها بمحل عزیمت نمایند و پیش‌بینی میشود که در خاتمه کار این هیئت، عده ای‌ازبازداشت شدگان‌قلعه فلك‌الافلاك آزاد شوند.

اخبار واصله ازاین قلعه حاکیست که بین توده ایهاو افراد نیروی سوم‌همه روزه‌برسر مسائل سیاسی مشاجره در میگیردوچون توده ایها میخواهند در آنجا برنامه های خاصی اجرا کنندافراد حزب‌نیروی سوم‌بمبارزه با آنها میپردازند و در نتیجه‌همه‌روزه‌بین این دو دسته کشمکش و مشاجراتی پیش میآید.

اضمحلال سازمانهای توده لی

یك خبر دیگر حاکیست که فرمانداری نظامی با اقدامات شدیدی که علیه توده ایهاو برهم‌زدن سازمانهای آنهانموده موفق شده است کلیه تشکیلات آنها را ازهم‌بپاشد بطوریکه‌این موضوع راخود توده ایهاکه اخیراً دستگیر شده انداعتراف کرده‌وگفته اند از دوهفته پیش باینطرف‌سازمان رهبری‌توده از هم پاشیده‌شده و اکنون‌دیگرهیچگونه تشکیلات‌منظمی بنام‌حزب‌توده‌درایران‌وجودندارد

دنباله مردی که ازتاریکی به «روشنائی» پناه آورد

«... دربهمن۱۳۱۲ اولین شماره مجله اوبنام دنیا منتشر شد، ارانی میخواست آنرا ارگان‌حزب‌غیرقانونی مادیون معرفی نماید. عمال ماکه در مدت اقامت برلن بااو تماس داشتند گزارش میدادند که ارانی درخواب وخیال زندگی‌کرده‌و غرق درفریای‌ایده‌آلیزم شده‌است. بهرحال ازبررسی‌هائی‌که راجع به‌اوشده‌بوداحساس کردیم ارانی هیچوقت‌کمونیست پا برجائی نخواهد شد. ولی عده‌ای از همکاران و دوستانش راکه درخدمت مابودند مانند؛ بزرك علوی، محمود بقراطی، ازهمه‌مهمتر عبدالصمدکام بخش را مأمورکردیم دراو نفوذکنند ...»

جمعیت طبرستان

لاهوتی درکتاب خودفاش میکندکه چگونه دولت شوروی در تمام نواحی شمال ایران‌جمعیت‌هائی‌بانام مستعارتشکیل داده وظاهراً یك‌نفر ایرانی را در رأس آنهاگماشته‌است‌وی‌دراین‌مورد مینویسد:

«... در تمام نواحی شمال تشکیلات مستعاری‌ایجادشده‌بودکه‌تافعالیت کمونیستها مخفی‌بماند، سازمانی بنام‌جمعیت طبرستان تشکیل شده‌بودکه‌حوزه فعالیت آن نواحی بحرخزر بود. رئیس این‌جمعیت اسماًاحسان طبری بودولی معناً یکی از مهاجرا بنام «علی اصغر مصطفی‌اف» ریاست عالیه‌آنرا عهده‌دار بود.

دموکراتهای آذربایجان

لاهوتی پرده از روی اسرار قیام دموکراتهای آذربایجان نیز برمیدارد و درکتاب خودمینویسد:

«...در سپتامبر۱۹۴۵ حزب‌دموکرات آذربایجان، که بانهایت دقت آماده شده بود، بر روی کار آمده کمونیستهای سر سپرده ایرانی همه دررأس‌آن‌قرارگرفتند، سلطان‌زاده که‌درجلسه‌ای‌شوروی‌اقامت‌داشت، ریاست‌کل راعهده داربود. دستورات او توسط باباوف به‌کسانی‌که در تبریزمأمور اجرابودند، یعنی‌به‌کاویان، پناهیان غلام یحیی دانشیان، عظیمی، دکتر جاوید، و پیشه‌وری ابلاغ میشد ...»

حوادث‌خراسان

درمورد یاغی‌شدن عده‌ای‌از افسران پادگان خراسان درچند سال قبل و رفتن آنها به‌ترکمن صحرا نیز لاهوتی‌مطالبی درکتاب خود آورده است. وی در این مورد می‌نویسد:

« درتابستان ۱۹۴۵ عده‌ای ازصاحب‌منصبان ایرانی پادگان خراسان چند کامیون ومقداری اسلحه دزدیده و برای ملحق شدن‌به‌ترکمن‌های‌یموت به‌شمال‌رفته بودند، چرادرآن موقع دست‌به‌چنین‌کاری زده‌بودند، نمیدانم، ولی بلافاصله تمام مأمورین‌آن منطقه و کسانی راکه با آنها ارتباط داشتندبه‌عشق‌آباد احضار واستنطاق کردیم، ولی‌همه‌منکرشدندکه‌چنین‌دستوری صادرکرده‌باشند، این‌اقدام‌البته‌بی‌موقع‌شد ولی‌دراصل‌قسمتی‌ازنقشه‌ئی‌بودکه‌قراربودبعد ازتثبیت وضع دموکرات هادرآذربایجان، در خراسان‌اجرا و خراسان ضمیمه‌شوروی شود ...»

لاهوتی بدین ترتیب روز بروز بر وجهه و مقامش در شوروی افزوده‌میشد تا آنکه، روزی ازطرف‌کمین فرم بمسکو احضارشدتاتصمیمی‌راکه کمین فرم درباره نخست وزیری وی گرفته بود باوابلاغ نماید. خود لاهوتی در صفحه۲۴۷ کتاب «شرح‌زندگی‌من» متن‌تصویبنامه کمین‌فرم رادرباره‌نخست‌وزیریش‌درج کرده‌است که عیناً نقل میشود:

نخست وزیر جمهوری ایران!... تصویب‌نامه

... نظربااینکه رفیق لاهوتی‌دراداره کشور آینده شوروی ایران وظیفه‌خطیری را بعهده خواهد داشت، عواملی که در اتخاذ این تصمیم موثر بوده است ذیلا درج میشوند:

اول، طرح مخصوص مربوط‌بعملیات آینده‌شوروی در ایران— دوم‌سن‌لاهوتی سوم سوابق، فعالیت های سیاسی‌لاهوتی چهارم، مقام ارجمند ادبی او با درنظر گرفتن کبرسن او — احتمال آنکه ممکن است اجرای‌کامل برنامه‌وتصرف ایران‌چند سالی بطول انجامد و با توجه باین که عملیات او خالی از خبط و خطا نبوده و در هیچ‌موردخودرا لیدر وپیشوای‌درستی نشان‌نداده چنین گفته شده است که‌لاهوتی برای نخست وزیری یا معاونت‌آن‌صلاحیت ندارد، معذلك سوابق‌برجسته او درمسائل مربوط به تئوری و معلومات ادبی‌اورا برای وزارت فرهنگ ایران واجدشرایط تام وتمام مینماید، بنابراین در اجرای‌این دستوربایستی فورا مشغول تهیه‌برنامه‌کامل فرهنگی آینده ایران شده و در اصول فرهنگی ایران رفرمهای شدیدبدهدوآن را با اصول فرهنگی شوروی کاملا تطبیق بدهد، فقط بتنظیم برنامه‌اکتفانکرده بلکه تجدید نظر های مرتبی هم بنماید، ودر صورت‌لزوم‌تغییراتی بدهد، تامورده‌موافقت تمام شعبه‌ها و دوائری که با امور ایران سروکار دارند قراربگیرد.»

فرار از شوروی

لاهوتی باتمام این اصول بعلت مشاهده اوضاع رقت بار مردم شوروی، وبعلت آنکه رژیم کمونیسم، جز رژیم مرگ‌ووحشت چیز دیگری‌نبوده، بهمه افتخارات‌خودپشت‌پازدوازطریق‌تاجیکستان بافغانستان پناهنده شد و سپس از آنجا بپاکستان رفت وخاطرات خود را طی کتابی بنام «شرح‌زندگی‌من» منتشر نمود. از آنجائیکه احتمال داشت جاسوسان شوروی‌نسبت بجان‌لاهوتی‌سوءقصدنمایند، لاهوتی‌محل‌اقامت خودرافاش نکرده‌است

تقاضا از شاهنشاه

هفته گذشته شهرت داشت که‌لاهوتی از شاهنشاه ایران تقاضای عفو نموده و اجازه خواسته است که‌بایران‌مراجعت نماید ولی هنوز نظر اعلیحضرت‌همایونی در این‌مورد معلوم نشده‌است.

پشت جلد

در این هفته اعلام شد که نیکسون معاون رئیس جمهوری امریکا بزودی به ایران مسافرت خواهد کردواز شاهنشاه ونخست وزیر ایران ملاقات‌خواهدنمود.

نیکسون پس از ایزنهاور دومین شخصیت بزرك امریکاست که علاوه بر معاونت رئیس جمهوری ریاست مجلس سنای آن‌کشور را نیز عهده دار است.

در عکس پشت‌جلد نیکسون‌با ایزنهاور و همچنین نیکسون با خانواده‌اش دیده میشوند.

تسلیت

درگذشت بانوی ناکام نجیبه اتحادیه‌همسر آقای گرانپایه‌را دراروپابعموم باز ماندگان آنمرحوم بویژه بخانم و آقای سید موسی خلیلی همکارمحترم و فامیل اتحادیه صمیمانه تسلیت می گوئیم.

تهران مصور

مؤسس

شادروان احمد دهقان

صاحب امتیاز ومدیر مسئول

مهندس عبدالله والا

تحت نظر هیئت تحریریه

تلفن ۳۷۳۵۱ اداره و چاپخانه

لاله‌زار — گراندهتل

رفع توقیف تهران مصور

تهران مصور ازشماره ۵۳۰ بمناسبت انتشار رپورتاژ (دکترمصدق درعمارت کلاه‌فرنگی) برای چهارمین بار درمحاق توقیف درآمد ومدت چهل‌روز درتوقیف بود تااینکه دو روز قبل اعلام شدکه ازتهران مصور رفع توقیف بعمل آمده‌است. ولی درخلال این مدت کارکنان تهران مصور رابطه خودرا با خوانندگان‌محبوب وباوفای خود قطع نکردند وباهمه‌مشکلاتی که درپیش داشتند راهی راکه انتخاب‌کرده بودند تا آنجاکه ممکن بود ادامه دادند. اکنونکه تهران مصور ازتوقیف خارج گردیده لازم‌است ازهمکاران ارجمند وکسانیکه همواره مشوق ما درانجام وظایف ملی بوده‌اند وکتباًیاشفاهاً نسبت‌بما ابراز وفاداری نموده‌اند وهمچنین‌ازآقای‌منوچهرآرین‌پور مدیرمجله عدل ایران‌که امتیازخودرا دراختیارماگذاشته‌اند صمیمانه تشکر نمائیم. لازم بتوضیح‌نیست‌که دولتهاهیچگاه ازتوقیف روزنامه ها بخصوص جرائد مبارزی که در سخت ترین شرایط درراه هدف‌های عالی وآرمانهای ملی مبارزه کرده‌اند نه‌تنها نتیجه‌ای نخواهندگرفت بلکه یکی‌از اصول مهم قانون اساسی را زیرپا نهاده وباتحدید مطبوعات وآزادی عمل رکن چهارم مشروطیت (مطبوعات) لطمهٔ شدیدی بوجههٔ خویش زده‌اند. ما نمیگوئیم جرائدی‌که مزدور بیگانه هستند یا روزنامه هائی که برای رسیدن بمنظورهای خاص خود وایجاد بلوا وآشوب منتشر میشوند یاجرائد فحاش‌وبی‌پرنسیپی را که بمقدسات ملی توهین میکنند باید آزادگذاشت. بلکه معتقدیم‌که دراین باره طبق قوانین مملکتی باید آنهارا تحت تعقیب قرار داد. ولی فشار بمطبوعات ملی و ایجاد تضییقات گوناگون برای آنها نه تنها در افکار عمومی پسندیده نیست بلکه هیچ دولتی نتوانسته است قلم نویسندگان مبارز را بشکند وازاین مبارزه پیروز بیرون آید — بنابراین آیا بهتر نیست‌که دولت بجای پیکار با مطبوعات ملی که همواره مصالح مملکت را بر نفع شخصی ترجیح داده‌اند از آنها بنفع‌کشور استفاده نماید..؟

ما امید واریم دولت از این پس درروش خود نسبت بمطبوعات تجدید نظرکند، و از جرائدوزین ازجمله مجله روشنفکر رفع توقیف بعمل آورد، وآزادی قلم وآزادی‌بیان راکه ازحقوق مسلم کشورهای دموکراسی و رژیم مشروطه است، درمورد مطبوعات حقگو رعایت‌کند.

دومین شخصیت امریکا بایران میآید

ریچاردنیکسون‌معاون رئیس جمهوری امریکا بزودی بتهران خواهدآمد واوضاع اینکشور را از نزدیك مورد مطالعه‌قرار خواهد دادو باشاهنشاه و نخست وزیر ایران‌ملاقات ومذاکره‌بعمل‌خواهدآورد وی‌بعد از ایزنهاور رئیس جمهوری‌امریکا بزرگترین مقام را در امریکا حائز است و علاوه بر معاونت ریاست جمهوری، پست ریاست مجلس سنا را نیز طبق اصول قانون اساسی امریکا عهده داراست.

در تئاتر تهران

کمدی «محبوب همه» باموفقیت شایانی روبروشده است

کمدی «محبوب همه» یك کمدی آموزنده و تفریحی معرفی شده است

کمدی «محبوب همه» هم‌خنده میآوردوهم درس میدهد

کمدی «محبوب همه» واقعا محبوب همه شده است.

بدری هورفر- نادره- مریم- تفکری - محزون- اسدزاده- امیرفضلی- دراین برنامه‌شرکت‌دارند

شروع ساعت ۷ بعدازظهر

بلیطراقبلاازگیشه‌تئاتر که‌همه‌روزه‌ازصبح‌بازاست‌تهیه‌فرمائید

امروز دومرتبه۴ونیم‌و هفت ونیم بعد ازظهر

تهران مصور

شماره ۵۲۶ | جمعه ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۳۲ | تکشماره ۶ ریال

نیکسون به ایران میاید